



مکتب مبارز  
۲۴

اسلام مطبعت مبارک ۰

مکتب

۵۰

(۳)

۵

-

۵



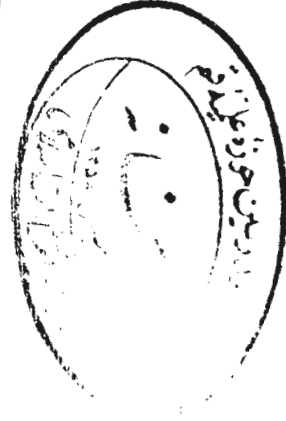
نشریه

تکلیف نخبین برای اسلامی دنیسویان اروپا و انجمن اسلامی دنیسویان آمریکا و کانادا

۸۰ دینار

کتابخانه تخصصی  
تاریخ اسلام  
تاسیس ۱۳۷۲

کتابخانه و قفسه شماره کتابخانه  
دایره با منزه ترین حوزه آیه تم  
مسلسل ۷۳۷۵  
قفسه  
ردیف  
شماره (۲۱)



مکتب مبارز  
۲۴

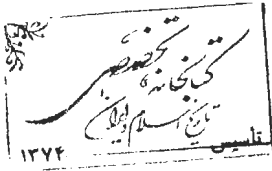
نشریه اسلام مکتب مبارز ، در خدمت جنبش فکری و سیاسی دنیای  
اسلام ، بخصوص منطقه فارسی زبان قرار دارد . کوشش ما بر اینست که  
این نشریه منعکس کننده تلاشهای زندگی ساز سلطانان مراسم دنیسا در  
زمینه های مختلف زندگی اجتماعی ، و قدسی در جهت رشد و تکامل این  
حرکت ها باشد . نظریات ، انتقادات و هرگونه کمک فکری خواهر و برادر  
خواننده ، ما را در رسیدن به این مقصود یاری خواهد رساند ، که :

" ید الله مع الجماعه "

### فهرست عناوین

### صفحه

- ۱- سرمقاله ..... ۱
- ۲- جای مرگ در پویایی حیات اجتماعی ..... ۱۱
- ۳- سالگرد فقدان برادر ، دکتر علی ابریشمی ..... ۲۶
- ۴- سیر جنبش سیاسی - اجتماعی ایران از مشروطه تا ۱۵ خرداد ۴۲ ..... ۲۷
- ۵- مرثیه ..... ۴۸
- ۶- جنگ پنجم خاورمیانه ..... ۶۰
- ۷- نسیم انقلاب ..... ۷۲
- ۸- بررسی تاریخچه و عملکرد جنبش اخوان المسلمین ..... ۷۴
- ۹- نقدی و درآمدی بر روشهای شناخت عام ..... ۹۲
- ۱۰- فاتقوا الله ..... ۱۳۷
- ۱۱- رشید یک شار شیعه ..... ۱۴۴



## سر مقاله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ أَسْتَغْفِرُكَ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ،  
چون یاری خدا و فیروزی بیامد و مردم را بینی که گروه گروه داخل دین خدا شوند ، بستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آموزش بخواه که وی بخششگر است ، .

مقاله ۱۷ دیماه ۱۳۵۶ که با نام مستعار رشیدی مطلق در روزی بنا  
اطلاعات منتشر شد انفجار عظیمی را در ایران بوجود آورد که هنوز صدای  
آن بگوش میرسد تا قبل از محو کامل نظام سلطنتی هم خاموشی نمی گیرد  
انتشار این مقاله تظاهرات وسیع و دامنه دار مردم ما را در همه شهرها  
موجب گردید . تظاهراتی علیه شاه که طاغوت با کمال بی رحمی و قساوت با  
گشودن رگبارهای مسلسل بر روی مردم آنرا به یکی از خونین ترین وقایع دوران  
پهلوی تبدیل کرد شاه با در دست گرفتن رهبری مستقیم عملیات تهدید  
مردم از زبان آموزگار که آماده کشتن نبی از مردم است نهایت خونخوارگی  
خویش را با ثبات رسانید .

اکنون پرسش این است که چه عواملی این وقایع را موجب شده اند  
و چرا شاه تا باین اندازه به سبعیت پرداخته و چگونه است که مردم تا این حد  
مقاومت نموده و با کمال شجاعت در برابر رگبار مسلسل ها فریاد میزنند که :  
درد بر خمیصی ، درد بر خمیصی زنده جاوید باد یا شهیدان  
ما ، زنده جاوید باد راه شهیدان ما و بالاخره این پرسش که اکنون چه باید

کرد ؟

آنچه کدر ایران می گذرد محصول هر خورد سه نیروی مردم ، شاه و نظام ظاغوتی حاکم بر ایران و نفوذ بیگانه می باشد . برای پاسخ به پرسش های فوق بایستی این نیروها تجزیه و تحلیل گردند و تضادها و هماهنگی هائی که با هم دارند بررسی شوند .

کودتای سیدضیاء - رضاخان در سال ۱۲۹۹ شمسی ایران را گرفتار سلطنت رضاخان نمود . حکومت رضا خان غیر الهی بود زیرا که بنیان نظام سلطنتی و لو مشروطه آن متضاد با قرآن در اسلام است ، غیر مشروع بود زیرا که حاکمیت را از ملت به بیگانه تفویض نمود . غیر قانونی بود زیرا که بازیر پا گذاردن قانون اساسی و از بین بردن مخالفین بقدرت رسید بود و غیر مقبول بود که مظالم و تعدیات رضاخان و عمالش خنده بر لب و شادی بر قلب کسی باقی نگذاشت . وقوع شهریور ۲۰ و مبارزات ملی شدن نفت به رهبری مرحوم دکتر مصدق که حاکمیت ملت را بملت باز می گردانید فرصت های خوبی برای شاه فراهم آورد که هر چند حکومتش غیر الهی و غیر قانونی بوده و هست ولی با جبهه گیری مردمی لاقابل مقبولیتی تحصیل نماید ، اما شاه با توطئه های مخفی خود تا سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و سپس توطئه های علنی تا روز ۲۸ مرداد ۳۲ و همدستی اش با بیگانگان برای سرنگون ساختن حکومت ملی دکتر مصدق و در هم شکستن نهضت مردم کلیه فرصت های موجود را از دست داد ، از ترس خشم مردم از مملکت فرار کرد و در پناه سلسل های بیگانگان با ایران بازگشت و تاج و تخت از دست رفته را باز گرفت . او در این روز خود را بکلی از مردم جدا ساخت و آشکارا به بیگانه وابسته گردید . او میدانست که دیگر هرگز خیانت هایش از جانب ملت بخشوده نخواهد شد . پس باید که امید از برقرار کردن هرگونه پیوندی با مردم در آینده را ببرد و در دامن قدرتهای بیگانه افتاده رو در روی مردم قرار گیرد . او دیگر حتی برای لحظهای به مردم ننهد پیشید و مردم هم برای لحظهای به زندون کینه های خویش نسبت به او حاضر نگشتند .

شاه برای حفظ موقعیت خویش در پناه آمریکا قرار گرفت و در نتیجه

ناچار گشت از هر نظر پیرو سیاست آمریکا گردد اما آمریکا در مقابل سیاست خشنی که شوروی پس از جنگ دوم جهانی نسبت به غرب در پیش گرفته بود در صد در صد بر آمد که برای حفظ منافع خویش در کشورهای محروم و ستم دیده و جلوگیری از نفوذ شوروی با ایجاد پیمان های نظامی منطقه ای شوروی را در برابر تهدید به يك جنگ جهانی دیگر قرار دهد. از همین جهت شاه اولاً در چند پیمان نظامی منطقه ای شرکت نمود و ثانیاً به تجدید سازمان ارتش پرداخت. برای تجدید سازمان ارتش عناصر ملی و نیز افرادی مصرف و نالایق از کار برکنار شده و سوابق خدمت داشته اخیر باز خرید گردید و به سرای بقیه امتیازات مالی و اجتماعی بسیاری فراهم نمود. در این تجدید سازمان شاه هر کس را که شخصیتی از خود نشان میداد به ترتیبی دستش را از کار کوتاه میکرد که مبادا روزی علیه خود او بکار آید و یا بکار گرفته شود. شاه همچنین با سیاست مشابهی در میان غیر نظامیان توانست بسرعت به دیگاتوری خوانخواه تبدیل گردد.

با کنار رفتن حزب جمهوریخواه و آمدن کندی بر روی کار تغییر در دیگری در سیاست خارجی آمریکا داده شد، زیرا شوروی حاضر شده بود که در به استضعاف کشیدن ملت های ضعیف و مستضعف و روش همزیستی مسالمت آمیز را با آمریکا و سایر کشورهای غربی پیشه نماید. در نتیجه همینکه خیال آمریکا از جانب شوروی نسبت به گذشته راحت تر گردید در صد در صد بر آمد که با انجام اصلاحاتی در درون کشورهای محروم جنبش های آزادی بخش را در درون این کشورها منکوب نماید. این اصلاحات که خود در چهارچوب منافع غرب تنظیم شده بودند در سه بعد اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی صورت گرفت و با برنامه تقسیم اراضی شروع گردید. این بعد اقتصادی بظاهر انقلاب و بیاطن از بین بردن منابع تولید کشاورزی جهان سوم و بالابردن سطح تقاضا برای محصولات کشاورزی آمریکائی بود. در زمینه سیاسی با پیش کشیدن طرح جبهه ملی منهای مصدق خواستند مردم را فریب دهند و در زمینه اجتماعی زیر پوشش سپاههای مختلف دانش، بهداشت، عمران و... و بالاخره آزادی زنان کوشیدند که فرهنگ غربی را به دهات نفوذ دهند و



در شهرها گسترده تر سازند، شاه در ضمن اجرای دستورات آمریکاسکا مدام بر قدرت خویش می افزود او کل برنامه را انقلاب شاهانه نامید تا آنکه کسی را یاری هیچگونه محانصی باقی نماند و بتواند از سرجهت وضع خویش را مستحکم سازد. به بهانه برداشتن سدها و موانع انقلاب سیاه خویش و آمریکا حتی نزدیکترین نزدیکان خویش را هم بشدت کوبید.

برنامه تقسیم اراضی را که هدف آن از بین بردن کشاورزی ایران بود موفقانه عمل نمود. بطوریکه در حال حاضر فقط خوراک کمتر از دو ماه در سال مردم در داخله تولید می گردد و بقیه بایستی وارد گردد. این توفیق آمریکا در برنامه کشاورزی بدان جهت بود که منافع تجاری خاندان پهلوی را چندین برابر می کرد. ولی بهمانگونه که آرتش نتوانسته بود آنچنان آماده شود که قادر به محو مبارزات داخلی و یا مقابله با جنبش های منطقه گردد در قسمتهای دیگر نیز طرحهای آمریکا همه با شکست کامل روبرو شدند طرح سیاسی جبهه ملی منهای مصدق نیز با مبارزات آزاد یخواهان بخصوص فعالین نهضت مقاومت ملی با شکست مواجه گردید. هرچند این طرح آمریکا شکست خورد ولی از هرجهت به تقویت طاغوت منجر گردید. زیرا نه تنها از ایجاد رقیب و تحدید قدرت نجات یافت بلکه شاه بدینوسیله نسبت با نصب افرادی امثال حبیبی و شاقولی در مجلس خانه مردم را به آبدارخا خویش مهمل سازد.

اما مردم هم در برابر نقشه های شاه و آمریکا بیکار نبودند حداقل ره آورد مبارزات ملی شدن نفت این بود که مردم را به آن حد از رشد سیاسی رسانید که اختناق و استبداد شاه نتوانست سازمانهای سیاسی آنانرا در هم بکوبد. بهمین دلیل نهضت ملی ایران در سال ۳۹ بدنبال تغییر سیاست آمریکا ناگهان علنی شد و وقایع خونین پانزدهم خرداد ۴۲ را بوجود آورد. آیت الله خمینی در رهبری و امامت جنبش اسلامی دوره جدیدی از مبارزات را شروع نمودند موضوع مبارزه با شاه به مبارزه با نظام سلطنتی تکامل یافت و اندیشه حکومت اسلامی قدرت گرفت و تلاش برای رسیدن به آن شدت یافت. شاه با کشتار عظیمی که در روز پانزدهم خرداد

۴۲ کرد و سپس موفق به تبعید امام خمینی گردید بدین خیال خام افتاد که به کوبیدن مردم توفیق کامل یافته است . اما کشف سازمان افشکنی چون حزب ملل اسلامی و دستگیری اعضا آن در سال ۴۴ شاه را در برابر جنگهای مسلحانه مردم قرار داد . زنگ خطر بگوش شاه رسید و مهسوت گردید . بلی مسلمانان جهاد مسلحانه در ایران را مجددا شروع نموده بودند . دامنه جهاد اسلامی روز بروز گسترده ترمی شد و دامنه عطیات مجاهدین وسعت می گرفت و پشتیبانی مردم را جلب می کرد در سال ۱۳۵۱ کار از پشتیبانی در مساجد و بر سر منابر گذشت و برای نخستین بار روحانیون فارس طی نامه ای به آیت الله میلانی پشتیبانی خود را از مجاهدین و اقدامات آنان اعلام نموده درخواست مداخله مراجع وادرجلوگیری از ریختن خون آنان نمودند . فتوای آیت الله خمینی که اجازه میدادند که تا ۲۰ درصد از سهم امام به خانواده و باز ماندگان شهدا اسلام و زندانیان مسلمان اختصاص یابد پشتیبانی قطعی مردم از جهاد اسلامی را موجب گردید .

شاه برای مقابله با اثر اجتماعی اقدامات مجاهدین اقدام به برگزاری تظاهرات دولتی نمود . باز و رو تهدید مردم را در میدان توپخانه گرد آوردند ولی مجاهدین با انفجار چندین بمب صوتی بلندگو و تریبون سخنگو را درست در لحظه ای که میخواست آغاز سخن کند بهسوا پرتاب نمودند . انفجار بمب های صوتی در نقاط دیگر مردم را با شتاب از میدان متفرق نمود . تظاهرات دولتی بهم خورد و قدرت مجاهدین آشکار گردید . اینگونه اقدامات مجاهدین موجب چنان قدرتی برای آنان شد که در هنگام سفر نیکسون به ایران با وجود مراقبت های شدیدی که دولت بعمل آورد در هفت نقطه تهران و جلو چشمان نیکسون به انفجار بمب مبادرت نمودند ویا کشتن ژنرال پرایس به رئیس جمهور آمریکا هدیه ورود دادند . اقدامات مجاهدین وحشت نیکسون را فراهم نمود و در بازگشت خویشتن دستور داد تا هلمز رئیس سیا و طراح کودتای ۲۸ مرداد بعنوان سفیر کبیر آمریکا به ایران اعزام گردد .

هلمز به مجرد ورود برنامه های شیطانی خویش را شروع نمود . در آخرین روزهای سال ۵۱ د و نفر از اعضای چریک های فدائی خلق ، یعنی اشرف دهقانی و شهین توکلی که بدلیل تحمل شکجه در ایران معروف شده بودند توانستند از زندان فرار نمایند این فرار ویکی د و مورد مشابه دیگر از همان عمومی را متقاعد ساخت که فرار از زندان های نظام طاغوتی میسر است سپس روز جمعه اول تیرماه ۵۲ رضارضائی در یک درگیری با نیروهای مسلح شاه شهید می گردید . رضا ، برادر مهدی و احمد رضائی است . هر سه به دیانت و تقوا و مجاهدت مشهورند . فردای روز شهادت رضایعنی شنبه دوم تیرماه ناگهان مطبوعات و رادیو های دولتی خبر دادند که یک گروه ۱۶ نفری از خرابکاران را دستگیر نموده اند . اینان خود را مارکسیست اسلامی خوانده اند . این ادعای مضحك و این نام مضحك تر هرچند با تمسخر مردم روبروشد ولی از فردا تبلیغات وسیع و همه جانبه ای درباره گروه های مارکسیست اسلامی شروع گردید و شاه حتی طلاب قم را مارکسیست اسلامی میخواند .

در اوج چنین تبلیغاتی ناگهان ستوان حسین احمدیان همراه با تقی شهرام و حسین عزتسی در پانزدهم اردی بهشت ۵۳ بطرز مشکوکسی از زندان ساری فرار نموده به مجاهدین می پیوندند . فریاد شرف از همه جا بلند می گردد و کمترین سوءظنی بوجود نمی آید ، بعد از این فرار است که رهبران مجاهدین بطور غیر منتظره و بعضی به شکلی مشکوک شهید می گردند و یا به دام می افتند . بعلاوه تعداد درگیری های مسلحانه کم می شود و طرفداران مجاهدین سعی مینمایند که به مردم بقبولانند که کیفیت جای کمیت را گرفته ولی حقیقت قضیه چیز دیگری است .

پس از مدتی نشریه 'مجاهدین ابتدا از جنگل به مجاهد تغییر نام میدهد و آرم آن تعویض می گردد سپس آثار انحراف در نشریات آنان ظاهر می شود و بحث بسیاری را در درون جنبش اسلامی بوجود می آورد و این بحث هنوز آرام نگرفته برای اولین بار آیه قرآن از بالای بیانیه های مجاهدین حذف می گردد . اضطراب و نگرانی به اوج میرسد و ناگاه آخرین

غریبه فرود می آید. در مهرماه ۴۵ همگان با انتشار بیانییه مواضع ایدئولوژیک با کمال تاسف در می یابند که در سازمان مجاهدین کودتاشده و سازمان در دست کمونیست هاست. مارکسیست های ایرانی بار دیگر برخلاف تمام قول ها و وعده هائی که می دادند مجددا با دشمن ائتلاف کرده بودند. آنهم نه تنها با شاه بلکه با جمع شاه و سیای آمریکا. بدین ترتیب جنبش مسلحانه اعم از مجاهد و فدائی منکوب می گردد و به حالت دفاعی در می آید. کودتاچیان مارکسیست هم بعدا هرگونه عطیات مسلحانه را محکوم نمودند. دیگر آخرین قدم طی شده. دومین کودتای هلمز علیه مردم ایران پایان پذیرفته و هلمز دیگر در ایران وظیفه ای بعهدہ ندارد.

انتخابات آمریکا انجام می شود حزب دمکرات بر سر کار می آید و کارتر به گاخ سفید می رود. سیاست دفاع از حقوق بشر خواب دور و دراز آمریکاست در دوران مبارزه جدیدش با شوروی. در عین حال می توانست تسکین دهنده انگیزه هائی باشد که بجنبش مسلحانه دامن میزنند. بنابراین این برنامه باید آزاد یهائی به مردم داده شود و بهر نحو هست اصلاحاتی در سطح منطقه صورت گیرد. برای ادامه همین سیاست سولیوان که متخصص فرو نشانی انقلابات سیاسی و نظامی است بعنوان سفیر جدید آمریکا به ایران می رود. همه شواهد به شاه نشان میدهند که دارد حامی خویش را از دست میدهد. ژست هائی که او سفیرش در آمریکا می گیرند این اضطراب را بخوبی آشکار می سازد. برای مقابله با آینده و تطبیق خود با سیاست جدید آمریکا در ششم بهمن ۴۵ به وجود فساد در ادارات و لزوم مبارزه با آن سخن میگوید. هوشنگ انصاری دبیر کل حزب رسواخیز از داکتر آزاد یهائی به مردم سخن میگوید. علی اصغر حاج سید جواد که عمری در گود سیاست و روزنامه نگاری بوده خیلی زودتر از دیگران جریانات روز را می بیند و نامه نخستین خویش را می نویسد و در ۲۷/۱۱/۴۵ منتشر می سازد. اما هنوز مدتی وقت باقی است هم برای شاه و هم برای آمریکا شاه با اعلام مبارزه با فساد و دادن آزادی می خواهد به آمریکائی ها بقبولاند که آماده انجام برنامه های اصلاحی است و آمریکا برای اجراء سیاست جدید

خویشتر در هر نقطه محتاج به مطالعه هست . شاه برای آنکه بتواند در آیند قدرت را کنترل نماید ناچار از تهیه زمینه و مقدماتی است . منجمله بایستی دگر شریعتی که سخنانش در هنگام آزادی میتواند ولوله‌ای بپا کند کشته شود . شریعتی به فرار موفق می‌گردد ولی خیلی زود ساواک میرسد و ما - هرانه به سکه دچارش نموده شهیدش می‌سازد دولت هویدا پس از ۱۲ سال به کار میرود و آموزگار جانشین اش می‌شود ولی هم تلاشها گویا بی ثمر است ابتدا فرج به آمریکا می‌آید و به کاخ سفید میرود . سپس شاهو فرج با هم به نزد کارتر باز می‌گردند و کارتر به تهران میرود . گویا مذاکرات بجائی نرسیده که فرج مجدداً به آمریکا باز می‌گردد و در مصاحبه مطبوعاتی اعلام می‌کند که چون ولیعهد به سن قانونی برسد شاه کنار گیری مینماید ولیعهد به سلطنت میرسد . شاه میخواهد به آمریکا بقبولاند که فرصت اش در هند تا دو سه سالی دیگر حکومت کند و امیدوار است که در این مدت هم بر مشکلات خویش پیروز گردد و هم تغییری در سیاست آمریکا بوجود آید و مجدداً در مقام سلطنت تثبیت گردد . شاه برای آنکه به این هدف خویش برسد می‌بایستی به آمریکا بقبولاند که این تنها راه حل مشکل و بهترین وسیله اجراء برنامه سیاسی جدید آمریکاست .

بر همین مبنا شاه در قدم اول بی ثباتی ارتش را دلیل می‌آورد و میخواهد خطرات کودتای نظامی را به آمریکا نشان دهد . در نتیجه سرلشکر مقرری تیر باران می‌گردد . جرم او جاسوسی برای شوروی است . برای تکمیل برنامه متعاقب تیربازان شدن سرلشکر مقرری ، سرتیپ در فضائی ( که از سال ۱۳۲۴ و پس از واقعه فرقه دمکرات آن ربايجان به جرم خیانت از ارتش اخراج شده ) بهمین اتهام متهم می‌گردد . شاه بهمین جا کار را خاتمه نمیدهد . با تشکیل کمیته انتقام و سازمانهایی از این نظیر میخواهد به آمریکا خاطر نشان سازد که برکاری او مساویست با ایجاد هرج و مرج و سوء استفاده شوروی از آشوب و بلوا . واقعه باغ گلزار ، شب شمرو . . . بوجود می‌آید . در خانه های مبارزین بصب گذاری می‌شود و برای اینکه هرگونه اثری از تصحیح زمین برود واقعه نوامبر ۷۷ جلواکاخ سفید واشنگتن بوقوع می‌پیوندد و ایرانیلین موافق و مخالفه جان هم می‌افتند . اینها

برای اینستکه نشان داده شود کبرکناری فوری شاه و لو بهر صورت به از دست رفتن ایران منجر خواهد شد و بهتر است که با احتیاط بیشتر عمل شود. آزا- دی ها کم داده شوند و فشارها بتدریج برداشته گردند. هنگامیکه خطر رفع شد شاه هم کنار خواهد رفت.

بعواضات برداشته شدن تدریجی کنترل ها مردم آزادی می-

یابند. دومین نامه حاج سیدجوادى سکوت را درهم می شکند و تظاهرات شهرری اقدامات شدید تر را ممکن می گرداند. و مبارزات وارد بعد جدیدی می گردد. جنبش اسلامی باصدمهای که سازمان نظامی اش خورده و نییی از توان خود را از دست داده است حال با تمام نفاهتی که دارد ناچار است که هم در بعد زیرزمینی و مسلحانه بجنگد و هم در بعد انقلاب سیاسی آمریکا بلحاظ سیاست جهانی اش اصرار دارد که هر چه زود تر کنترل ها برداشته شوند شاه اصرار دارد که خود قادر به برداشتن کنترل هاست بدون آنکه ناچار از کنار رفتن و سپردن جای خود به دیگری باشد مردم هم فشار می آورند و آزادی را طلب می کنند تا به حامیان روی بر گردانده و پشتیبانان مردم شده شاه بفهمانند که او دیگر قادر به ادامه سیاست جدید نیست. که حتی کترین تظاهرات ساده مردم یعنی اجتماع در مسجد و یا پیاده روی آرام بسوی منازل مراجع از طرف شاه قابل تحمل نیست و جوی خون به راه می افتد. و باز بهمین منظور است که رهبران و فعالین جنبش اسلامی مدام اصرار دارند که تظاهرات حتی الامکان آرام بر گزار گردد. شاه که این را خلاف مصالح خویش می یابد سعی دارد با کشتار و باز با کشتاری شدید تر صداها را خفه نماید تا آنکه قادر به پیاده کردن نقته های خود گردد ولی مردم شجاعانه در تمام نقاط جلورگبارهای مسلسل می ایستند و مقاومت مینمایند. شاه راه چاره را در تفرقه نیروها می یابد نعل وارونه میزند. بوسیله گروهی معدود فریاد می آرد که مردم بی پای خوا- سته اند ولی عدای شعارهای انحرافی میدهند تا ملت را از مبارزات مسلحانه منصرف نموده و به جریانات لیبرالیستی بکشانند. و متاسفانه عدای هم که هیجان مبارزات مسلحانه را دارند تا آرامی کنند.

تلاش شاه با شکست مواجه می‌گردد . مردم سخت می‌ایستند و از دیار گشت شدگان خللی در تصمیم شان بوجود نمی‌آرد . بالعکس آثار یأس و از هم پاشیدگی در خیل غلامان نظام طاغوتی ظاهر می‌شود . آنان که بخاطر لقمه نانی یا پناهی تا دیروز نوکر جان نثار و غلام خانه زاد بوده اند همینکه قدرت شاه را تضعیف شده می‌یابند چشمهایشان بسته و دهانهایشان بار می‌گردد . مخالفین شاه و نظام طاغوتی اینک فرصت می‌یابند و این اختلاف را آنقدر تشدید می‌کنند تا نظام سلطنت از هم بپاشد و خاندان پهلوی سقوط نماید .

اما مبارزه بهمین جا خاتمه نمی‌یابد . که هدف سرتنگونی شاه سقوط خاندانی پهلوی و یا برجیده شدن نظام سلطنتی نیست بلکه اینها همه وسیله اند . شاه ، خاندان پهلوی و نظام سلطنتی موانع راه تشکیل حکومت حق و عدالت اسلامی هستند که باید کوبیده شوند . اما رسیدن به هدف هنوز فداکاریها لازم دارد که شاه می‌رود ، نظام طاغوتی سلطنت بر چیده می‌شود اما موانع دیگر هنوز پا برجایند .

این موانع دیگر فقط با جنگ ، جنگی گرم و مسلحانه سخت برداشته

خواهند شد . و برای چنین جهاد عظیمی باید به تدارک شرایط بسیاری مشغول گشت . اکنون به یمن و برکت مبارزات امام خمینی رهبر جنبش اسلامی و با پایمردی بزرگ مردان اسلام و فداکاری مردم این شرایط آماده می‌گردند . نهضت در قدم اول دارد پیروز می‌شود . زمزمه حکومت اسلامی دارد به فریاد تبدیل می‌گردد . و حال سایر شرایط اند که باید آماده شوند . شرائطی که با تلاش و کوشش و پایمردی مسلمانان با ایمان بوجود می‌آیند و رشد می‌کنند و ثمر میدهند شرائطی که نه باشعار می‌آیند و نه نابود می‌شوند . بلکه باید با همت خود ما بوجود آیند و ثمر دهند . به امید آنروز که شرایط را برای تشکیل و ادامه حکومت اسلامی فراهم سازیم .

« مَتَى تَرَانَا وَ تَرَكَ وَ قَدْ نَشَرَّتْ لَوَاةَ النَّصْرِي »

از : ابوالحسن بنی صدر

بمناسبت مجلس ختم  
عالم مجاهد سید  
مصطفی خمینی

## جای مرگ

### در پویائی حیات اجتماعی

آیا عیج در این موضوع اندیشیده ایم که چرا نزد ما روزها و سالروزها، روزها و سالروزهای مرگ و شهادت است؟ تاریخ مرگ و شهادت پیامبر و امامان را اغلب میدانیم، اما تاریخ تولد آنها را اغلب نمیدانیم. حتی کتابهای چاپ قدیم را هم که می‌گشائیم در همان صفحه اول تاریخ وفات مؤلف را بدست میدهند.

در این دوران، مانیز خود بخود چنین کرده‌ایم: تاریخ مرگ مصدق بر همه معلوم است. اما تاریخ تولد او بر همه معلوم نیست. تاریخ شهادت فرزند ان خلق در دهه اخیر بر اغلب معلوم است. اما کمتر کسی اثر نگویم کسی، از تاریخ تولد آنها آگاه است.

در شرح حال رجال و دانشمندان و عارفان و شاعران و ادیبان کشور نیز همواره تاریخ تولد را بر اساس تاریخ وفات معین می‌کنند، آنها بیشتر تاریخ نویسان جدید و به تقلید چنین می‌کنند.

این امر واقع که تاریخ کشور ما استمرار داشته است، یکبار بمناسبت مرگ مصدق بصورت سؤال طرح شد که چرا چنین شده است؟ گفته شد مردم کشور ما مرده پرستند. و نیز سخن این واقعیت رفت که چون در این



کشور که استعدادی سر برمی آورد ، او را مثل خوره میخورند ، پس از مرگ جامعه احساس ندامت می کند و حفظ تاریخ مرگ و غلودر حق مردگان یسک نوع کوشش برای جبران و تلاش برای زایل کردن اثرات ندامت است. و از آنجا رفتن آریا استعداد های زنده همان روال را که داشت ادامه میدهد ، ساینس از مرده نوعی ایجاد تعادل و منطبق با سازوکار جبران روانی است: میان خراب کردن زنده و ساختن مرده نوعی تعادل برقرار می کند . . .

گذشته از اینکه این عمل موافق اخلاق سیاسی ماکیاوولی است، گذشته از اینکه شیوه متولی گری " اما مزاده " و چماق کردن آن ، روش کارزورپرستان است، هنوز جا برای این سوال وجود دارد که علت همین رفتار چیست ؟

همین سوال موجب شد که در پی این سوال نیز بروم که آیا در باره همه چنین است یعنی تاریخ مرگ ستمگران نیز بیشتر در خاطره ها حفظ می شود ؟

تاریخ تولد رضاخان را چه کسی میداند ؟ اما تاریخ سقوط او را کسه شهریور ۲۰ باشد همه میدانند .

بنابراین دلیل بالا کافی برای توضیح يك امر واقع ، امر واقعی كسه استمرار تاریخی داشته است نیست. چرا که مرگ يك مبارز و مرگ يك دژخیم دو احساس متضاد برمی انگیزد . یلی از دست دادن است و دیگری بدست آوردن .

این امر واقع را جز در متن روابط اجتماعی نمیتوان توضیح داد. نمل امروز هم تا وقتی امور را در متن واقعیتها قرار ندهد نمیتواند جای خوبی نقش خود را تشخیص بدهد . آسان است گذر ذهن با مذهب موافق یا مخالف و یا بدان بی اعتنا شد آسان است که در نیای ذهنی عقیده های را پذیرفت و یا رد کرد . آسان است که باتکای مبانی ذهنی و با پای چوبین استدلال بی رابطه با واقعیتها جنگ مرامی براه انداخت و ایسن جنگ هم آسان براه می افتد و هم آسان به تجزیه و انشعاب از پس تجزیه و انشعاب می انجامد .

بر نسل امروز است که باین واقعیت تن دهد که هیچ مذهب دیگری از نهنسبت بریده از واقعیت کشنده تر نیست. برای آنکه بدانیم در ایران چگونه بیانی از واقعیتهاست و بدان بیاسخ سوالی برسیم که در ابتدا طرح شد، ناگزیر واقعیتهای تاریخی را که بر سر آنها بیان مذهبی از بیان قدرت سیاسی خود گامه جدائی، بلکه تضاد می جوید بطور فهرست در زیر می آوریم. این فهرست البته نتیجه مراجعه بتاریخ ایران از باستان تا امروز است.

### دروجه سیاسی:

۱- قدرت سیاسی، جانبدار موازنه مثبت قوا با کشورهای دیگر است میخواهد بر این و آن مسلط شود و وقتی قوی است و میخواهد تحت حمایتین و آن قرار گیرد وقتی ضعیف است، این سیاست بصود گروههای حاکم و بزیان توده مردم است.

مذهب (۱) جانبدار حذف این روابط مسلط و زیر سلطه و موافق موازنه منفی یعنی نه مسلط شدن و نه زیر سلطه رفتن است.

۲- قدرت سیاسی، جانبدار تمرکز قدرت در شخص شاه بمنابمظهر زور حاکم است، مذهب این قدرت را ظلمه می شناسد و سرنگون کردن آنرا واجب عینی می داند. سرنگونی رژیمی که هم بزور منتهی است و هم بسه قدرت خارجی، سرنگونی رژیم دست نشانده، برای مذهب، شعار تازه نمی نیست. این شعار را در طول قرنها، خصوصا یک قرن اخیر بنحو استمرار در پی گرفته است.

۳- قدرت سیاسی جانبدار استبداد سیاسی یعنی نظامی سیاسی است که در آن گروهبندیهای حاکم در سلسله مراتب رده بندی میشوند و موافق جایی که در این سلسله مراتب دارند مردم بزور می گویند. مذهب مخالف این استبداد و مخالف رده بندی سیاسی جامعه بر بنیاد زور است.

۴- قدرت سیاسی خود را قیامجامعه می شناسد و شاه (۲) را مصدر رییخواهد میدانند.

---

(۱) - در این نوشته، منظور از "مذهب" همه جا آن مذهبی است که سر از جذب شدن در قدرت خود گامه سیاسی همواره باز پیچیده است.  
 (۲) - طبیعیت که در اینجا منظور قدرتهای سیاسی است که دارای مختصات بر شعور شده هستند. این قدرتها تنها قدرتهای شاهنشاهی نیستند بلکه کلیه قدرتهای سیاسی فاسد را شامل میشوند. در این نوشته ایران مورد ملاحظه است.

و مخالف شرکت مردم در سرنوشت خویش و اصل شور و کار جمعی است و مذهب شور و شرکت مردم را در امور خویش اصل می شناسد .

۵- قدرت سیاسی وظیفه نظامی یعنی حمله بخارج و یا دفاع در برابر مهاجمات نظامی را وظیفه خود میدانند و برای مردم در این باره نه تنها حقی قائل نیست بلکه بقول سلطان محمود غزنوی اقدام مردم بدفاع از خود در برابر حمله هر قدرت رقیبی خارج از وظیفه آنهاست و بابت آن باید جریمه بدهند .

و مذهب شرکت عمومی را در دفاع از خود واجب می شمارد و موافق آن نیست که قشون از جامعه جدا گردد .

۶- قدرت سیاسی موافق ایجاد مرزهای گوناگون نژادی و قومی و ملی و گروهی و مذهبی . . . است تا بد آنها تمرکز قدرت و انواع تعاملهای سیاسی را بسود خود ممکن گرداند . و مذهب همه مرزهایی را که زور در میان گذاشته است باطل می شمارد و نفی می کند .

۷- قدرت سیاسی نیروهای فعال جامعه را بزور تبدیل میکند مثلاً "شاهدآباد نفت را که یک نیروی فعاله عظیم جامعه ایران است تبدیل میکند به قشون بنزی و قدرت و ژند آنرا بجای انسان می نشانند . مذهب انسان و رشد آنرا هدف قرار میدهد و در نتیجه :

۸- قدرت سیاسی هیچ منزلت ( ۱ ) ثابتی را برای احدی برسمیت نمی شناسد و مذهب جانبدار منزلتهای ثابت است . مذهب اصل وابستگی را نفی و موافق موازنه منفی که همان رابطه انسان و خداست رعایت اصل لیاقت را واجب می شمارد .

۹- قدرت سیاسی ، قضاوت را ابزار اعمال قدرت می کند و مذهب مخالف فرمانبرداری قوه قضائی از قدرت سیاسی است و میخواهد که مردم در انتخاب قاضی آزاد باشند و قاضی از تعرضات زورمندان مصون باشد .

۱۰- قدرت سیاسی ، آدمی را در رابطه با مظهر قدرت سیاسی تعریف می کند و آدمیان را براساس وظیفه ای که در قبال او دارند طبقه بندی می کند و مذهب این طبقه بندی سیاسی را شرک میدانند و براساس موازنه منفی انسان را در رابطه با خدا تعریف می کند و بدان ، طبقه ( ۱ ) - مجموع حقیقی و تکالیف فرد در یک جامعه معین را "منزلت" میگویند .

بندی سیاسی جامعه را نفی می کند .

### در وجه اقتصادی :

۱- قدرت سیاسی ، مظهر این قدرت را مالك زمین و زمان و مال و جان "رعیت" می شناسد و مذهب خدا را مالك می داند و در نتیجه و بقاعده تخلیف هر انسانی را مالك کار خویش می شناسد و زمین و منابع را از آن همه نسلا بعد از نسل می داند .

۲- قدرت سیاسی جانبدار استبداد اقتصادیت و موافق شعارش در طول تاریخ ایران همواره ۶۱ روش و شیوه در استثمار مردم بکار میرفته اند و این غیر از روشهای "قانونی" بوده اند . مذهب با استبداد اقتصادی یعنی افتادن اختیار انسان و زمین و منابع آن در دست قدرت خود گامه سیاسی مخالف است و تمامی روشهای "قانونی" و "غیر قانونی" استثمار و چپاول مردم را حرام میدانند .

۳- قدرت سیاسی در جهت دادن به فعالیتهای اقتصادی ، تمرکز و رشد قدرت را ملاک قرار میدهد و مذهب هر تولیدی را که با تخریب انسان و منابع طبیعی ملازمه پیدا کند ، جایز نمی شمرد .

۴- قدرت سیاسی مصرف هر چیز را نه با توقعات تمرکز و رشد قدرت و زور مداری و تخصص سازگار باشد روامیداند و مذهب اینها همه راه بسته بمورد ، حرام و یا مکروه میخواند .

۵- قدرت سیاسی بخش عمده ثنی از مازاد های تولید اقتصادی و نیروی کار را به تولید فرآورده های تخریبی می گمارد و مذهب با کار برد سرمایه ها در فعالیتهای تولیدی تخریبی و بخصوص با خارج کردن سرمایه ها از مدار اقتصادی و انداختن در رقابتهای بر سر قدرت ، مخالف است .

۶- قدرت سیاسی ، نه تنها خود بخش مهمی از مازادها را بصورت کنجینه از فعالیتهای تولیدی خارج می کند ، بلکه همواره متوجه این معنی نیست که مازادها در صورتی که حذف نشوند موقعیت او را بعنوان قدرت سیاسی بخاطر می افکنند ، از اینرو بصورت لوناگون سرمایه ها و نیروی کار و منابع

را از فعالیتهای تولیدی خارج و اگر آنها به نیروی تخریبی بدل نکند ،  
خنثی می‌کند . فقدان منزلتهای پایدار موجب می‌گردد که این رسم‌عمومی  
گردد . این عامل در شمار مؤثرترین عوامل انحطاط اقتصاد ایران در  
جریان تحول تاریخی خویش بوده است .

مذهب با این روشها قطعاً مخالف است و همواره بر سر آن با  
قدرت سیاسی در ستیز بوده است .

۷- قدرت سیاسی خود را اصل و مردم و زمین و منابع آن و نسل‌های  
آینده را فرع میدانند و هر وقت موجودیت خویش را در خطر ببینند ،  
در تخریب انسان و طبیعت و منابع آن درهای درنگ نمی‌کند . ایران سبز  
باستان ، ایران ریگزار امروزی است و تاریخ طبیعت ایران می‌گوید که این  
امر بدست قدرتمداران صورت گرفته است . رفتاری که قدرت سیاسی امروز  
با نفت و منابع دیگر ثروت ملی ما در پیش گرفته است از همان ضابطه  
اصل گرفتن موجودیت و رشد قدرت سیاسی پیروی می‌کند .

مذهب زمین و منابع آنها حق عموم بشر می‌شناسد ، حق همه نسل‌ها  
می‌شناسد و تخریب آنها حرام می‌داند و با آنها رزهی دائمی کرده است  
و می‌کند .

### در وجه اجتماعی

۱- قدرت سیاسی وابستگی را اصل و لیاقت را فرع می‌شناسد . از اینرو  
جای هر گروه را در سلسله مراتب اجتماعی پیوند های افقی و عمودی آن گروه  
قرار میدهد . مذهب اصل و وابستگی را نفی و رعایت اصل لیاقت را واجب  
می‌شمرد .

۲- قدرت سیاسی پاسدار ضابطه های مادی طبقه بندی اجتماعی است .  
جامعه را بر اساس وظیفه هر طبقه و هر گروه طبقه بندی می‌کند .  
مذهب با این ضابطه ها مخالف است و تنها یک ضابطه که همان  
تقوی یعنی رابطه انسان و خدا است ، را می‌پذیرد .

۳- قدرت سیاسی نه تنها شاه و " سران کشور " را از نژاد ویژه مسمی  
شناسد ، بلکه تبعیض های نژادی و قومی و ایلی و طایفه‌ئی و خاندانی را

شرائط استواری نظام اجتماعی میدانند و خود را پاسدار این تبعیضها می‌شمارد .

مذهب همه انسانها را فرزندان آدم و آدم را هم از خاک میدانند و آنها را مانند دانه های يك شانه برابر میخواند .  
 ۴- قدرت سیاسی محصول و هم پاسدار يك رشته گروه بندیهای اجتماعی است که راه پیوند های اجتماعی ( سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ) افقی و عمودی بوجود آمده است و مذهب با این گروه بندیهای مخالف است .

۵- قدرت سیاسی در جانبداری از دوگانگی های اجتماعی ، جانبدار پرویا قرص "شی" جنسی "شمردن زنست وزن را وسیله ایجاد و بریدن پیوند ها و اسبابرفع نیازهای آنی و روزمره قدرت و تولید نسل تلقی میکند . مذهب زن و مرد را از يك جنس و هر دو را يك مجموعه می‌شناسد و در راه ایجاد منزلت انسانی برای زن مبارزه می‌کند . تمامی نمودهای قدرت سیاسی خود گامه را نامحرم می‌شناسد و از زن در برابر آنها دفاع می‌کند .

### در وجه فرهنگسی

بر خورد ها و تضادهائی که بر شمردیم در وجه دین بیان می‌گردند . نه تنها خلق نیاز به آزادی ها را در این وجه بیان می‌کند بلکه قدرت سیاسی نیز با مسخ این در يك بیان دینی یا ایدئولوژیک بزور لباس مشروعیت می‌پوشاند . بدینسان دین رسمی یا دولتی با دین خدائی مقابل و طرف می‌شود :

۱- قدرت سیاسی جانبدار مدأزور بعنوان منشاء حق است . و مذهب این مدأ را قاطعاً نفی می‌کند و بیانگر و خواستار بکرسی قبول نشستن عدم زور است .

قدرت سیاسی خارج از روابط قدرت ، رابطه ئی نمی‌شناسد . و مدأ بیان موازنه منفی است و رابطه انسان و خدای یعنی تنها رابطه ئی را پایه قرار میدهد که بر اساس عدم زور میتوان برقرار کرد بر اساس این پایه :

الف - برای انسان جز سعی و کارش نمی‌شناسد . و هر موقعیت و امتیاز و ثروت و . . . . . را که بزور تحصیل شده باشد ، غیر مشروع می‌شناسد . به بیان دیگر تنها یک پایه را مشروعیت می‌دهد و آن پایه کار است .

ب - در امکان کار همه را برابر می‌شناسد و با هر گونه مانع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که این برابری را مختل می‌سازد مبارزه می‌کند .  
پ - از آنجا که رابطه انسان و خدا مستقیم است ، هر انسانی را امام و پیر آهنگ تلقی می‌کند .

۲- قدرت سیاسی عقیده را تابع متغیر نیازهای رشد خود میداند و جز این نمیتواند باشد . زیرا این قدرت با وجود حاکمیت عقیده نه تنها متمرکز نمیشود و رشد نمیکند بلکه نطفه نمی‌بندد . از اینروست که در جریان تاریخ ، قدرت سیاسی همواره کوشیده است اختیار تفسیر و تعبیر رهنمودها های دین را بدست آورد . هر وقت این فاجعه رخ داده است ، بیابان پیدایش جنبشهای مذهبی ، مذهب جایگاه اجتماعی و بیابان اصلی خویش را از نو بدست آورده است .

مذهب جانبدار حکمیت عقیده بر اعمال رهبری سیاسی است .

۳- یکی از صحنه های اصلی و فهم مبارزه مذهب و قدرت سیاسی خود گامه ، تصدی تفسیر و بیان ایدئولوژی و قانونگذاری است . قدرت سیاسی بر دوام کوشیده است اختیار قانونگذاری را بدست آورد به سخن دیگر کوشیده است به بی ثباتی منزلتها جنبه قانونی بدهد . چنان شود که قول و فعل شاه جنبه قانون پیدا کند و وی منشاء قانون بشود و مثل امروز حرفی زد و عملی کرد فوراً جنبه قانونی پیدا کند .

وقتی کار سلطه قدرت سیاسی خود گامه بدین پایه برسد ، دیگر برای انسان ارزشی بیشتر از ابزار باقی نمیماند . ابزاری که تنها در محدوده ایجاد و بزرگ کردن قدرت و تخریب انسانیت خود شریک برده می‌شود .  
از اینروست که مردم این کشور از دیرباز و با استفاده از تمامی امکانات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خویش ، مانع از آن شده اند که اختیار کامل تفسیر و قانونگذاری ، بدست قدرت سیاسی بیفتد .

شیعه هیچ جز بیان این مبارزه نیست .

در دوران معاصر که قدرت سیاسی نسبت بجامعه بکلی بیگانه شده است و باتکای درآمدهای نفت و قدرت های خارجی حامی، بر جامعه حکومت مطلقه پیدا کرده است، از طریق تبدیل قوه مقننه بزائده قدرت سیاسی ، خود را منشاء انحصاری قانونگذاری می شناسد و اینست روزگار سیاه مردم کشور ما .

با توجه بخطر ی که موجودیت کشور را از اساس مورد تهدید قرار داده است ، این مبارزه که بزعامت خمینی در گرفته است ، پیش از هر زمان دیگر اهمیت و اهمیتی حیاتی پیدا کرده است .

۱- قدرت سیاسی بر اساس مدار قرار دان زور ، جانبدار جبر است . نشانه از خود بیگانگی هر ایدئولوژی و تبدیلتش با بازار قدرت سیاسی ، همین گرایش به جبر است . چنانکه فلسفه جبر با معاویه بقلمرو اسلامی راه جست . این فلسفه هراختیاری را از انسان سلب می کند . در عمل زور دار فعال ماینها و بی زور کار پذیر و آلت می گردد .

مذهب با این جبر مخالف است راهنمای مذهب با آن تضادی آشتی ناپذیر دارد . مذهب انسان را نسبی و فعال می شمارد و بنا بر آن تنها در رابطه با خدای انسانها میتوانند نسبت بیگانه نسبی و فعال گردند و در این جامعه ، در جامعه آدمهای نسبی و فعال ، انسان آزاد می گردد . قدرت سیاسی خود که جانبدار سانسور و انواع سانسورهاست و مذهب مخالف سانسور است و میگوید :

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ . الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ . . . (۱)

"بآنان که از پرستش طاغوت دوری می گزینند و بسوی خدا باز می گردند ،"

"مژده باد ، مژده ده آن بندگان را که به سخن ها گوش فرا میدهند و "

" از بهترین نشان پیروی می کنند . . . . ."



۵- قدرت سیاسی تنها بزور اسلحه و چماق نمیتواند اندیشه و عمل را مهار کند محتاج ذهنی کردن پلیس است . طوری که هر کس در اندیشه خود وجود آنرا احساس کند و از ترس این پلیس که در مغز خود بمراقبت گمارده است هر فکری را که مخالف قدرت خود آمده است، بخاطر نپذیرد . بدینسان ترس از زور به خمیر مایه هر اندیشه و عطلی تبدیل می گردد . مذهب هرگونه ترسی از هر قدرت زمینی را شرک بخدا میخواند و پیام او یک دعوت رسا بجارزه با همه روشهایی است که بیانگر زور مداری هستند . باید لغتی از راه، عبرت در باره ستر قرنهای مقاومت در برابر سياهکار تهرین قدرتهای سیاسی اندیشید ، تا اهمیت این پیام را دریافت . مذهب انسان را خلیفه الله می شناسد و ترس از هر پدیده و هر زوری را ، خلع از مرتبت خلیفان الهی و ناچیز شدن ، خورد شدن ، هیچ شدن ، چه نمی گویم تبدیل شدن بوسيله و آلتی تخریبی در دست زور مداران ، تلقی می کند و سرد و ام بانسان یاد آور می شود: برده ترس خوبتر شو ! مبارزه با کیسرت شخصیت همین است .

۶- قدرت سیاسی خود گامه ، بحکم خود گامیش عطل و اندیشه آدمیان را در مدار بسته می ( ۱ ) محبوس میکند . در این مدار هر ماده ای تنهایی نمود های ذهنی زور قابل تبدیل است و این نمود ها ناگزیر به نمود های مادی تبدیل می گردند .

در این مدار بسته ، بسته بروی هر معنوی ، هر نیازی تا مادی نشود در فهم نمی گنجد و تا بصورت فرآورده و کالا و یا اعمال زور و ارتکاب انواع فجور ، مصرف نشود ، ارضا نمیگردد .

در این مدار بسته ، جز تحویل همه نیازها به نیاز بقدرت تخریبی هیچ مضر دیگری باقی نمی ماند .

در این مدار انسان ها هیچ زمینه عطلی جز تخریب یکدیگر ندارند و در این تخریب یکدیگر که ابعاد آن زمان بزمان بزرگ تر می شود ، لاجرم بر کم و کیف نابرابریها افزوده می گردد . در این مدار بسته حل هر تضادی در گرو نابرابری بزرگتری است . و این بزرگتر شدن نابرابری ( ۱ ) برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب اقتصاد توحیدی از همین قلم ، از انتشارات اتحادیه و انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا

بهای مادی، با تخریب بیشتر انسان و منابع طبیعت ملازمه دارد.

این مدار، مدار مرگ هر معنویت و هر ارزشی است.

این مدار مرگ هر معنویت است. بایران امروز بنگرید. به گرفتگی و خستناک افق اندیشه و عمل بنگرید، تا معنی مبارزه بخاطر باز کردن مدار اندیشه و عمل را انسان که باید دریابید. خمینی بیانگر نیاز جامعه باین معنویت است، معنویت که فقدانش، فرورفتن جامعه را در بی حسی در قبال خطری سبب می‌گردد که هستی او را تهدید می‌کند.

مذهب جانبداری مدار بازی است. در این مدار انسان از پا-

بیند شهوت پرستی و فجور بد می‌آید و هر مادیتی به معنویت تبدیل می‌شود که بیانگر ارزشهای والائی هستند. در این مدار تعامی محدودیت ها از پیش پای عمل و اندیشه آدمی برداشته میشوند. در این مدار هیچ مادیتی به ذهنیتی تخریبی و بنا بر این بقدرتی تخریبی تحویل نمی‌گردد. در این مدار انسان از تولید و مصرف کالاهائی مخرب، بسی نیاز می‌شود و از اینجا امکان از بین رفتن ندرت و نابرابری مادی بوجود می‌آید. در این مدار انسان، خود میشود، آزاد میشود و معنویت از دست رفته خویش را بدست می‌آورد.

گمانم بر اینست که میراث عظیم فرهنگ ما، مرا از استدلال در اینباره که استبداد سیاسی در ایران کشور بغایت خودگامه و بدینخاطر مبارزه با ذهنیات انباشته از زور سیاه عمیق بوده‌است، بی‌نیاز میکند.

وقتی باین مسئله همان اهمیت را که دارد بدیم و معنی بساز کردن مدار را در تجدید انسانیتمان دریابیم، خواهیم دید که فریاد "نه" مذهب بمادیت سرمایه داری، بمادیت رژیم دست‌نشانده پهلوی، فریاد "نه" یک ملتی است که میخواهند زیر سایه سیاه زور، بدست خودشان گورش را بکنند.

خمینی را این فریاد "نه"، این جستجوی معنویت، این تلاش هر

ارج انسان معاصر برای بیرون رفتن از مدار بسته‌ئی که در آن همه چیز بزور و قدرت تخریبی بدل میشود، بجا و مسندی که تصدی میکند، نشاءنده است و مرگ فرزند او و مرگ هر مبارز و مجاهدی باین فریاد است که تبدیل می‌شود و همین فریاد است که بویائی حیاتوارزشها ی والا خود حستن ما را تشکیل میدهد. کدامین فریاد اعتراض از مرگ در مبارزه و با مبارزه رساتر است؟ کدامین فریاد نه به خوار شدن انسانیت، ما تا این حد رساست؟

- ۷- و این همه تضادها میان قدرت سیاسی و مذهب نفی ارزشهای یگدیگر تجلی می‌کنند: قدرت سیاسی زور را در تمام نمودهایش ارزش می‌کند و مذهب همه ارزشهای او را ضد ارزش می‌سازد. برای نمونه:
- قدرت سیاسی شاه را با عنوان قدرت قدرت می‌ستاید.
  - و مذهب قدر قدرت را طاغوت می‌شمارد.
  - قدرت سیاسی پول را ارزش می‌کند.
  - و مذهب دینار را مرکب از دو جزء دین و نار می‌خواند و آنرا آتش عقیده سوز می‌شمارد.
  - قدرت سیاسی، خدمتگذاری به مظهر زور را ارزش می‌کند و مذهب آنرا حرام می‌نماید.
  - قدرت سیاسی میزان نزدیکی هرکس را بکانون تمرکز زور، ضابطه‌شان و مرتبت و ارزش انسان قرار میدهد و مذهب دوری از آن و ضدیت با آن را ارزش می‌کند.
  - قدرت سیاسی، اطاعت کور کورانه از خود را ارزش می‌کند و مذهب اطاعت از طاغوت را کفر می‌خواند که: افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائز اظهار حق را نزد سلطان ستمکار جهاد افضل می‌نامد و شورش و انقلاب علیه او را والاترین ارزشها می‌شمارد و آنرا تقدیس می‌کند.
  - قدرت سیاسی جنگ تجاوز کارانه و غلبه و سلطه بر دیگران را ارزش می‌کند و برای آن حماسه های آتشین می‌سازد و مذهب این جنگ را تبهکارانه و جهاد رهائی بخش را واجب می‌کند.

.....

و بر بنیاد ه ارزش‌راه‌نما، افق بی‌انتهای معنویت را بروی انسان می‌گشاید:

الف - تفوق جوئی از راه اعمال زور و تخریب‌دیگری را که قدرت سیاسی خود گامه ارزش‌کرده است ( و این در همه جای جهان ) مذهب‌ضد ارزش می‌شمارد و در مقابل : توحید با یکدیگر یا جستجوی یک هویت جا معتر و شاملتر و کاملتر از راه امر بمعروف و نهی از منکر را ارزش برین و جهان شمول می‌شناسد .

ب - اصالت فرد و تفرد و فعالیتها و حرکت‌های نا همسویا رقابت در محدوده روابط زور و برای دستیابی بدان را که قدرت سیاسی ارزش کرده است ، مذهب‌ضد ارزش می‌شمارد و بجای آن بعثت و مبارزه با زور را ارزش می‌کند .

ج - قدرت و ریاست‌طلبی را که قدرت سیاسی خود گامه ارزش‌کرده است مذهب‌ضد ارزش می‌کند و در عوض

امامت و پیش‌آهنگی را ارزش می‌کند . همه مسوول همه ، همه امام پیش‌آهنگ همه اینست آن جلوه توحید و اینست آن جامعه‌ئی که مذهب نوید میدهد .

د - نابرابری و زورگوئی را که قدرت سیاسی ارزش می‌کند مذهب‌ضد ارزش می‌کند و بجای آن

عدالت را با ابعاد گوناگونتر ارزش می‌کند :

- حذف زور بعنوان اساس روابط اجتماعی

- نسبی و فعال کردن انسانها نسبت بیکدیگر

- نسبی و فعال کردن انسان نسبت بخودش . این سخن علی (ع)

را بیاد می‌آورم که فرمود : وای بر آنکس که د و روزش را هم برابر

باشد !

ه - جستجوی سرنوشت‌های فردی و جستجوی واهی سرانجامی که در آن قدرت ، مطلقه و مرگ ناپذیر گردد ، قدرت سیاسی ارزش‌کرده است و

مذهب ضد ارزش می‌کند و جایی را که در آن قدرت مطلقه مرگ ناپذیر  
شود جهنم می‌نامد . جهنمی که هیزمش خود آدمیانند و طعمه آتشش  
انسانیتشان . در عوض

مذهب سرانجامی را ارزش می‌کند که در آن کسی در حق کسی بقدر  
ارزنی ستم نمی‌کند .

آن وحدیت و متون مذهبی و ، متون تاریخی و متون فلسفی اخلاقی  
و متون عرفانی و متون ادبی و اسناد باقی مانده در باره مرام نیروهای  
انقلابی که در تاریخ ایران زنجیر بهم پیوسته‌نی را تشکیل می‌دهند و  
داستانها و زبان عامه و آنچه در این دوران وزیر چشم ما میگردد ، این  
زمینه های بر خورد را بوضوح بیان می‌کنند . کافی است به واقعیت‌هایی  
که زیر چشم ما جریان دارند باز گردیم خواهیم دید در تمامی زمینه هائسی  
که شمرده شدند مبارزه وجود دارد . بر این نسل است که با توجه باین  
زمینه ها در باره مذهب خویش داوری کنند . در ورای این زمینه ها ، هرگونه  
بر خوردی ذهنی و گمراه کننده است . اگر این زمینه ها وجود دارند پس  
این مبارزه ها بر حقتد و باید بدان ها پیوست . بی طرف هم نمیتوان  
شد چه رسد بمخالف . جای مخالف معلوم است !!

باید توجه داشت که این مذهب طی ۱۴ قرن همچنان بیانگر  
نیروی مخالف بوده است . طی ۱۴ قرن همه آن مبارزه ها در چهار وجه  
سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی از طریق این مذهب اظهار شده  
اند . این يك نمونه یگانه نی است . چگونه میتوان این واقعیت را ندید و در  
ایران بیک مبارزه شمر بخش دست زد ؟

بدینقرار در این زمینه اجتماعی است که مرگ و روز و سالروز آن را باید  
تبیین کرد ، مرگ دیگر پایان نیست . مرگ بیان است شعار است : مبارزه  
ادامه دارد و حیات در این مبارزه است ، مرگ نیروی معنوی آنست .

هرکس که بدون تسلیم شدن ، بدون کنار رفتن ، بدون دست شستن  
از مبارزه ، می‌میرد . هرکس که در وفاداری به هدفهای مبارزه می‌میرد ، هر  
کس که در کوشش و تلاش برای وحدت مبارزان تحت هدفهای روشن و معلوم

وارزشهای انقلابی میبرد، بفریادی با طنین جاودانی بدل می شود، این فریاد، فریاد ننه به تسلیم است، ننه بقبول حکومت زور است، ننه به رسمی کردن انسان است ننه به .....  
 و پیام زندگی در آزادی است پیام حیات در برادری و خواهری است، پیام حیات در استقلال است، پیام معنویت است که در آن انسان فطرت خویش و ابعاد خود را باز می یابد.  
 پیام معنویتي برداخته از عنصر زور است که در آن انسان معنی محبت و ایمان را در می یابد. مرگ هر مبارزی، هر مجاهدی، مرگ برادر مجاهد مردم موهطفی خمینی پیام این معنویت، کمران ناپذیر است .....  
 بد و رحمت، و به پدر و رهبر او به مقامی که ترجمان نیاز مردم ما باین معنویت است درود.

از اینکه در دستور اتحادیه بهم پیوستگی همه دانشجویان مسلمان است در هر نقطه هستید مثل امریکا و کانادا و هند و فیلیپین و دیگر جاها و میخواهید همه هم کنار و هم صدا بفعالیتها اسلامی انسانی خود ادامه دهید تقدیر میکنم و توفیق همه را از خداوند تعالی خواهانم لازم است پایگاههای اسلامی برای معرفی اسلام و نشر حقایق نجات بخشش در هر نقطه ای از جهان که امکان است برقرار باشد و در تحت یک سازمان هماهنگ برای نشر عدالت و قطع ایادی ستمکاران و چپاول چپان مشغول فعالیت شوند. لازم است جوانان کم تجربه ما را با آشکار کردن انحراف سایر مکاتب و آشنا نمودن بانظام اسلامی نجات دهید. ومن احیی نفسا فکانما احیی الناس جمیعا  
 " از پیام امام خمینی به اتحادیه "

### إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

یکسال از درگذشت برادر عزیزما، تلاشگرِ پرتوان و مهم و ثابت قدمِ راهِ حق، دکتر علی ابریشمی میگذرد. فقدان علی را در جمع و جماعت خود همواره احساس کرده، روح جسور و صداقت‌کم‌نظیر و صراحت‌دلپذیر و قاطعیت‌کم‌مانند و نیز ایمان و التزام و عشق او بر صراط‌حق و آئین و شریعت محمدی سر مشق همه برادران و خواهران او بوده و خواهد بود.

او گرچه دیگر در جمع ما حاضر نیست ولی روح والای او ناظر بر فعالیت‌های ماست. کوشش‌های علی را در قوام و گسترش اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا تقدیر کرده و دست‌آورد‌های او را گرمی خواهیم داشت او اینک در جوار حق به ابدیت پیوسته است و تلاش‌های او در راه حق و عدالت پشتیبان سعادت ابدی اوست.

رحمت خدا و برکاتش و سلام پاکان و پیوندگان راه حق بر او باد.

«اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا»



سخنرانی یکی از برادران در  
جلسه بزرگ آشتی خواهد شد  
شهید شریعتی در ایتالیا

## سیر جنبش

### سیاسی - اجتماعی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم - از مشروطه تا ۱۵ خرداد -

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ  
اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ( قسمتی از آیه ۵۸ سوره حج )

خواهران و برادران

در پایه گذاری، پیشبرد و به نتیجه رساندن بیشتر (و شاید تمامی) جنبش های اجتماعی - سیاسی ایران پس از اسلام، جای پای مذهب و عناصر دینی را آشکار می بینیم - در نهضت های سیاسی - اجتماعی در قرن اخیر ایران، این نقش به جهات متعدد و خصوصا " در رابطه با موضوع مبارزه یعنی استعمار و استبداد، روشنتر، دقیق تر و برجسته تر است و مطالعه آن به روشن کردن زاویه های تاریک بسیاری از مسائل موجود در جامعه کنونی ایران کمک فراوان مینماید .

جنبش های در قرن اخیر ایران یا اساسا " به کمک و به هدایت دین آغاز شده و پیش برد شده و به سرانجام رسیده است و آنکه مذهب در آن نقش اساسی و اصولی داشته و بارومد کار پرداز تفکرها و عناصر دیگر بوده است . اما این نقش اساسی طوری بوده است که اگر عامل مذهب و عناصر مذهبی را از مجموع جریان حذف شده بگیریم - میتوانیم بگوئیم که جنبش های مذکور - یعنی جنبش های نوع دوم نیز یا اصولا " نمی توانسته اند به عرصه درآیند و یا در صورت ایجاد، شک و صورتی کاملا " متفاوت به خود میگرفته و نتیجه، حاصل نوع دیگری - بوده است .

از جنبش های مهم در قرن اخیر ( و قبل از پیش آمدن کودتای اسفند

۱۲۹۹ ) و به قدرت رسیدن رضاخان، یکی جنبش تحریم تنباکو است و دیگری جنبش ضد استبداد ی که منجر به نهضت مشروطیت و تدوین قانون اساسی ایران



گرچه جنبش تنباکو دارای يك محتوای كاملاً "سیاسی و ماهیت ضد استعماری است و هدفش مخالفت با دخالت های اقتصادی بیگانگان و در نتیجه مبارزه با تحکیم سیاست وسلطه های استعماری در ایران است ولی این جنبش بطور انحصاری به هدایت و به کمک مذهب و عناصر مذهبی بوجود آمد و بدون دخالت زعمای مذهبی نه این جنبش بوجود میآید و نه در صورت ایجاد ( با احتمال بسیار بسیار ضعیف) به نتیجه میرسد .

در جنبش مشروطیت نیز نقش زعمای مذهبی و پیروی از آنها نقش افراد متدین بسیار مهم و شاید اساسی بوده است . قانون اساسی ایران حاوی برخی از عناصر مربوطه در کترین و اعتقادات دینی است و این امر تا حدودی - البته ناقص - نشان دهنده تأثیر و نفوذ عوامل مذهبی در این جنبش است .

اما در جنبش مشروطیت و روشنفکران غیرمذهبی نیز نقش داشته و اصولاً بهره برداری از این جنبش با آنها و در نتیجه انحراف اصولی و اساسی نهضت نیز برعهده آنها بوده است

در دوره های بعد تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران مسئله مذهب و کوشش های علمی و نظری مذهبی دست اندرکار بوده اند . بحث و بررسی مسائل فکری و اجتماعی این ادوار از حوصله این مجلس خارج است . در این فرصت کوتاه کوشش ما بر این است که خطوط کلی و نکات اساسی مربوط به فعالیت های اجتماعی در رانی را روشن کنیم که با جنبش مشروطیت آغاز میشود و بینیم که طرز تفکر گروه های مختلف در رابطه با فرهنگ و تمدن دینی و سنتی و عکس آنها در قبال فرهنگ غربی ( ویا طرز تلقی این گروهها از این فرهنگ) چگونه است و خصوصاً "موقعیت و موضع گیری گروه متدین و تحولات فکری و براروشن کنیم .

در اینجا باینچ دوره که از جنبه های اجتماعی و سیاسی دارای تفاوت های بارزی هستند برمیخوریم . ماعین دوره هارا اساس کار قرار میدهیم و جریانات فکری را درکاد رهريك از این ادوار و نتیجه و باناتیچ دوره های قبلی را در دوره بعد به اختصار بررسی میکنیم . این پنج دوره عبارتند از:

دوره اول - دوره ای که با مشروطیت آغاز و با کودتای ۱۲۹۹ رضاخان

بایان میابد .

دوره دوم - با کودتای ۱۲۹۹ آغاز میشود و با پایان کار رضاشاه در ۱۳۲۰

خاتمه می پذیرد .

دوره سوم - که از پایان کار رضاشاه شروع میشود و به ملی شدن صنعت نفت

می انجامد .

دوره چهارم - از ملی شدن صنعت نفت آغاز میشود و به تشکیل نهضت

آزادی ایران و فعالیت های این جمعیت تا ۱۵ خرداد

ماه ۱۳۴۲ منتهی میشود .

دوره پنجم - از ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ به بعد .

۱- دوره اول - از مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹

مشروطیت ایران نتیجه مبارزات متعدد و سنتز پیچیدهای از گرایشهای مختلف و متفاوت است . سهم و اثری که روشنفکران متدین و یار دست ترگوتییم علمای دینی از سوئی و مردم معتقد و مؤمن از سوی دیگر در این مبارزات داشتند مورد بحث و تردید و انکار نیست . اما نتیجه ای که از این مبارزات گرفته شد ، مشروطیتی بود که در آغاز اندک اندک و سپس با حرکتی سریع از آرمانها و آیدیه های اصلی و اساسی آزاد یخواهان و عدالت طلبان متدین دور شد .

پیش از مشروطیت ، مقدمات رسوخ و نفوذ افکار اروپائی در ایران فراهم آمده بود . با استقرار مشروطه و در خالت هر چه بیشتر اروپا رفتگان در کارهای عمومی و اداره سیاست مملکت ، افکار مذکور توسعه بیشتری یافت . در اینجا باید به یک نکته اساسی اشاره کرد و آن اینکه اروپا دیدگان و تجد طلبیان ، همه افکار و عقاید اروپائیان را به ایران نیاوردند ، اینان نه تنها مترجم و مبین تمام آثار و عقاید نبودند ، بلکه در مقام انتخاب عقاید و افکار نیز از یک روش درست و مبتنی بر دقت و امانت علمی نیز پیروی نکردند ، بدین معنی که رواج دهندگان افکار جدید در ایران :

اولاً : " افکار و عقاید مختلف را بطور اصولی با یکدیگر مقابله و مقایسه نکردند ، بودند تا پس از انتقاد از یک فکر و طرد و رد آن فکر دیگری را ترجیح دهند و انتخاب کنند .

ثانصاً : " در صورتی هم که یک فکر ، برگزیده بودند آن ، عقیده ، احتیاطاً ،

سطحی ( ولی جامع الاطراف ) مطالعه نکرد و آنرا بخوبی در نیافته بودند .

ثالثاً : « و خصوصاً » باید توجه داشت که آنچه بعنوان عقاید و افکار تجسد خواهانه اروپائی از طرف این گروه و گروههای بعدی به ایرانیان عرضه شد مخلوط در هم برهمی از عقاید و افکار کاملاً متفاوت و در تحلیل نهائی متضاد و متناقض بود .

اما امری که مانع از آن میشود که تناقض گوئی هر یک از این تجدید طلبان آشکار گردد این بود که در محیط پس از مشروطیت صاحبان فکر دینی باید لیبرال مخالفت با مشروطیت یکسره از میدان خارج شده بودند ( حاج شیخ فضل الله نوری و طرفداران وی ) یا مرعوب جریانهای جدید و یا مجذوب آن گردیده بودند و در نتیجه متفکر و متفکرانی نبودند که این تناقضات را روشن کنند . روشن است که وقتی افکار و عقاید فرد فرد گروه تجدید طلب از هم آهنگی برخوردار نباشند ، نمیتوان این مطلب را عنوان کرد که در مجموع تجدید طلبان از وحدت فکری برخوردار بوده اند . در واقع ، در حاصل جمع عقاید و افکار تجدید طلبان ، تعدد و تناقضها فراوان بود .

نتیجه این وضع ، اصولاً « بایستی آن میشد که میان تجدید طلبان برخوردی پدید آید و این دسته با توجه به تضاد افکار و عقاید خود بایکدیگر به معارضه برخیزند » اما این جریان بطور جدی پیش نیامد ، زیرا پس از مشروطیت وحدت منافع عملی این گروه موجب پوشاندن تضادها و تناقضها گردید . این منفعت عملی ، قدرت بود . قدرتی که تنها با اتحاد افراد این گروه بایکدیگر در دست آنها باقی میماند . صرف نظر از آنکه این گروهها میبایست عملاً « بایکدیگر متحد بمانند تا بتوانند قدرت را در دست خود حفظ کنند ، از جنبه فکری نیز بایستی با افکار و عقاید دینی معارضه و مبارزه کنند . این معارضه و مبارزه جنبه حیاتی داشت زیرا :

اولاً - درست است که عقاید و افکار دینی در این دوره مستقیماً « با افکار و عقاید تجدید طلبان در مقام مبارزه نبودند ، اما افکار و عقاید دینی در میان مردم همچنان باقی و برقرار بود . پیشوایان دینی مردم از سوئی بر اساس اعتقاد و ایمان خود و از سوی دیگر برای حفظ قدرت خود در میان مردم ، بطور غیر مستقیم آنها را بر ضد تجدید طلبان تحریک میکردند . در نتیجه برای معارضه و مبارزه با

این وضع که متضمن خطرات جدی برای "قدرت" تجدید طلبان بود، این گروه بایستی به عقاید دینی حمله میکرد و با آن از روبرو در می آمد.

ثانیا - علاوه بر این جنبه، جنبه حیاتی دیگر این معارضه، نیازی بود که تجدید طلبان برای توجیه و به "کرسی نشاندن خود" به عنوان متفکران باشند. اما تنها موضوعی که این صاحب نظران اصطلاحی درباره اش متفق العقیده بودند و در خصوص آن اتحاد شان باید یگر میسر بود، تحریک و تحفظه عقیده معارضه و این بحث دین بود و سس.

بدین ترتیب با کمک یک جنک فکری که علیه عقاید و افکار دینی آغاز کرد، تجدید طلبان نه تنها بر تناقض افکار و عقاید خود و درست تریگویم سرگردانی فکری و یابی عقیدگی و فرصت طلبی پرده میکشیدند، بلکه رقیب را هم تضعیف میکردند و پایه های قدرت خویش را هم بابه کرسی نشاندن خود به عنوان متفکران استوار میساختند.

اما این همه نباید موجب این توهم شود که در تند وین این افکار التقاطی لا اقل ابتکار و ادای وجود داشت و یا از لحاظ کمب و آثار نوشته دامنه آن وسیع بود. انتشار این افکار و عقاید بیشتر از طریق خطابه و بحث و گفتگو و رحد اعلی نشر روزنامه صورت میگرفت. روشن است که این طرز کار تا چه اندازه میتواند از اصالت و هم آهنگی برخوردار باشد. صرف نظر از این ساده گیری و تنبلی فکری، برای معارضه با افکار دینی و وحدت نظر در میان تجدید طلبان ضرورت داشت، و برای حفظ این وحدت لازم بود که از تحقیق و تتبع مستقل (که خود به خود به تشتت آراء کمک میکرد) پرهیز شود. در نتیجه برای معارضه فکری با عقاید دینی نیز افکار و عقاید اروپائیان بعنوان مرجع کار مورد استفاده قرار میگرفت و نظرات اروپائیان در انتقاد از مذاهب، بطور ناقص ترجمه و تبلیغ میگردد. گفتیم که مطلب مهمی از این باب بصورت کتاب چاپ و منتشر نشده است اما اگر در مطالب روزنامه ها و مباحث مختلف شفاهی دقت شود بخوبی معلوم میگردد که در این ایراد و انتقاد آنچه مورد نظرات دین و ایمان و عقاید و افکار منتهی بطور کلی است و مثالها بسیارند که تغییر در تعبیرات و جملات و کلمات (آنها برای اینکه ماخذ مطالب معلوم نشود!) بیشتر ناظر به عقاید و افکار دین و ایمان اروپائی ها است و سازمان

مذهبی ایشان و بهر حال آنچه مسلم است اینست که تجدید طلبان جزء رچینسند مورد خاص بطور مستقل به افکار و عقاید ایرانی و اسلامی نپرداخته اند و در این چند مورد نیز سهم و اثر تحقیق و تتبع کم و آثار ترجمه و تقلید از کارهای اروپائیان فراوان است .

در چنین محیط و زمانی شعارهای مهم از نوع شعاری بود که تقی زاده عنوان کرد که " ما باید از مغز سرتان ناخن پافرنگی شویم " و یکی دیگر از تجدید طلبان همین دوره نیز بیان داشت که ما باید همه چیز را از فرنگی ها بگیریم حتی فرنگی را ( که مقصود از آن سوزاک است ) بدین ترتیب بود که تجدید طلبی جای پای خود را در ایران محکم کرد و جاده را برای وقوع کودتا و سپس برقراری دیکتاتوری رضاخانی هموار نمود .

۲- دوره دوم- از کودتای ۱۲۹۹ تا پایان کار رضاشاه ( ۱۳۲۰ )

کودتای ۱۲۹۹ بنا بر خواست ویا کمک استعمار انگلیس در ایران صورت گرفت و رضاخان نخست وزیر جنگ و سپس نخست وزیر و بالاخره شاه شد . در جریان تغییر سلطنت تنها چند تن با آن از مخالفت درآمدند و فقط دوتن یعنی مدرس و مصدق تا پایان کار مخالفت فعال خود باقی ماندند . مدرس در حکومت رضاشاه وید ستوری در محل تبعیدش کشته شد و مصدق در تمامی دوره حکومت رضاشاه یا تحت نظرو یا در زندان بود .

در رژیم رضاخانی اساس کار، مرکزیت و استقرار قدرت در دست یک تن ( رضاخان ) بود . تجدید طلبان همگی بر این امر صحنه گذاشتند . فکرنوسازی ظاهری مملکت که در این ایام جنبه رسمی و حکومتی پیدا کرد و بود تنها به جنبه های مادی این نوسازی ساخت اروپا توجه داشت و بنابراین مسائل دیگری از قبیل مکراسی و آزادی و استقلال که پس از مشروطیت و قبل از استقرار رضاخان - ولو بطور ناقص - مطرح بود از میدان مباحثات و اشتغالات فکری خارج شدند . طرز کار رضاشاه و حکومت او با این مسائل سرسازگاری نداشت و مدرس خوانندگان همه اصطلاح آن زمان فکلی هاهم به تبعیت از رژیم کمتریه این مطالب پیرا اختند (۴) به نقل از استاد بازرگان، شخص رضاشاه هنگام خداحافظی با نخستین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران به خارج از کشور ( فرانسه ) در سال ۱۳۰۷ چنین

۲- مدافعات بازرگان ص ۴۱

گفت "یقیناً" تعجب میکید که ما شمارا به کسوری میفرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد آزادی و جمهوری است ولی وطن پرست هستند . شما وطن پرستی و علوم و فنون به ایران سوغات خواهید آورد" (۳) .

در این جملات تکیه بر علوم و فنون و وطن پرستی است و البته وطن پرستی نیز در همان معنی رسمی و در رابطه با طرز تلقی حکومت از آن است که آثار آنرا در برخی از ساختمان های دوره رضاشاه بصورت گاو های بالوار و سرستونهای مقتبس از سرستونهای تخت جمشید و ایجاد فرهنگستان برای طرد لغات عربی از زبان فارسی و نظایر این کارهای بی مزه و نامربوط بیکدیگر میتوان دید .

بهر حال ماشین تجد خواهی و اصلاحات صوری در جاده همواری که در یگاتوری رضاخان ایجاد کرده بود بسرعت به حرکت درآمد و تجدخواهان قدیمی زمان مشروطیت یعنی مخالفان بادین ویی اعتنایان نسبت به آن که به حکومت رضاشاه و شخص وی تسلیم شده بودند متصدی اداره امور این ماشین شدند و از سال ۱۳۱۰ بعد که محصلین اعزامی از اروپا برگشتند به همکاری فنی با متصدیان امور فراخوانده شدند .

در این ایام به غیر از عده ای معدود ، همه تجد خواهان در کویبهدن عقاید و افکار دین متفق القول بودند . همراه با این سرکوبی علمای دینی نیز در محدوده دیت شدید قرارگفتند و با نظیر سید حسن مدرس مطرود و تبعید و بالاخره شهید شدند . تعداد افرادی هم که از حکومت متمرکز و وطن دوستی و استقلال فهوم دیگری داشتند معدود بودند و همانها نیز خانه نشین و زندانی گردیدند ظرف نظر از کارگردانان . حکومت رضاخان نمیتوان گفت که در دوره دیکاتوری وی بقیه مردم و از جمله گروه درس خوانده و آگاه با وی موافق بودند . اما این مطلب مسلم است که این گروه درس خوانده کوشش داشت که تا بنحوی از انحاء گسیم خود را از آب بیرون بکشد و اگر هم بدلیل از لایل مخالف حکومت رضاخان بود سعی داشت که زندگی شخصی خود را از نظر مصون بدارد .

بطور کلی هر قدر از ابتدای سلطنت رضاخان به سوی سالهای آخر کار وی نزدیک تر میشویم مردم بیش از پیش به ماهیت رژیم وی آگاه میشوند . دسته بندی زیر ، نظر استاد بازرگان در باره جریانهای اجتماعی و فکری موجود میان

افراد باسواد و علاقمند و اصلاح طلب در او اخرد و ره رضاخان نشان میدهند .  
استاد از سه دسته زیرنام میبرد .

۱- مرتجع ها یا اعیان و رجال قدیمی و صاحب منصبان عالیرتبه و کارمند  
کارگشته وزارتخانه ها و بعضی تجار معتبر و مطلع قدیمی .

۲- دسته ای که در او واسطه و ره رضاشاه تحصیلات خود را بیابان رسانند  
و خصوصا " به فرنک رفته بودند .

۳- دسته دیگری که در او اخرد و ره رضاشاه تحصیلات خود را به پایان  
رسانده بودند . ( ۴ )

اگر وقت بشود در این تقسیم بندی سن عامل مقدم و اساسی است اما  
باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که در رد و روان رضاخان برخورد آراء و عقاید  
ممکن نبود و بنابراین هر گروه تحت تأثیر افکار و عقاید محیطی قرار داشت که در  
آن بالمش و پرورش یافته بود . در واقع این گروهها را باید گروههای بسته‌ای نسبت  
که برایشان امکان ارتباط با گروههای دیگر وجود ندارد و بدین ترتیب هر یک  
از این گروهها با استقلال نسبتاً زیاد بیان کنند محیط و افکار و عقاید در و رخنه  
است و عقاید و افکار این سه گروه را میتوان بدین شرح باز نوشت :

الف : افراد گروه اول که در رد و روان جوانی خود فعالیت مشروطه خواهان  
را دیده و سپس با ضعف مشروطیت و از میان رفتن آن توسط حکومت رضاشاه مواجه  
شده بودند گرفتاریک حالت یأس و انکار شده و بی اعتنا و ناامید گشته بودند . این  
افراد از اخبار خارجه و جریانهای داخلی زمان رضاخان بی اطلاع نبودند اما  
بدلیل شکست ها و نا کامی هائی که با آن مواجه شده بودند نسبت به مسائل  
بی توجه بودند و سر نخ همه کارها و تصمیم ها را در خارج از ایران و در دست سیاست  
خارجی و غالباً انگلستان سراغ میدادند . این دسته هرگونه حرکتی را چه  
از جانب حکومت رضاخان و چه از جانب مردم تخطئه میکردند ( ۵ ) اما چون ترس  
از پلیس بر محیط حاکم بود تخطئه کارهای حکومتی حد اکثر از میان چند تن همفکر  
و هم سن و سال تجاوز نمیکرد و بنابراین برای حکومت رضاخان کوچکترین ضرری  
نداشت و مانع هیچیک از کارهای حکومت نبود . بحکم تخطئه مردم با منوع و

مزاخمت در ستگاه روبرو نبود و در نتیجه این کار صورت میگرفت و بد بینی و یأس حاصل از این امر به صورت کامل مؤثر در بی حرکتی مردم درآمد .

ب: افراد گروه در وم بعضی تربیت یافتگان اوایل حکومت رضاخان کم و بیش متوجه خالت سیاست خارجی در ایران بودند و به درجات متفاوت نیز از مامورین آن نارضا بودند . اما بقول استاد بازرگان "بد بین و بیگانه" ( ۶ ) نبودند و دلیلش آن بود که این دسته بطور کامل یعنی بطوریکه پس از سقوط حکومت رضاخان معلوم شد متوجه خالت پشت پرده و سرپرستی عالی به سیاست انگلستان در رکود تالی ۱۲۹۹ و سپس حکومت رضاخان نبودند و در ضمن عملیات حکومت رابی ارزش ویی ثمرنی دانستند و چون به حرکات اصلاحی و تغییرات اجتماعی واقفان فرهنگی و عمرانی علاقه و اعتقاد داشتند و تحقق این امور را تحقق آمال و تجدد خواهی و تجدد طلبی خود میدانستند امیدوار بودند و به میل و اختیار در راه این اصلاحات ( که البته بعد ها فهمیدند ظاهری و دروغین است ) کمر خد مت بسته بودند . ( ۷ ) در واقع افراد این گروه بانا کامیهای مشروطیت مواجه شدند و همراه بانا با سامانیهای ناشی از جنگناول جهانی بزرگ شده بودند و در برابر کودتای رضاخان و به قدرت رسیدن او نیز از طرف نسل قبل از خود مقاومتی عمومی ندیده بودند . مخالفت چند تن معدود هم قبل از اینکه بتواند شکلی بگیرد و بعداً حرکتی شود کاملاً سرکوب شده بود، و در نتیجه این افراد بدون داشتن قضاوت نامساعد نسبت به حکومت رضاخان خود را در متن این حکومت تمرکز طلب و مدعی اصلاحات یافته بودند . اما کار به همین جا خاتمه نیافت بلکه ایس حکومت بلافاصله دست به جانب آنها را زد و آنها را به همکاری فراخواند و بسیاری از آنان را بعنوان معماران آینده ایران برگزیده و برای کسب علوم و فنون به فرنگ فرستاده بود . این افراد در اروپا نیز زیاد و ره نسبتاً آرام مواجه شده بودند و بنابراین با افکار تند و حاد سروکارند داشتند . در این دوره اروپا خود را مرکز عالمی پنداشت و همین فکر را برای همه اعم از اروپائی و غیر آن تبلیغ میکرد و سر برتری و آقائی خود را هم در تمدن خود میدانست شاید بتوان گفت که این تمدن به انحاء مختلف تفسیر میشد . اما نکته ای که مسلم است اینست که محصلان ایرانی، این تمدن را به معنی تمدن مادی دریافته و همان را برای مملکت خود به ارمغان آوردند و برای آنکه با خود منطقی باشند از لحاظ عملی در خدمت حکومتی قسار



داشتند که بنایش یاد عاوتظا هر بر تحقق و ایجاد همین تمدن بود. این تمدن آن چنان گروه مذکور را مجذوب و بساخته بود که نفس استقرار آن برای تائید فرد یارژی می در بر این کار بود کفایت میکرد. و نه تنها به وی مشروعیت می بخشید، بلکه در برابر تصمیمات "تمدن کننده اش" چون و چرا کردن و دنبال هدف گشتن و در باره منافع و مضار کارهای تمدن کننده گفتگو نمودن، چوب لای چرخ گذاشتن و منفی بافی تلقی میشد.

ج. گروه سوم تحصیل کردگان و اواخر حکومت رضاخان بودند. اروپا رفتگان این گروه مواجه با بحرانهای ۱۹۳۰ بی بعد اروپا و جنگ تبلیغاتی کشور های اروپائی بایکدیگر شده و در نتیجه از سیاست های خارجی و نحوه مداخله آنها بیشتر سردرآورد بودند و در بازگشت، در اقداماتی که در چهارچوب دستگاه رضاخانی بعمل میآمد بدیده تردید نگرستند و به مسائل اجتماعی توجه داشتند و تحت تاثیر و تعلیم مکتب های اجتماعی غربی رفته و تصریحاً "یا تلویحاً" خواهان تغییر کپی نظام موجود بودند. (۸) نکته قابل تذکر اینست که با توجه به وضع پلیسی زمان رضاخان چنین برداشت و طرز تلقی ای خطرناک بسود و بنابراین تعداد افراد این دسته چندان زیاد نبود.

د. راینجا باید به قرن اساسی ای پرداخت که میان گروه د و سوم از لحاظ موقع و موضع آنها در برابر عقاید و افکار دینی وجود داشت اصولاً "گروه دوم کم و بیش از افکار و عقاید دینی آگاه و بیشتر اوقات در متن و محیط آن تربیت شده بود. و وقتی در دوران رضاخان وارد عمل شد یکی از موضوع زبردست است.

۱- در عقاید و افکار دینی خود تجدید نظر کرده و چون افکار دینی سنتی را متضمن و محتوی عوامل کهنه و خرافی میدید از آن دست کشید و مطابق تفکر و تعقل خویش راهی تازه یافته بود. منتهی این راه تازه را از اصلاحات و تمدن مادی منفک و مجزایمیدید و بدین ترتیب مانعی در این نمیدید که از طرفی یک مسلمان معتقد و منزله باشد و از طرف دیگر حکومت رضاخان به کارها و خدمات علمی و فرهنگی و فنی بپردازد. بطور خلاصه و البته شماتیک میتوان گفت که این دسته در بین راه سیاست و اداره جدا کرده بود.

۲- دسته دیگر که از اعتقادات و عقاید دینی بریده بود و دنبال آن نیز

دین عقاید و افکار مربوطه به آنرا مضر تلقی میکرد و راه نجات را در اخذ تمدن مادی میدانست و اگر هم از این مرحله پافرا تر می نهاد و رجستجوی معنوی بود، این معنویت را در رفن و حد اعلی در علم جستجو میکرد. تعداد این افراد ظاهرست و علم پرست در میان گروه دوم کم نبود. اینان بودند که اقدامات ضد دینی و ضد افکار و عقاید مذهبی حکومت رضاخان را تائید و تقویت میکردند.

اما گروه سوم برعکس گروه دوم در دوره رضاخانی و در متن تعلیم و تربیت این دوره پرورده شده بود و بنابراین مجموع اطلاعات و آگاهیهایش از عقاید و افکار دینی محدود و به نماز و عبادت و آنهم در حدی بود که در خانه از مادر و اعیانان پدر دریافت کرده بود. و این تعلیمات در مقابل تعلیمات و اطلاعات ضد دینی و بیابانگانه از مذاهب و مدرسه و محیط ضد دینی و تجدید طلب خارج از مدرسه تاب مقاومت نداشت. در نتیجه این دسته بدون آنکه از لحاظ وجدانی برایش بحرانسی پدید آمده باشد بیگانه از مذاهب بود و مخالفتش با حکومت رضاخان تنها از جنبه اجتماعی و سیاسی بود و به اعتبار رهم کوبیدن افکار و عقاید دینی، با وی موافق بود و اصولاً این تخریب را برای ساختمان های بعدی خود مفید تلقی میکرد، و در صورت امکان آنرا تقویت مینمود و از موقعیت هایی که پیش میآمد برای انتشار افکار مادی و ضد دینی استفاده میکرد.

بدین ترتیب کارهای پیش میرفت که جنگ جهانی دوم پیش آمد و همگان متوجه شدند که اصلاحات و نوسازی ایران و ترقی و رفاه رضاخانی و درونی آنها درونی بزرگ بیش نبود و است.

متفقین ایران را اشغال کردند. تأسیسات نفتی ایران در اختیار شرکت نفت ایران و انگلیس و در واقع انگلیس بود. روسیه نیز جزو متفقین محسوب میشد و فعالیتهایی که در ایران آغاز کرد در آن زمان و درگیر بود از جنگ مضر به منافع سایر متفقین تلقی نمیشد. متفقین همه کارها را که با منافعشان سروکار داشتند در اختیار داشتند و دیگر کاری نمانده بود که بآن کارند داشته باشند. جناحهای مختلف سیاستمداران و متصدیان حکومت هم آنها هم و دشمنان آن بودند و راز میدان تصفیه حسابها کاپیکشند و از اوضاع آشفته موجود تا حد اکثر ممکن بهره برداری مالی کنند. تمرکز رضاخانی از میان رفت و پلیس نیز که شیرازه کارهایش

از هم گسسته بود قدرت عمل زمان رضاخان راند داشت. مجموع این عوامل دست بدست هم دادند و برای مردم این فرصت را پیش آوردند که باوضاع واحوال موجود بیندیشند و از مختصر آزادی‌ای که در نتیجه این حوادث پیش آمده بود و در واقع از عدم وجود دیکتاتوری شدید استغفار کنند و این دوره، دوره سوم است.

دوره سوم - از پایان کار رضاخان تا ملی شدن صنعت نفت

پس از شهریور بیست و پنج ساله تقسیم‌بندی‌های گذشته و گروه دوم و سوم زمان رضاخان را باید سه سه‌گروه عمده تقسیم کرد که هر یک مبدأ و منشأ یک جریان اجتماعی گردید.

- ۱- تجدید طلبان و اصلاح طلبان مذهبی و متدین.
- ۲- تجدید طلبان و اصلاح طلبان غیرمذهبی.
- ۳- کسانی که تغییر نظام موجود را عنوان میکردند و ضد مذهبی بودند.

علاوه بر این سه گروه فوق و گروه و جریانی فکری دیگر نیز که از پیش وجود داشتند عرض وجود کردند. یکی از این و گروه درین داشتن چند جناح وابستگی اش به سیاست‌های استعماری محرز بود و رهبری سید ضیاء و امثال ویرا پذیرفته بود. گروه دیگر جریانی بود که خود را وارث مشروطیت ابتدائی و اصیل اعلام میکرد و در دوره‌های بعد از این میراث تا حد مقدور پشتیبانی کرد و با کلیه انحرافات مبارزه نمود و با کودتای ۲۹۹ مخالفت کرد و با تغییر سلطنت نیز که نتیجه اش به قدرت رساندن رضاخان بود، مخالفتش را اعلام داشته و اصلاحات رضاخانی را هم در متن و زمینه عمومی و سیاسی ملاحظه کرده و نسبت به آن اظهار نظر صریح نمود و کلیه آثار و عواقب و نتایج این مخالفت‌ها را هم از قبل و حبس و تبعید تحمل کرده و تعداد معدودی از افراد خود را به دوره پس از رضاخان رسانده بود. این گروه با شعار استقلال و آزادی ایران به رهبری مصدق قدم به میدان نهادند.

هریک از این پنج گروه به نحوی از انحاء منشأ فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی‌ای شدند که آثار و نتایج مهمی در زندگی اجتماعی سیاسی ایران پس از جنگ جهانی دوم داشته و هنوز هم دارد.

- ۱- گروه تجدید طلبان و اصلاح طلبان متدین.

این گروه که در زمان ر.اخان وقتی برای اظهار عقیده نمی یافت پس از شهریور ۲۰ فرصتی بدست آورد و بقول استاد بازرگان این گروه "بنابه سابقه ملی و خانوادگی و عقیده استدلالی کمال مطلوب و هدف و محرک اصلی رشد و ترقی و سعادت را چیزی جز خداوند و دین نمی دانستند و در نتیجه ریشه دشنی ها و نادرستی ها و خرابی های ملت خود را در نافرمانی در احکام و اصول اسلام می دیدند" (۹) و به اسلام اعتقادی فزون یافته پیدا کرده بودند و لسی "نه اسلام خرافی و انحرافی و تشریفات فردی بلکه اسلام اجتماعی و زنده کننده" (۱۰) بدین ترتیب این گروه اندک اندک این مطلب را طرح کرد که اسلام اجتماع نمیتواند نسبت به اداره اجتماعی و قدرت بی توجهی نظر باشد اما صراحت مطالب نژاد جوانها بیشتر بود و در عین حال در دوره اول پس از شهریور ۲۰ یعنی از ۱۳۲۰ تا طرح مساله ملی شدن صنعت نفت (سالهای ۱۳۲۹-۱۳۲۸) - فعالیتهایی که صورت میگرفت بیشتر جنبه فکری و عقیدتی داشت و جنبه سیاسی عملی آن کمتر بود. تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان نمونه ای از فعالیتست تشکلی جوانان وابسته باین گروه بود.

بدین ترتیب این گروه راه فکری مستقل را پیش میگرفت و هر قدر مرجعیت و حجیت فرهنگ های دیگر و خصوصا "فرهنگ اروپائی برای وی کمتر میشد توجهش به اسلام اجتماعی به معنای وسیع کلمه و دربرگیرنده مفاهیم سیاسی و اقتصادی و . . . . بیشتر میگردد و راه ویرا از دیگر گروهها مشخص تر میساخت و در نتیجه فکر اسلامی (نه در معنای سنتی بلکه در معنای اجتماعی و سیاسی به معنی وسیع کلمه) عامل تعیین کننده روابط وی با گروهها میشد.

## ۲- گروه تجدید طلبان و اصلاح طلبان غیر مذهبی .

عنوان غیرمذهبی یا بیگانه از مذاهب بعنوان صفت در این گروه به معنی آن نیست که همه افراد این گروه نسبت به دین بی اعتقاد و یا با آن در مقام مخالفت بودند. موضع این گروه نسبت به دین یک موضع مبهم بود. یک دسته از آنها معتقد بدین بودند ولی اسلام را یک آیدئولوژی اجتماعی و سیاسی تلقی نمیکردند. دسته دیگر موضعی بی طرف داشتند ولی این موضع گیری بیطرفانه غالباً "ضرر دین و به نفع طرف مقابل تمام میشد زیرا این دسته دین را امری فردی

تلقی میگرد و در نتیجه به <sup>معتقد</sup> تفکیک دین از سیاست بودند . دسته سوم نیز از لحاظ عقیدتی تحت تأثیر فراماسونری اروپا موضع ضد دین داشت و بدین بانظر تحقیر نگاه میکرد و آنرا میکوبید .

وجه اشتراك این دسته آن بود که مرجع دیگری غیر از اسلام را برای ضرز تفکر اجتماعی و سیاسی قبول داشت و از لحاظ عقلی نیز ادامه کار د رجعتی را وجهه همت داشت که رضاخان شروع کرده بود . این گروه بلافاصله پس از شهریور رصد بدست گرفتن قدرت برآمد ، و نخستین شعار خود را "سپردن کاربردست کار د ان" قرار داد . فعالترین افراد این گروه ، مدتی بعد از رفتن رضاخان به تاسیس "حزب ایران" پرداختند .

باتوجه به آنچه گذشت حزب ایران رامیتوان نماینده سیاسی اجتماعی گروه دوم فعال پس از شهریور یعنی گروه اصلاح طلب غیرمذهبی و بیابیکانسه از مذهب تلقی کرد .

### ۳- گروهی که تغییرنظام موجود را پیشنهاد میکردند .

این گروه که تحت تأثیر افکار چپ قرار داشت پس از رفتن رضاخان و اشغال ایران توسط متفقین قسمتی از این گروه بر اساس سوابق قبلی ( ۵۳ نفر ) و کمک های مستقیم روسیه که بآنها میشد ، حزب توده را تشکیل دادند و خصوصاً جوانان رابه خود جلب و جذب کردند . جوانانی که بدین حزب رو آوردند رارک د و خصلت یاد و خصوصیت عمده بودند .

الف - ساختن پیر اخته فرهنگ زمان رضاخان بودند و بنا بر این با بسیاری از بانی فرهنگ سنتی و خصوصاً دین و ایمان بیگانه بودند .

ب - از آنچه در دوره رضاخان میگذاشت و از عملیات و کارهای وی نارضا بودند . نکته ای که در روایتی خانوادگی این افراد قابل توجه است ، این است که قسمت اعظم این افراد وابسته به خانواده های نسبتاً مرفه و مطلع در کار سیاست بودند و در واقع نسل قبل خانواد ه های این افراد به آنها تعلق داشته یعنی پدران و برادران و عموهای ایشان جزو گروهی دیگر از ناریان زمان رضاخان و همان نسل بد بین و معتقد به سیاست خارجی ای بودند که هم اکنون از آنها گفتگو خواهیم کرد .

۴- گروه قدیمی‌ایکه صریحا " معتقد به سیاست خارجی ویا اتکا به آن بودند .

این گروه ترکیبی از چند جناح بود . جناحی از آنرا سیاستمداران قدیمی تشکیل میدادند و جناح دیگر قسمتی از اصلاح طلبان زمان رضاخان بودند که بدین گروه پیوسته مجموعا " یک گروه عمده را تشکیل میدادند و در آغاز کار رهبری سید ضیاء را پذیرفته بودند . این گروه احزاب و دستجات متعددی را ایجاد کردند که کمتر رصد دیگر آوری مردم بودند و بیشتر حالات کلوب و عمل تقسیم مدارج و مقامات و زد و بند های سیاسی و اداری را داشتند .

۵- گروه وارث مشروطیت ابتدائی و اصیل

از این گروه فرد سرشناسی جز مصدق و برخی دیگر از رجال خوشنام باقی نمانده بود و از اینهمه تنها مصدق وارد میدان شد و با شعار استقلال و آزادی و حفظ مشروطیت اصیل و ابتدائی افراد عادی و جوانان هنوز نیمه چیز نرسیده را با سرمایه و رسم خود فراخواند . وی از کلیه امکانات موجود برای انتشار افکار و عقاید خود در میان مردم و به خصوص مطلع ساختن مردم کوچک و بزرگ از موضوع گیری های خود راجع به مسائلی که بنظرش حیاتی میرسیدند استفاده میکرد .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

اکنون باید دید که این گروه ها در متن و زمینه سیاسی - اجتماعی آن روز گار چگونه افکار و نظرات خود را پیاده مینمودند و عمل و عکس العمل آنها نسبت به موضوع گیری های یکدیگر چگونه بود .

در آن روزگار از لحاظ سیاسی بد و طرز فکر عمده بر میخوریم . بیان کننده یکی از این بد و طرز تفکر با موضوع گیری ، مصدق ، و بیان کننده موضوع گیری دیگر رجال و سیاستمداران زمان رضاخان و پس از وی بر رهبری سید ضیاء بودند . موضع گیری مصدق با عنوان سیاست موازنه منفی و موضع گیری دوم با عنوان سیاست موازنه مثبت مشخص میشود .

موازنه منفی ، یعنی نفی هرگونه اعطای امتیاز به خارجی و حفظ استقلال و آزادی ایران ، بدین ترتیب جنبه عدمی دارد و بنابراین قابل تقسیم نیست . بعکس سیاست موازنه مثبت قابل تقسیم و تجزیه است . بدین معنی که برخی از

سیاستمداران حرفه ای ایران معتقد بودند و هستند که همه سیاستهای خارجی رایج باید رضاساخت و بهر یک از آنها امتیازی داد تا بتوان قدرت را در دست داشت ولی برخی دیگر هستند که معتقدند باید بیکی از سیاستهای خارجی اتکا کرد تا بتوان مصالح و منافع ایران را حفظ نمود. در این تقسیم بندی دوم عوامل سیاستهای مختلف به میدان میآیند. مصدق با توجه به تقسیم بندی اخیر عقاید موجود را به ترتیب زیر تشریح میکند.

" در این مملکت سه عقیده هست اول هواخواهان سیاست انگلیس. این مطلب بکلی به همه ثابت شد و کسی نیست که این مطلب را تصدیق نکند که در اول اروپائی و در اول بزرگ میخواستند ممالک شرق را استعمار کنند. میخواستند در مملکت خود بنشینند و راحت زندگی کنند و مردمان این ممالک را بیچاره و ناتوان نمایند. . . . . عمال انگلیس در مجلسین، عمال انگلیس در دولت و عمال انگلیس در جامعه و ملت، عمال انگلیس در دربار. همه وجود دارند. . . . . عقیده دوم مربوط به اشخاصی است که تمایل به مرام چپ دارند. . . . اینها استمداد از افراد چپ دیگران میکنند. . . . عقیده سوم عقیده وطن پرستان ایران است آنهائی که میخواستند مملکت و ایران عظمت تاریخی خود را حفظ کند. پیروان این عقیده میگویند دولت ایران هر چه دارد باید در دست خودش باشد. . . . ." (۱۱)

نکته ای که در کرمصدق متذکر شده است پس از شهریور با کمال وضوح به تجربه رسیده است. یکی از موارد جالب توجه درین باب مورد مخالفت شدید مصدق و موافقت دیگران در باره چند مساله است. یکی مخالفت مصدق با کسار مستشاران آمریکائی در ایران و در رأس آنها مخالفت با اختیارات شخصی در کسری میلسیپی بود که در مقابل طرفداران سیاست آمریکا و هواداران سیاست انگلیس با حفظ وی موافقت داشتند. مورد دیگر مخالفت مصدق با تقاضای امتیاز نفت شمال توسط روسیه بود که حزب توده در مخالفت مصدق تحت حمایت سربازان روسی میتنک سیاری در تهران بر راه انداخت. مصدق در ضمن نطق درین باره در مجلس گفت:

" آقایان نمایندگان، من با دادن هر امتیازی از نظر اقتصادی و سیاسی"

۱۱- نطق در کرمصدق در جلسه یکشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ انتشارات مصدق

"مخالفم، چون تفکیک مسائل سیاسی از اقتصادی مشکل است و این"  
 "د سیاست با هم بستگی تام دارد."

در این نطق مصدق صراحتاً "باتقاضای شوروی برای گرفتن امتیاز نفت  
 شمال مخالفت کرد."

در همان ایام که کافتارازو نماینده رسمی دولت روسیه در ایران بود ضمن  
 گفتگو با بیات نخست وزیر وقت متذکر چند نکته از جمله نکات زیر شده بود.

"عمل مجلس شورای ملی در تصویب طرح قانون مربوط به منع مذاکرات  
 "در باره امتیاز نفت که بدون شور لازم انجام گرفت یک نوع اشتباه محسوب"  
 "میشود."

"دولت شوروی معتقد است که مجلس شورای ملی بایستی با تجدید نظر  
 "در این عمل اشتباه خود را ترمیم کند." (۱۲)

مصدق طی نطقی در مجلس خطاب به مخالفان خود از جمله اعضا حزب  
 توده (نمایندگان آنها اعضا مجلس) که از مخالفت مصدق با تقاضای امتیاز  
 نفت شمال توسط روسیه شوروی، عصبانی بودند چنین میگوید.

"من به تمام مقرراتی که حمایت از رنجبر میکند معتقدم، من غیر از حمایت از"  
 "این طبقه‌های ندارم و نمیخواهم که کارگری به نفع سرمایه داری چاره"  
 "وزیر شود. ایراد من بشما اینست که مرام را از سیاست تفکیک نمی‌نمائید."  
 "..... به جملاتی که از بیان آن شرم دارم عده ای شمال وعده ای جنوب"  
 "را قبله حاجت خود ساخته اند و جار و جنجالی در این کشور راه انداخته‌اند"  
 "که هستی ما را تهدید میکند." (۱۳)

در پاسخ باین نطق پیشه‌وری در سرمقاله شماره ۲۹۳ روزنامه خود "آزیر"  
 در تاریخ ۳ دیماه چنین مینویسد (۱۴):

"عده بیشماری "شمال" را قبله حاجت خود شناخته‌اند و از گفتن و نوشتن  
 "اینهم عارند آرند..... مردم دنیا امروزه دوستی و دوسته بزرگ تقسیم"  
 "شده‌اند. ما هم باید حساب کار خود را کرده، دوستان و دشمنان خود را"  
 "بشناسیم و روی مصالح و منافع کشور خود بیکی از آنها ملحق شویم، چسبیم."



"دیگر نیست . هرکس میگوید " ایرانی تنها بدون در نظر گرفتن سیاست"  
 " بین المللی میتواند به هدف و آرمان ملی خود برسد " احق است یا"  
 " خائن .....".

بدین ترتیب دیده میشود که سیاست موازنه منفی و شعار استقلال و آزادی  
 ایران مورد توجه و وسعت دیگر که طرفدار نفوذ انگلیس و روسیه در ایران بود  
 نمیشد . با توجه به مساله سیاست موازنه مثبت و منفی مواضع گروهها بشرح زیر  
 روشن میشود .

۱- گروهوارث مشروطیت ابتدائی به رهبری مصدق ادامه دهند سیاست  
 موازنه منفی و توسعه بخشند این سیاست و طرفدار خط منحنی مبتنی بر استقلال  
 و آزادی ایران .

۲- گروه قدیمی ای که صریحا " معتقد به کمک سیاست خارجی و اتکا به آن  
 است و طرفدار سیاست موازنه مثبت است با تمایل بیشتر به سیاست انگلیس و سپس  
 آمریکا .

۳- گروهی که حزب توده را تشکیل داد و طرفدار سیاست موازنه مثبت  
 و هوادار توصیه و شرط روسیه بوده و هست .

۴- گروه اصلاح طلبان متدین که در آغاز فقط به مسائل اجتماعی توجه  
 داشتند و کم در اثر جریانات پس از شهریور و خصوصا " فعالیت های حزب توده  
 خود را ناگزیر به مداخله در سیاست دیدند و با توجه به طرز تفکر دینی علمی خود و  
 ایجابات و الزامات این طرز تفکر مساله استقلال و نسیز عدم وابستگی به نیروها و  
 روشهای خارجی را مقدم بر تکمیل مادی و ایجاد و صرف قرار دادند و نتیجه  
 متحد طبیعی گروه وارث مشروطیت ابتدائی و سیاست موازنه منفی بودند .

۵- گروه تجدید طلبان غیرمذهبی همانطور که گفتیم این گروه مرکب از  
 دسته های متعدد بود و وجه اشتراک آنها تخصص داشتن و تکوکرات بودن نشان بود  
 و از جنبه منفی نیز تنها سکوت نسبت به دین و اعتقادات دینی آنها را به هم پیوست .  
 این گروه در نتیجه این وضع از لحاظ مسائل عمده سیاسی و انتخاب خط منحنی در  
 حالت ابهامی قرار داشت و روش کارش مبتنی بر نوعی فرصت طلبی بود . بهمین  
 جهت بسیاری از افراد سرشناس این گروه با حکومت های طرفدار سیاست موازنه

مثبت پس از شه‌ریورحتی بعنوان وزیر همکاری میکردند و نیز در موقعیکه حزب توده با اتکای به سیاست روسیه و موافقت سیاستهای دیگر رایران در آرای قدرت بسود باوی موافقت و ائتلاف کردند ( ائتلاف حزب توده و حزب ایران) معذالك چون افراد مختلف المسلك در میان این گروه وجود داشت، دسته ای از آنها نیز به مصدق رو آوردند و حتی از خصلت فرصت طلبی خود در اینراه استفاده نمودند.

در وه چهارم - ازطی شدن نفت تا تشکیل نهضت آزادی ایران (۱۳۴۰)  
 و یا نزد هم خرداد ۱۳۴۲.

با اوج گرفتن مبارزات ایران در زمینه ملی کردن صنعت نفت و سپس نخست وزیر مصدق در و خط عمده سیاست موازنه مثبت و منفی در زمینه سیاسی و فکری ایران "املاً" مشخص گردید و وجهه عمده تشکیل شد.

جبهه مصدقی ها - در این جبهه طرفداران مشروطیت اصیل و گروه اصلاح طلبان متدین و قسمتی از گروه اصلاح طلبان غیرمذهبی (که با مذهب سرچسبند) داشتند و اکثریت قریب باتفاق مردم ایران قرار داشتند.

جبهه مخالفان مصدق - طرفداران سیاست های غربی (انگلیس و آمریکا) و حزب توده (به تعبیر مصدق توده های منفی) این جبهه را تشکیل میدادند.  
 با درقت در این جبهه بندی باز در و خط عمده طرز فکرهای دینی و بیگانه از مذهب و یا مخالف دین را میبایسیم.

پس از سقوط در کرمصدق گروه تجدید طلبان و اصلاح طلبان متدین که در دوران مصدق بفعالیتهای خود صورتهای متشکل تری داده بودند و نیز از آزادی در دوران مصدق برای نشر نظرات خود استفاده کرده بودند و بالاخره نتایج یک حکومت ملی را به تجربه باآمال و کمال مظلومیتهای خود موافق تر از حکومتهای دیگر یافته بودند، به راه و رسم خود وعهدی که با حکومت ملی در کرمصدق بسته بودند وفادار ماندند و نکته عمده اینکه یکی از گروههای عمده مقاومت در برابر آشکار کردن تالی ۲۸ مردان را تشکیل دادند و نهضت مقاومت ملی را پس از کودتای تابستانه عمده ای از طرفداران مصدق ایجاد کرده و فعلاً لانه علیه کودتای تاجیان بمبارزه پرداختند. پس از چندین هم که گروه اصلاح طلبان غیرمذهبی عملاً از صحنه مبارزه علیه حکومت کودتا خارج شدند و کارهای شخصی خود را پیروان آنها، بارمبارزه

علیه رژیم کود تا منحصراً "برد و ش گروه متدین و مذهبی قرار گرفت . از ۲۸ مرداد  
بعهد این گروه عملاً "به کارهای سیاسی و اجتماعی توجه دقیق تر و گسترده تری  
نمود . درین دوره مسلمانان از یای نشستند به تشکیل انجمن های علمی  
و ایجاد فعالیتهای صنفی و توسعه انجمن های اسلامی موجود از قبیل  
مدارس متعدد و سازمان انتشار و پخش کتاب و . . . . . دست زدند .

در سال ۱۳۳۹ امکان فعالیت مختصری در ایران پدید آمد اینبار نیز  
فعالان نهضت مقاومت ملی و افراد سابق جبهه ملی مجدداً در ورم گورد  
آمدند و پایه های فعالیت مجدداً را گذاشتند و جبهه ملی دوم را ایجاد کردند .  
در تجدید فعالیتهای سهم و اثر اصلاح طلبان متدین تعیین کننده بود . اما این  
بار چون فعالیت در چنین کاری که می باید همه آراء و عقاید را راضی کند و غالباً  
نظرات انحرافی سهم بیشتری را طلب میکردند و رهبران غیرمذهبی نیز آتش  
این افکار انحرافی را دامن میزدند و برخی نیز تا حد خیانت و همکاری با رژیم  
و اختیار پیش میرفتند دیگر اماه با چنین سازمانی میسر نبود . بنابراین پس از مدتی  
فعالیت در کادر جبهه دوم ، بطور گمنام تصمیم به ایجاد یک کادر سیاسی اجتماعی  
مستقل گرفته شد و نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ بوجود آمد .  
نهضت آزادی در دو سه سال اول تشکیل خود و قبل از اینکه رهبران آن زندانی  
و محاکمه و محکوم شوند و افراد فعال آن نیز به انحاء مختلف تحت فشار قرار گیرند  
و با وجود محدودیتهای فراوان ، فعالیتهای متعددی داشت و همین فعالیتهای  
بود که منجر به توقیف عده ای از اعضا ، مؤسس و افراد فعال آن گردید .

با پیش آمدن ۱۵ خرداد و سرکوب شدن این جنبش توسط ارتجاع متکسی  
به استعمار ، فعالیتهای اجتماعی و سیاسی محدود گردید . عده ای از اعضا  
از جان گذشته نهضت آزادی متوجه میازرات مسلحانه شدند و هسته اولیه  
"سازمان مجاهدین خلق ایران" را تشکیل دادند .

از سوی دیگر ، این نکته بر مسلمانان متعهد و روز بروز روشن تر و آشکارتر گشت  
که بدون بازگشت به اسلام جامع ، بدون توجه به اسلام بعنوان یک اعتقاد و  
ایدئولوژی که پاسخگوی کلیه نیازهای اجتماعی و سیاسی ، مادی و معنوی  
جامعه مسلمان است ، نمیتوان بجائی رسید . نهضت عظیمی که در این خط  
به زعامت حضرت آیت الله خمینی بوجود آمد ، از امید بخش ترین نهضت های

قرون اخیر، حرکات سیاسی - اجتماعی ایران است .

علی شریعتی فرزند زمان خود بود و با مجموع این حرکات اسلامی قد پخت م و پیشاپیش هر دو ره آن حرکت کرد و به پیش آمد . همانطور که مید انید ، روشن بینانه توجه کرده بود که نه شمال و نه جنوب رامیتوان قبله حاجت ساخت و به همین جهت از مکتب واسطه سخن میگفت . در مبارزات مربوط به ملی کسردن صنعت نفت برهبری مصدق شرکت داشت ، در نهضت مقاومت ملی ، فعالانسه شرکت داشت و سپس در اروپا از پایه گذاران نهضت آزادی بود . در بازگشت به ایران تمامی تلاش و کوشش خود را در اینراه بکاربرد که اسلام راستین را یعنی اسلامی را معرفی کند که به دنیا باند ازه آخرت ، به فرد باند ازه جمع ، به انسان و اصالت های این انسان توجه دارد . شریعتی با صداقت و ظرافت و زیرکی هایی که خاص یک مؤمن مسلمان مجاهد است از کلیه امکانات برای عرضه این اسلام راستین استفاده کرد و خطوط کلی و اساسی ای را که این اسلام راستین ترسیم میکند ، به همگان به همه افراد حقیقت جو و جستجوگر راه حق نشان داد . باشد که راه و رسم وی دنبال شود . وی نشان داد که تنها راه یابرای رهائی از این بن بست های گوناگون ، بازگشت به اسلام راستین است . باشد که دیگران ، همه ماصادقانه بکوشیم که راهی را که نشان داد ، است استوار و بی تزلزل و تردید بیمائیم و امید و آرزوی را که در دل همگان پروده است تحقق یافته ببینیم . با امید آنروز .

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا  
وَإِنَّ اللَّهَ لِمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و آنانرا که در راه ما جهاد و کوشش کنند  
به راه خود هدایت کنیم که خدا با نیکوکارانست .

سخنرانی دکتر چمران به‌نکام  
 دهن مجاهد شهید شریعتی

## مرثیه

ای علی؛ همیشه فکرمیکردم که تو بر مرکب من مرثیه خواهی گفت، و چقدر متاثرم که اکنون من بر تو مرثیه میخوانم!

ای علی؛ من آمده‌ام که بر حال زار خود گریه کنم، زیرا تو بزرگتر از آنی که به بگریه و لابه‌ما احتیاج داشته باشی.....

ای علی؛ گفتم که هر کس گفتنی‌هایی دارد - و شخصیت هم‌انسانی باندازه ناگفتنی‌های اوست. و من اضافه می‌کنم که درجه دوستی و محبت من با انسانی دیگر، باندازه ناگفتنی‌هایی است که میتوانم با او در میان بگذارم - و از این ناگفتنی‌ها که می‌خواستم با تو بازگو کنم، بینهایت داشتم.....

ای علی؛ من دردمندم، دلشکسته‌ام، زیرکوهی عظیم از غم و ستم کوفتم و پژمرده شده‌ام، دیگر صبر و تحمل بی‌پایان رسیده است. خواستم از فرستادن

محالی که بدست آمده بود استفادۀ کنم، و در کار تو، و در بر تو روح بلند تو کمر بیاسایم، عقده های باز نشدنی را باز کنم، ناگفتنی های فراوانی را که همچون دریا بر قلبم موج میزند با تو بگویم، عقل را با عاقلان واگذارم، زمام اختیار را بدست دل بسیارم، و آنچه را که بر قلب مجروح و شکسته ام میگذرد بدون ترس و شرم بازگو کنم، میخواستم که بر باله های خیال توبه نشینم و تاوادی نیستی پیش برانم و از درد هستی بیاسایم، خوش داشتیم که وجودم آلود خود را بسیرینجه هنرمند تو بسیارم، و تو، نهی وجودم را، با هنرمندی خود بنوازی، و از لایبای زیروم تارویود وجودم، سرود عشق، و آوای تنهایی، و آواز بیابان و موسیقی آسمان بشنوی، میخواستم که غمهای دلهرابر تو بکشایم، و تو اکسیر صفت غمهای گفتم را بزیبایی مبدل کنی، و سوز و گدازد روزم را تسکین بخشی. میخواستم که پرده های جدید از ظلم و ستم را که بر شیعیان علی و حسین میگذرد بتوشان در هم و کینه ها و حقه ها و تهمت ها و سیسه بازیهای کثیفی را که از زمان ابوسفیان تا امروز بر همه جا ظلمت افکند، است بنمایانم.

ای علی! ترا وقتی نناختم که کویر ترا شکافتم و در اعماق روح و قلبت شناسا کردم و احساسات خفته و ناگفته خود را در آن یافتیم. قبل از آن خود را تنها میدیدم و حتی از احساسات و افکار خود خجل بودم، و گاه گاهی از غیر طبیعی بودن خود غم میگردم اما هنگامیکه با تو آشنا شدم در دردی دور از تنهایی بدرد آمدم و سا تو هم مرا و هم نشین شدم.

ای علی! تو مرا با "خویشستن" آشنا کردی، من از خود بیگانه بودم همه ابعاد روحی و معنوی خود را نمیدانستم، تو دریچه ای بسوی من من باز کردی و مرا بدیدار این بوستان شورانگیز بردی و زشتیها و زیباییهای آنرا بمن نشان دادی.

ای علی! نباید تعجب کنی اگر بگویم که همین هفته گذشته که بمحور جنمک "بنیت جبیل" رفته بودم و چند روزی را در سنگرهای متقدم "تل مسعود" در میان جنگندگان "امسل" گذراندم، فقط یک کتاب با خرید بردم و آن "کویر" نبود. کویری که یک عالم معنی و غنای است، و مرا با آسمانها میبرد و با زلیخات و اعدایت متصل میکند، کویری که در آن آوای عدم را می شنیدم، از فشار وجود میآرد، مملکت آسمانها پرواز میکند، و در دنیای تنهایی بدر حقه

وحدت میرسیدم . کویری که گوهر وجود مرا لخت و عریان در برابر آفتاب سوزان  
حقیقت قرار داده میگذاخت ، و همه ناخالصی ها را درود و خاکسترمیکرد ، و مرا  
در قربانگساره عشق ، فدای پروردگار عالم مینمود .

ای علی ؛ همراه تو یکویر میروم ، کویر تنهایی ، زیر آتش سوزان عشق ،  
در طوفان سهمگین تاریخ ، که امواج ظلم و ستم ، در دریای بی انتهای محرومیت  
و شکنجه ، بر بیکر کشتی شکسته حیات و وجود ما میتازد .

ای علی ؛ همراه تو بوح میروم ، در میان شور و شوق ، و در مقابل ابهت  
و جلال ، محومیشوم ، اندام می لرزد ، و خد را از ریچه چشم تومی بینم ، و همراهِ  
روح بلند تو پیروازد رمیآیم و با خدا بد رجح وحدت میرسم .

ای علی ؛ همراه تو بقلب تاریخ فرو میروم ، و راه و رسم عشقبازی را میآموزم و  
بعلی بزرگ آنقدر عشق میورزم که از سرتاپا میسوزم .

ای علی ؛ همراه تویه نخلستانهای کنار فرات میروم و علی در دمندراد ردل  
شب مییابم که سر بچاه کرده ، سینه پرورش را خالی میکند .

ای علی ؛ همراه تو بدید ارا طاق کوچک فاطمه میروم ، اطلاق که با همه  
کوچکیش از دنیا و همه تاریخ بزرگتر است ، اطلاق که یک رمسجد نسبی دارد ،  
و بیغمبر بزرگ آنرا بانیت خود مبارک کرده است ، اطلاق کوچکی که علی و فاطمه  
وزینب و حسین را یکجا در خود جمع نموده ، اطلاق کوچکی که مظهر عشق و فداکاری  
و ایمان و استقامت و شهادت است .

راستی چقدر دل انگیز است ، آنجا که فاطمه کوچک را نشان میدهی که صورت خاک  
آلود پدر بزرگوارش را با دستهای بسیار کوچکیش نوازش میدهد ، و زیر بغل او را که  
بیپوش بر زمین افتاده است میگیرد و بلند میکند .

ای علی ؛ تو با آن رغفاری را بمن شناساندی ، مبارزات بی امانش را علیه  
ظلم و ستم نشان دادی ، شجاعت و صراحت و پاکي و ایمانش را نمودی ، و این پیسر  
مرد آهنین اراده را چه زیبا تصویر کردی ، و قتیکه استخوان پاره ای را بس دست  
گرفته بفرق این کعبه میکوبد و خون برآه میاندازد . من فریاد ضججه  
آسای اباان را از حلقوم تو میشنوم و در برق چشمانت خشم او را می بینم ، و در سوسوز

وگد ازتویابان سوزان "رسنده" رامیابم که ابان رقه‌رمان برشمنه‌ای  
 د اغ افتاده درتنهائی و فقرجان مید هسد .

ای علی ؛ تودست مراگرفتی و بازلت بردی ، و فرازونشیب تاریخ را نشان  
 دادی ، قدم بقدم تخته سنگهای مانع تکامل را بمن نمودی ، و تومرا بدیدار طاق  
 شکسته کسری بردی و عاقبت وخیم پادشاهانرا نشان دادی ، و تومرا بمصربردی و  
 اهرام مصررا نمودی ، و زیرتخته سنگهای آن ، استخوانهای خرد شده محرومین  
 را دیدم که هنوز فریادشان با آسمان بلند است . تومرا بدیدار فرعون بردی که  
 ادعای خدائی داشت و ستمگریهای او را نمودی ، و تومرا بدیدار گنجهای قنارون  
 بردی و عاقبت خدایان زروسیمرا نشان دادی ، و تومرا بخانه بلعم بردی و عاقبت  
 خدعه و تزویرمدعیان دین را روشن کردی که چگونه خدای آسمانرا فدای مائده  
 های زمینی میکنند .

ای علی ؛ تونماینده بحق محرومین و زجر دیدگان تاریخی ، و من ناله  
 درد مندان را از حلقوم تومی شنوم ، خروش اعتراض آنها را در فریاد رعد آسای تسو  
 مییابم ، سرنوشت هزاران کارگر بد بخت را از ریچه چشم تومی بینم که زیر تازیانه  
 جلادان فرعون جان میدهند و زیرتخته سنگها دفن میشوند ، و من صدای خرد  
 شدن استخوانهای نحیف آنها را زیرتخته سنگها میشنوم ، و ضجه درد منندان  
 و ناله زجر دیدگان دلم را بدرد میآورد .

ای علی ؛ باخروش تو بجنک استعمار و استبداد و استحمار برمیخی — و  
 همراه تو تاریخ را میشکافم و فرعون ها و قارون ها و بلعم ها را لعنت میکنم .

ای علی ؛ همراه تو ، در راه خدای بزرگ بجاهده برمیخی و با سلحش  
 شهادت مجهم میزنم .

ای علی ؛ تودرد نیای معاصر ، با شیطان ها و طاغوتها بجنک پرداختی —  
 با زر و زور و تزویر در افتادی ، با تکفیر روحانی نمایان ، باد شمنی غریزگان ،  
 با تحریف تاریخ ، با خدعه علم ، با جاد و گری هنر ، رو برو شدی . همه آنها علیسه  
 تو بجنک پرداختند ، اما تو با معجزه حق و ایمان و روح بر آنها چیره شدی ، با تکیه  
 با ایمان بخدا ، و صبر و تحمل دریا ، و ایستادگی کوه ، و برندگی شهادت بمبارزه



خداوندان زر و زور و تزویر برخاستی و همه را بزانود رأوردی .

ای علی ! دین داران متعصب و جاهل ترا بحربه تکفیر کوفتند ، و از همیــــ  
د شمنی و تهمت فرو گزار نکردند ، و غریزگان نیز که خود را بد و ورغ روشن فکرمینامیدند  
ترا بتهمت ارتجاع کوبیدند و اهانتها کردند ، و رژیم شاه نیز که نمیتوانست وجود ترا  
تحمل کند ، و روشنگری ترا مخالف مصالح خود میدید ، ترا بزنجیر کشید و بالا خسرده  
شهیــــد کرد .

یکی از مارکسیستهای انقلابی نماد رجوع و ستانند را رویا میگفت کــــه  
" دگر علی شریعتی انقلاب کهنیستی ایران را ۷۰ سال بتاخیر انداخت " ،  
و من میگویم که دگر علی شریعتی ، سیر تکاملی مبارزه را در راه حق و عدالت  
۷۰ سال بجلوسرد .

ای علی ! تو جامعه ایران را بلرزه در آوردی ، و تشیع حقیقی را بمرده نمودی ،  
تولدت شهادت را بشیعیان حسین چشاندی ، تو مجسمه جمود و تعصب و سکوت را  
شکستی ، و تحولی عمیق و وسیع و شدید در معر خود بوجود آوردی ، تو خداوندان زر  
و زور و تزویر را رسوا کردی ، و مردم را علیه آنها بمبارزه کشاندی ، تو زنجیرهای  
اسارت را که با جهل و خدعه و تزویر بر دست و پای انقلابی حسینی بیچیده شده  
بود پاره کردی ، و توفریاد شدی ، و بعنوان اعتراض از سینه های خروشان محرومان  
وزجر دیدگان صعود کردی و ندای حق و عدالت را در زمین آسمان نطنیــــ  
انداختی .

ای علی ! تو مفهوم واقعی اسلام را در معرکه حیات نشان دادی ، و بر ســــری  
بی چون و چرای آنرا بر مکتب فکری دیکر ثابت کردی ، و تو اصالت انقلابی اسلام را از  
زیر پرده های جهل و وسواس و تقیه بیرون کشیدی ، و ضرورت مبارزه و التزام ایمانی ،  
و مسئولیت اجتماعی را معرفی کردی ، و اعجاز شهادت را نشان دادی ، و انسان را  
از زیر بار اسارت جبر ، و ذلت تسلیم آزاد کردی ، تو پرچم رسالت بزرگی را بدویر  
کشیدی ، رسالت انسانیت ، حق و عدالت ، مبارزه با ظلم و ستم ، اسلام واقعی  
و تشیع حسینی ، و هزاران مومن ملتزم مسئول گرد پرچم تجمع آمدند ، و دست  
بمبارزه ای بی امان زدند ، و عدای شریعت شهادت نوشیدند و عدای دیکر  
در انتظار شهادت و فداکاری و جانبازی میکنند .

د علی: د زردن ان بزرگ ایران، که امکان تنفس برای آزادگان نیست، تودریچه ای از روح و ایمان بسوی دنیای نجات و آزادی گشودی، تا انسان بقدرت روح از زندان ماده بگریزد، بکمک فریاد، پیرده خفقان رابدرد، با آتش سوزان عشق همه نابسامانیها و ناامیدبها و شکستها و حرمانها و محرومیتها را بسوزاند، و جریسه شهادت همه زنجیرهای اسارت و ذلت را برای همیشه پاره کند.

ای علی: د تاریخ معاصر ایران، تومصدق بزرگ راباخمینی عالیقدر بیوندادی، وینش سیاسی راباروح خدایپرستی د رآمیختی، فرهنگ ملی و غنسی تاریخی مارا بعلم جدید و شیوه های نوین مجهز کردی، خدرا از تجربت خشک آزاد نمودی، و اورا از آسمانهای سرد و درقلب گرم و پرتب و تاب اجتماع وارد کردی و دین را از زاویه مسجد بیرون کشیدی، و رصحنه حیات د خدمت مردم بکسار انداختی، و هیچگاه حقیقت رافدای مصلحت نکردی.

اصولا "هدف حیات د کمال مطلق است، و ورزش یک انسان باندازه پیشرفتی است که درراه کمال انجام میدهد، کسانی هستند که احتیاجات مادی انسان رابجلو میبرند و بهمان اندازه محترم نیستند.

گروه دوم کسانی که خلاق فکر و اندیشه و خداوند عقلمند. تاریخ علوم و اکتشافات و پیشرفتهای علمی و صنعتی همه زائیده فکر و عقل انسانهاست، اینان د رمعرکه حیات مقامی بس ارجمند دارند.

اما گروه سوم، آنها که قلبها را جذب میکنند، بادل و عشق و ایمان سروکار دارند، روحها را با آسمانها صعود میدهند، د رقلبها عشق و ایمان وفد اکاری خلق میکنند، و تکامل حقیقی انسانها و عماره حیات، محصول خلاقیت آنهاست. اینان شایسته ترین برگزیدگان خدایند، نمایندگان خدا د زمین بشمار میآیند، د نیاله رسالت انبیا رابعده دارند، اکسیر حیاتند، بشرخاکی رابانسان خدائی مبدل میکنند، انسان سازند، د رقلبها عشق میآفرینند، د روحها شور و وق و آتش خلق میکنند.

د کترعلی شریعتی یکی از درخشانترین ستارگان این گروه بود، نه فقط به نیروی دانش وینش بر عقلها اثر گذاشت، بلکه بقدرت ایمان و عرفان و عشق وفد اکاری قلبها و روحمها را منقلب کرد، و انسانهایی جدید بوجود آورد، که دیگر

اسیراحتیاجات مادی نبوده ، و بزنگسی روزمره قانع‌نمیشدند ، و روح بزرگشان در طلب معراج با آسمانها بود ، انسانهایی که مبارزه با ظلم و ستم و التمس زمام بمسئولیت‌های اجتماعی و تحمل درد ها ورنجها و شکجها جزئی از حیاتشان شده بود ، انسانهایی که آنقدر رشیفته حق و حقیقت بودند که دیگر از مرک و زنگدن ان و شکجه نمیترسیدند ، و با توسل بحربه مقدس شهادت که برای آنها شیرین و لذت بخش شده بود ، همه ستمگران و قتلران و شکجه گرانرا خلع سلاح کردند .

نماز چیست ؟ مگر نه اینست که انسان را بخدا متصل میکند ، و روح آدمی را با علی علین صعود میدهد ؟ و قلب را بسوی قدرتی مرموز و زیبا و محبوب جذب میکند ؟ و احساسی لطیف از عشق و حیرت و تواضع و شرم و حالتی از تسلیم در مقابل عظمت و کمال و جمال و جلال بآدمی دست میدهد ؟ و آتشی مرموز در شریانهای وجود آدمی میدود ؟ و عصاره حیات انسان در قطره ای اشک خلاصه شده تقدیم پروردگار عالم میگردد ؟

مگر نه اینست که در نماز آدمی همه چیز را فراموش میکند ؟ دنیا را پشت سر میگذارد ؟ حقه ها و کینه ها را در ورمیاند از دست ؟ خود خواهی و حسد و شرارت و غرور را از خود دور میکند ؟ و سرتاپای وجودش از عشق و محبت و لطف و اخلاص پیر میگرد ؟

مگر نه اینست که در نماز قلب آدمی بوجدان عالم متصل میشود و روح انسان با ازلیت و ابدیت و همه بینهایتها هم آهنگ میگردد ؟ من هنگامیکه همراه علی بیرواز رمیآیم همه این حالات و احساسات را در وجود خود مییابم ، هنگامیکه از چیزی میخوانم یا می شنوم و یا با او فکر میکنم ، از عالمهای جدا میشوم ، با بالهای روح بر فراز آسمان هستی بیرواز رمیآیم ، و با قدرت دل رازهای نهفته عالم خلقت را مشاهده میکنم ، و احساسی بمن دست میدهد که گوئی جز خدا نمیخواهم جز خدا نمی بینم ، و جز خدا نمیجویم .....

مگر این نماز نیست ؟ !.....

ای علی ، یاد توونام تو گفته های تو و افکار تو همه برای من نوعی نماز است که مرا بخدا نزدیک و نزدیکتر میکند ، تو ای علی در همه نمازهای مخلصانه حاضر و داری ، ما را در همه پروازهای با آسمانها همراهی میکنی ، بر همه مجاهدینی که

در راه حق باقتدارشهادت نائل میشوند تو شاهد و شهیدی ..... بر همه  
دعاهائی که از قلبهای شکسته ما اوج میگیرد و در همه طلبهائی که از نیاز طلبی  
وجود ما میجوشد توحاضری .....

هر کجا که دل دردمند میسوزد و تحمل بیایان میرسد، ترا واسطه قسرار  
میدهم، و از فراز تاریخ خود را بعلی بزرگ متصل میکنم و در غمهای بینهایت اوج  
میشوم و همه درد ها و غمهای ناچیز خود را فراموش میکنم .

تو ای شمع زیبای من، چه خوب سوزتی، و چه زیبا نور تاباندی، و چه باشکوه  
هستی خود را در قربانگاه عشق فدای حق کردی .....  
من هیچگاه از سوزش قلب تو کوه اندوه تو، و هاله حزنی که بر وجودت سایه افکند  
بود، احساس نگرانی نمی کردم، زیرا امید انستم که تو شمع می، و باید بسوزی تا نور  
بدهی، سوختن حیات تو است و آرامش مرگ تو، و حرام است که شمع مقدس وجود تو  
قبل از آنکه از سر تا پای بسوزد خاموش و تاریک گردد .....

ای علی؛ ای نماینده غم، ای دریای درد، این رحمت بزرگ خدا بر  
تو گوارا باد .....

من اعتقاد دارم که درجه شخصیت انسانها با اندازه غم و درد آنها است  
و میدانم که خدا ای بزرگ برینندگان مخلص دل باخته خود رحمت میکند و دریائی  
از درد و کوهی از غم با آنها ارزانی میدارد .

ای علی؛ من زیر کوهی از غم کوبیده، و در دریائی از درد غرق شده بسوزم  
و تحمل بیایان رسیده بود، ولی تو غم و درد مرا با غم و درد علی بزرگ متصل کردی،  
و آنچنان که به بینهایت متصل شده باشم، آرامش یافتم .

معمولاً در دوا و غمهای وجود دارد که کشنده و نابود کننده است، روح را  
کشیف و چرکین میکنند، قلب را بشدت میفشرد، تنفس را بر آدمی محال میکنند، دنیا  
را تیره و تاریک مینماید، شمع حیات را در وجود آدمی خاموش میکند، چشم دل را کور  
مینماید، روشنیها را تاریکی، و زیباییها را بزهشتی میدل میکند .....

و من این نوع درد و غم را در غم کشیف مینامم .

در عود درد ها و غمهای دیگری نیز وجود دارد که مفرح روح و جلا دهنده

قلب است، انسان را با آسمانها صعود میدهد، و روح را از زندان وابستگی های زمینی آزاد میکند، این غم و درد همچون آتشی مقدس، شمع وجود آدمی را روشن مینماید، جسم را میسوزاند، و عنایه حیات را بصورت اشک تقدیم محبوب میکند، و نتیجه این سوزش، نور و روشنی است، من این نوع درد و غم را به زیباویاک وصف میکنم.

معمولا اکثر درد ها و غمهای شخصی و مادی از نوع اول است و غمها و دردها اجتماعی و خدائی از نوع دوم.

من آن راهی را و مکتبی را مقدس میشمرم که غم ها و دردهای کثیف آدمی را بر زیباویاک مبدل کند، و آن شخصی را تقدیس میکنم که روحش و احساسش و افکارش، قلب آدمی را صفا و جلالت دهد و غمها و دردهایش را زیبا و متعال کند، روح را از قفس جسم آزاد کرده با آسمانها صعود دهد.

بر این اساس دستر علی شریعتی بدرجه بینهایت قابل تقدیس است، آدمی را منقلب میکند، روح را از قید زمان و مکان آزاد کرده بازلت و ابدیت متصل مینماید، و در آسمانها بسیر و سیاحت میبرد از دره های عجب و خلاق و سوزنده یاد می نشان میدهد و ابعاد جدید و مبهوت کننده و پرشکوه از خلقت همما مینمایاند، همه علاقه های پست مادی و وابستگی های زمینی را پست و بیقدار میکند، و همه غمها و دردهای شخصی و زمینی و مادی را از بین میبرد.

ای علی! تو سخنگوی دل من شدی، چیزهای نهان و آشکاری را که بر دلم میگذاشت و خود خبرنداشتم، تو با مهارت و هنرمندی بیان کردی، چیزهایی را که میخواستم بگویم ولی نمیتوانستم، تو با صراحت گفتی، عقده های تاریک و پیچیده ای را که در نهانخانه وجود، با اسرار ازلی و اهداف ابدی در آمیخته و با عشق و پرستش عجین شده، و در رزندان تنهایی اسیر و گنجام مانده بود، تو با سرانگشت عشق و عرفان و هنر، همه گره های پیچیده این عقده های وجود را گشود، و روح مرا برای صعود با آسمانها سبکبار کردی، و لذت عشق، و فخر، و تنهایی را بمن چشاندی.

ای علی عزیز! من علی بزرگ را بیش از حد دوست میداشتم، و حتی اگر پرستش غیر ذات خدا مجال بود، او را می پرستیدم، ولی این دوستی گنک و مبهم

بود، از تار و پود وجود م سرچشمه میگرفت، ولی خود دلیلش را نمیدانستم، ولی تو علی را بمن شناساندی، نه فقط شمشیر و الفقارش را، و علمش را، و کلام آتشینش را..... بلکه عشق سوزانش، و غم ها و درد هایش، و تنهایی و صبرش.....

من در یروز از برش شمشیر علی لذت میبرد م و عظمت او را در رقص و کلامش میدانستم، ولی امروز عظمت او را در عشق و ایمانش، در عرفانش، در تنهاییش، در کوههای غمش، در دریا های دردش مشاهده میکنم، هنگامیکه دل در درد منددش میجوشد و میخوردند و سر بچاه کرد، میگوید، من بیش از آنکه با احساس نزدیکی میکنم، هر چه بیشتر با تو تهمت میزنند، و هر چه زیاد تر سب علی میکنند، و هر چه شدید تر شیعیانش را زجر و شکنجه میدهند، عشق و احترام من به علی شدید تر و سوزانتر و عمیق تر میشود.....

ای علی عزیز! تو حسین را با شناساندی، تو رمز شهادت را با آموختی، تو نشان دادی که از آدم تا حسین، همیشه انسان، شایسته ترین محصول عالم خلقت را - پرسم قربانی - هدیه پروردگار عالم کرده است، و ثوابت کردی که حسین وارث همه نسلهای گذشته، مظهر همه فداکاریهای تاریخ، نتیجه تکامل همه بشریت است، و زبیبترین و شایسته ترین و مهمترین هدیه ایست که انسان بپروردگار جهان تقدیم میدارد.

خوش داشتم که ردای سرنوشت خود را - ردائی را که با غم و درد بافته، و با اشک و خون آغشته شده، و به بدبختی و تیرگی روزگار شیعیان مظلوم محسوم لبنان آلوده گشته است - برپا هستی بگسترانم، و بعد زجرها و شکنجه های درد مندان تاریخ را در آن جمع کنم، آنگاه علی شریعتی را بشفاعت آورم تا روزنه ای با طاق کوچک فاطمه باز کند، و این ودای خونین و اشک آلود را بسا رسالت محمد (ص) و عشق و فدای او را در غم و تنهایی علی، و شهادت حسین در آمیزد، و از برکت این اطاق کوچک، که از همه تاریخ و همه عالم بزرگتر است، خدای بزرگ قربانیهای ما را بپذیرد، و فدای او را در تحقیق عدل و عدالت، تبا نند، ما را در این راه حسینی ثابت قدم بدارد، غم ها و درد ها و شکنجه ها و حرمانها و تنهایی ها و خونهای ما را توشه راه سخت و خطرناک ما در سیرتگامی انسان بسوی خدا نماید.

ای علی! شیعیان حسین در لبنان زندگی تیره و تاری دارند، طوفان

بلا برآنها وزیدن گرفته است، سیلی بنیان کن میخواید که ریشه این درخت عظیم را براندازد. همه ستمرگان و جنایت پیشگان و عمال ظلم و کفر و جهل علیه ما بمیدان آمده اند، قدرتهای بزرگ جهانی، با زور و بیول و نفوذ خود در پی نابودی ما هستند. مسیحیان بدشمنی ما کمر بسته اند، و مناطق فلک زده ما را زیر رگبار گلوله ها با خاک و خون میکشند، و همه روزه شهیدی بقافله دراز شهید ای خونین کن ما اضافه میشود، متحدین و عوامل کشورهای باصطلاح چپی نیز ما را دشمن استراتژیک خود میدانند و در رنجهان و آشکارید نبال نابودی ما هستند. عده ای از روحانی نمایان و مومنین تقلیدی و ظاهرنیز ما را محکوم میکنند که چرا با انقلاب فلسطین همکار و همقدم شده ایم، بشهادت ما اهانت میکنند، و آنها را شهید نمی نامند، زیر فتوای مرجع برای قتال ضد اسرائیل و کتائب هنوز صادر نشده است این روحانی نمایان ما را بحریه تکفیر میکوبند، عده ای از فلسطینی های افراطی چپ نیز که فکرو ایمان ما را مخالف نقشه های شیطانی خود میدانند، ما را مرجع و دست نشانده استعمار می شمرند، و نابودی ما را قیل از نابودی اسرائیل ضروری میدانند. اکثریت مردم مصلحت طلب و عاقبت اندیش نیز فرار را بر قرار ترجیح دادند و صحنه را برای تاخت و تازد دشمنان خالی گذاشته اند، از زمین و آسمان بلا میبارد، هر روز غمی جدید و دردی شدید ما را بیشتر میفشرد و میگدازد سرنوشت مبهم و تاریک و همه روزنه های امید کور شده است، در راقق و در جسر ظلمت و ناامیدی و شکست و نابودی چیزی بچشم نمیخورد، هیچ راه نجاتی نیست.....

امامن در میان همه این مشکلات و محالات، راه نجاتی پیدا کرده ام که روشنتر از خورشید، و درازتر از تاریخ، و قاطع تر از سرنوشت است، و آن راهی است که حسین (ع) بانسانها نشان داد و توای علی در شهادت آنرا در میباید بازنده کردی. من بحریه شهادت دست میزنم و دیگر از هیچکس و هیچ چیز وحشتی ندارم.

توای خدای بزرگ، علی را بیا هدیه کردی تاراه و رسم عشقبازی و فداکاری را ببا بیاموزاند، چون شمع بسوزد و راه ما را روشن کند، و الا ان ما بعنوان بهترین وارزند ه ترین هدیه خود، اورا بتوقفیم میکنم، تا در ملکوت اعلائی تویا ساید و زندگی جاوید خود را آغاز کند.

ای علی؛ بجسد بی جان تو مینگرم که از هر جاننداری زنده تر است و  
یکد نیانم، یکد ریادرد، یکد کویر تنهائی، یکد تاریخ ظلم و ستم، یکد آسمان عشق،  
یکد خورشید نور و شور و هیجان، از ازلت تا بابدیت در این جسد بیجان نهفته  
است.

توای علی؛ حیات جاوید یافته ای، و ما مردگان متحرک آمده ایم تا از فیض  
وجود تو، حیات بیابیم.

قسم بغم، که تار و زنگاری که در ریای غم بردلم موج میزند، ای علی تو  
در قلب من زنده و جاویدی.

قسم بعشق، که تا وقتیکه قلب سوزانم میجوشد و میخروشد و میسوزد، توای علی  
در قلب من حیات داری، که جاذبه آسمانی عشق را در رگهای وجودم بگردش  
در میآوری، و حیات مرا از عشق و فد اکاری سرشار میکنی

سوگند به تنهائی که نتیجه عظمت و عشق و بیکائی است، و زاینده لطف و  
واخلاص و عرفان است - که تا وقتیکه خدا تنهاست، توای علی در تنهائی  
ما وجود داری،

قسم بزینائی، که تا وقتیکه احساس و لطفی و استعدادی برای پرستش زیبائی  
- این تجلی اعلای خدا - وجود دارد، توای علی در زیبائی ستارگان،  
عظمت آسمان، و لرزش برگها، و تسبیح سنگریزه ها، و آیات اسرار آمیز  
غروب، و شکوه و هیبت طلوع حضور داری.

قسم بناله دردمندان و آه بینوایان، و اشک یتیمان، که تا استعمار  
و استبداد و استثمار وجود دارد، توای علی در جوش و خروش زنجیریان  
و محرومان حیات داری.

قسم بعدل و عدالت، که تار و زنگاری که ظلم و ستم بردوش انسانها سنگینی  
میکند، تو در فریاد ستم دیدگان علیه ستمگران میگری و میخروشی.

قسم بشهادت، که تا وقتیکه فدائیان از جان گذشته، حیات و هستی خود را  
در قربانگاه عشق فدا میکنند، تو بر شهادت پاک آنها  
شاهیدی و شهادت میدی.



## جنگ پنجم خاورمیانه

در صبحگاه روز ۲۰ اسفند ۵۷، نیروهای ارتش متجاوز اسرائیل از راه‌های زمینی و هوایی و دریائی با تمام نیرو از چهار سو به جنسوب لبنان و حواشی شهر بیروت و قریه داور در ۱۰ کیلومتری جنوب حمله کردند. جت‌های بمب افکن ساخت آمریکا، فرانسه و اسرائیل هر کجا را که توانستند بمباران نمودند. توپ‌های اسرائیل از زمین و از راه دریا، همه جا را بمباران کردند. خانه‌ها را سوزاندند، مزارع را آتش زدند، زنان و مردان و کودکان بی پناه و بیگناه بسیاری را با سلاح‌های خود بیدریغ کشتند. هزاران نفر را از خانه و کاشانه خود آواره و سرگردان نمودند. اسرائیل در حمله خود به جنوب لبنان، و با وحشیگری‌هایی که انجام داده است، روی مظلومان و نازیغیان آلمان را واقعا "سفید کرد" است. دنیا با چشم‌های وحشتزده در حالیکه از ناباوری خود از آنچه می‌بیند در بهت فرو رفته بود باین جنایات صهیونیسم نظاره کرده است. این پنجمین جنگ اسرائیل با اعراب در طی مدت سی سال گذشته می‌باشد. جنگ اول در سال‌های ۱۹۴۸ رخ داد و منجر به تاسیس دولت اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی اعراب گردید. این دولت غاصب و متجاوز سرعت هم از جانب دولت‌های استعمارگر غربی حمایت و برسمیت شناخته شد و هم از جانب دولت‌های باصطلاح سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی و یا بلوک کمونیسم.

در طی این جنگ ارتش دولت‌های عربی که یا مستقیماً زیر نظر انگلیسها بودند (نظیر اردن) و یا بطور غیر مستقیم بدست آنها کنترل می‌شدند به مقاومت مردم فلسطین خیانت کردند. با آنکه اعراب در ابتدا پیروز شده و

توانسته بودند نیروهای اسرائیلی را در هم بشکنند و در حالیکه از نظر نظامی قادر و مجهز بوده، با آسانی می‌توانستند دولت جدید التاسیس اسرائیل را متلاشی کنند معذالک دولتهای دستفشانده عربی خیانت نموده، با پذیرش آتش بس وقت دست از مبارزه کشیده و عقب نشینی کردند. و بدین ترتیب به نیروهای متلاشی شده دشمن فرصت و اجازه دادند که تجدید قوا نموده و با تجهیزات بیشتری بحطه متقابل بپردازد. با ایجاد چنین فرصتی تروریستهای اسرائیلی که ضاخیم بگین در راهس آنها قرار داشت برای ایجاد ترس و وحشت در میان مردم و ناچار ساختنشان به تخلیه اراضی و رها ساختن مراکز و منابع عربی، به ترور و قتل عام زن و مرد، پیر و جوان و کودک پرداختند. نمونه دلخراش و مشهوری از این قتل عامها، فاجعه دیر یاسین است،

با وساطت سازمان ملل متحد سرزمین فلسطین تقسیم شد. سازمان ملل برای اولین و آخرین بار تنها در مورد فلسطین بدون مراجعه بآراء عمومی مردم نه بلخ در محل با تقسیم اراضی اعراب و واگذاری بخشی از آن به یهودیان بر تجاوزات صهیونیستها و استعمارگران غربی صحنه گذاشت. دولت غاصب اسرائیل هم بلافاصله اعلام موجودیت نمود و بسرعت از جانب دولتهای غربی و شعوری برسمیت شناخته شد.

اما صهیونیسم آنچه بدست آورده اراضی و قانع نبود. صهیونیسم بسر پایه خرافات مذهبی یهود، یهودیان را "نواد برگزیده خدا" معرفی می‌کرد و همه غیر یهودیان برای خدمت بوی آفریده شده‌اند، و اینکه یهودیان باید بر دنیا حکومت کنند. سرزمین فلسطین، سرزمین موعود خداست. اسرائیلیان بلافاصله بعد از تثبیت وضعیت خود در اراضی اشغال شده، حتی مقررات قطعنامه‌های سازمان ملل را نیز زیر پا گذاشتند و بر توسعه مناطق اشغالی پرداختند. این خود جنگهای کوچک و پراکنده‌ای را بین اعراب و آنها بوجود آورد.

تشکیل دولت اسرائیل و جنایت سران عرب و پشتیبانی استعمار انگلیس از یهودیان، نقطه تحولی در زندگی اعراب و شروع دوران جدیدی در جنبش

آزاد یخواهی خلق مسلمان عرب که ریشه های آن در دوران معاصر بزمان سید جمال الدین افغانی (اسدآبادی)، محمد عبده و... می رسد. از آغاز حرکت در بعد مبارزات ایدئولوژیک و بعد مبارزات سیاسی رو به رشد و توسعه می بود، ولی بتدریج بدنبال رخنه و رسوخ انگلیسها در میان اعراب و تقویت جناحهای ارتجاعی، نظیر حرکت قشری وهابیها در عربستان و تحریک اعراب علیه ترکها و جانشین ساختن "ناسیونالیسم عرب" بجای حرکت اصیل اسلامی، دچار انحرافات بزرگی شد. انگلیسها توانستند با چنان تحریکاتی و دامن زدن به تعصبات ملی گرایی اعراب، آنها را علیه ترکها بشورانند و با وعده استقلال به همکاری با خود وادار سازند. اعراب خیلی زود به این امید باطلی که دل بسته بودند پی بردند، اما دیگر خیلی دیر بود و استعمار انگلیس با تمام قوا بر سرنوشت ملتهای عرب مسلط شد. و سرتاسر دنیای عرب یا در زیر سلطه مستقیم انگلیسها و یا فرانسویها قرار گرفت. و بالاخره هم بعد از جنگ جهانی دوم که ظاهراً به "قیومیت" خود در فلسطین خاتمه می دادند، آنها بسبب صهیونیسم یعنی دشمن مسلمانان خصوصاً اعراب واگذار کردند. در سرتاسر دنیای عربی حتی برای نمونه هم یک دولت مستقل واقعی وجود نداشت که بتواند با این رویدادها مخالفت جدی نماید. و این امر دومین ضربه بزرگی بود که انگلیسها بر اعراب وارد می ساختند.

بعد از جنگ جهانی دوم، سیداری ملتهای تحت سلطه استعمار در آسیا و آفریقا، و در پیشاپیش همه آنان نهضت ملی ایران برهبری دکتر مهدق و ملی کردن صنایع نفت در ایران و اخراج انگلیسها از ایران طوفان بزرگ و وسیعی را در سرتاسر کشورهای دنیای سوم که اسیر استعمار غرب بودند بوجود آورد. و امواج آزاد یخواهی و استقلال طلبی که از ایران برخاسته بود از یکطرف به سواحل آفریقا در اقیانوس اطلس رسید و از سوی به دورترین جزایر اندونزی و فیلیپین و همه جا را فرا گرفت. ملتهای بیدار شدند و برای احقاق حقوق از دست رفته خود بمبارزهای بی امان برخاستند.

مصر، يك کشور بزرگ عربی و مرکز ثقل مبارزات مردم عرب، پیش از همه و زودتر از همه دست بکار شد. ارتش مصر که پیش از همه \* ارتشهای عربی در جنگ با اسرائیل لطمه دیده بود و به غرور و افتخار ملی آن ضربه وارد آمده بود، دوران تشنج و بحران را می گذرانید. جنبش آزاد یخواهی در مصر وسعت فراوانی یافته بود. سفر دکتر صدق به مصر و استقبال عظیم و بی سابقه مردم مصر از وی بعنوان رهبر ضد استعمار شرق در گسترش بیداری مردم نقش بزرگی داشته است.

تحت تاثیر همه این جریانات هسته های ناراضی در ارتش مصر دست بکار شدند و با کودتای موفق حکومت فاسد سلطنتی فاروق را سرنگون کردند و نظام جدیدی در مصر روی کار آمد. و از آن پس و بزودی حکومت جدید مصر رهبری ناسیونالیسم دنیای عرب را بعهده گرفت. رشد قدرت حکومت ناصر در مصر، و بالا رفتن سطح آگاهی و انتظارات مردم، بالاخره به ملی شدن کانال سوئز و اخراج ارتش انگلیس در مصر منجر شد. انگلیسها که تازه بکف امریکاییها توانسته بودند، صدق را در ایران ساقط کنند و جریان نفت را به غرب مجدد<sup>۱</sup> برقرار سازند، اینبار خود را با حریف دیگری روبرو دیدند و انواع و اقسام تحریکات را علیه او آغاز کردند. اینبار نیز "سیا" ی امریکا دست بکار شد. "روزولت" را که در محافل آمریکائی به آقای ایران معروف بود و در کودتای "سیا" علیه صدق نقش فعال بر عهده داشته است، به مصر فرستادند تا ناصر را نیز "صدقی" کند، اما این برنامه شکست خورد. بنا بر این دومین نطفه های حمله بمصر بسته شد. علاوه بر انگلیسها، فرانسویها هم از کمکهای وسیع و فراوانی که مصر به جبهه آزاد بیخس الجزایر میکرد سخت ناراحت بودند و بدنبال فرصت و بهانه های که جزای بیحرمتیهای ناصر را بدهند، بودند. دولت اسرائیل نیز توانسته بود مرحله اول از برنامه های خود را طی کند و وضعیت خود را در سرزمینهای اشغالی تثبیت کند، بدنبال بهانه هایی بود تا نقشه های خود را در مورد توسعه مرزها در جهت تحقق هر چه بیشتر اهداف دراز مدت صهیونیسم باجرا درآورد. بنا بر این سه دولت انگلیس، فرانسه و اسرائیل در سال ۱۹۵۶ متفقا<sup>۲</sup> بمصر

حمله ناکهانی خود را آغاز کردند . و این جنگ دوم خاورمیانه بود . در این جنگ ارتش اسرائیل بسرعت تمامی منطقه صحرای سینا و نوار غزه را اشغال کرد . نیروهای انگلیسی و فرانسوی شهر پورت سعید را بمباران کردند . ارتش مصر که فاقد ساز و برگ کافی و لازم بود ، بالا جبار بسرعت از برابر دشمن عقب نشینی کرد و بجای آن جنگجویان غیر نظامی با کمک نظامیان در پورت سعید ، سایر شهر ها بجهت جنگهای پارتیزانی علیه ارتش متجاوز دست زدند . مردم قهرمان پورت سعید حماسه های قهرمانی بزرگی را در مقابله با ارتشهای متجاوز بوجود آوردند .

فشار افکار بین المللی و شرایط خاص جهانی ، همراه با مقاومت دلیرانه مردم مصر ، دولت های متجاوز سه گانه را وادار کرد تا ارتشهای خود را از مناطق اشغالی باز پس بخواهند . بطوریکه هیچیک از متجاوزین نتوانستند به مقاصد خود دست بیابند . دولت مصر همچنان به تقویت الجزایر ادامه داد و انسرا تشدید نمود . دولت انگلیس دست خود را از کانال سوئز کوتاه یافت . و اسرا-ئیل نیز بعرضهای قبلی خود بازگشت . در عوض ، این جنگ باعث تقویت ناسیونا-لیسم عرب و تثبیت حکومت ناصر و بالا رفتن اعتبار وی در میان اعراب گردید ، این امر باعث شد که مسأله مبارزه با اسرائیل و موضوع آوارگان فلسطینی از حادترین مسائل دنیای عرب در آمده بهترین امکان را جهت بیدار کردن مردم عرب و جلب آنها بسوی ناسیونالیسم عربی فراهم آورد ؛ بهترین وسیله عواقریبی در دست برخی از دولت های عربی هم گردید .

این مسأله از دو جهت بجنبش انقلابی مردم عرب و بخصوص فلسطینیها لطمه بزرگی زد . اول آنکه مبارزه مردم عرب بتدریج مواضع ایدئولوژیک خود را از دست داد و ناسیونالیسم عرب ، حرکت سیاسی یک بعدی رشد خطی پیدا کرد . یعنی آگاهی ایدئولوژیک و در اینجا ایدئولوژی اسلامی در بین مردم عرب بهیچوجه متناسب با آگاهی سیاسی رشد نکرد . حتی ناسیونالیسم عرب بسوی جدائی مذهب از دولت سیر کرد و ملی گرائی عرب که نمیتوانست بمرحله بدون پایگاه ایدئولوژیک بحرکت خود ادامه دهد ، نتوانست جانشینی برای پایگاه اولیه خود - اسلام - بیابد و کوششهای متعددی که در زمینه ها

مختلف برای جبران این امر شده بود، همه شکست خوردند و افکار التقاطی و من درآوردی از نوع "سوسیالیسم عرب" یا "سوسیالیسم بعثی" همه نارسائی و عدم کفایت خود را نشان دادند.

نه تنها ناسیونالیسم عرب برهبری مصر نتوانست پایگاههای فکری اسلامی خود را بیابد و بدان توسل جوید و خود را بدان صلح سازد، بلکه در بسیاری از موارد خود را بدرگیری با جنبش اسلامی مجبور یافت.

این مشکلات داخلی جنبش ملی گرائی عرب باعث تزلزل و تشنج رو بردند در دنیای عرب شد، و هر قدر این تشنج و تزلزل بیشتر می شد تکیه بر شعارهای سیاسی و تحریک سیاسی مردم بدون آماده ساختن فکری و ایدئولوژیک آنها بیشتر و بیشتر می شد. سرودها مهیج تر شیوهها رساتر، و آهنگهای انقلابی!! بیشتر شد، بطوریکه ناسیونالیسم عرب و رهبری اش تعاس خود را با واقعیتها از دست داد و در بالای ابرها در آسمانها و نه در زمین و بر اساس واقعیتها، بجنگ اسرائیل و شکست صهیونیسم و درهم کوبیدن استعمار و امپریالیسم دست زده بود.

نکته دوم در همین رابطه مسأله فلسطینیها و جنبش آزاد یخش آنان قابل طرح بود. ناسیونالیسم عرب حد اکثر بهره برداری را از بدبختیها و آوارگی فلسطینیها می نمود. مردم فلسطین همه جا واقعا به قدرت و هیئت ناسیونالیسم عرب ایمان آورده بودند و باورشان شده بود که بزودی ارتشهای عربی و بیش از همه و در رأس آن مصر قادر خواهد بود یهودیان را بدریا بریزد و سرزمینهای اشغالی را پس بگیرد و آنان به خانه ها و دهات خود برگردند. استراتژی جنگهای کلاسیک، حاکم بر جنبش و نگرش رهبران فلسطینی بود، باین معنی که ارتشهای عربی در یک جنگ عادی با ارتش اسرائیل قادر خواهند بود اسرائیل را منهدم سازند.

جنگ سوم در سال ۱۹۶۷ باین ماجراها و تصورات خاتمه داد. اسرائیل بکنزورهای عربی اردن، مصر و سوریه حمله کرد و ارتش آنها را سرعت متلاشی ساخت. و بخش عظیمی از اراضی خلق صلحان را اشغال کرد. شهر قدس بدست صهیونیستها افتاد. اسرائیل چندین قدم

اهداف دراز مدت خود نزدیکتر شد .

جنگ ۶۷ ، جنگ میان اعراب و اسرائیل نبود بلکه جنگ میان دولت‌های عربی و اسرائیل بود . چه مردم عرب هرگز فرصت آنرا پیدا نکردند تا در جنگ شرکت کنند . شکست اعراب در سال ۶۷ ، شکست مردم عرب از یهودیان نبود ، بلکه این شکست ناسیونالیسم عرب بود که پایگاه‌های ایدئولوژیک خود را از دست داده بصورت خطی رشدی ناهنجار پیدا کرده بود . جنگ ۶۷ ، هر قدر برای ارتش‌های عربی و دولت‌های عربی شکست بود برای اعراب عمیقاً و با یک دید دیگری پیروزی‌هایی ببار آورد .

جنگ ۶۷ ، مردم فلسطین نشان داد که تا با امروز بیجهت و بیدلیل دل به قدرتهای عربی بسته‌اند . بآنها نشان داد که برای نجات خود و برای احراز هویت انسانی ، برای بالا گرفتن حقوق از دست رفته و اعاده سرزمین‌هاشان این خود آنها هستند که باید برخیزند و قدم بردارند و نه با توسل بسعه مانورهای سیاسی بازاری ، بلکه با تکیه به سلاح و با دست زدن بیک جنگ انقلابی مسلحانه دراز مدت .

و این آن چیزی بود که دو سال قبل از آن " سال ۶۵ " اولین هسته هایش بوجود آمده بود و سازمان الفتح بدست‌عنصری از قبیل ابوجهاد و ابوعمار بوجود آمده بود . جنگ ۶۷ این ضرورت را عینیت واقعی و خارجی بخشید . بیجهت نیست که جنبش مسلحانه مردم فلسطین و همگام با آن خود آگاهی و آگاهی سیاسی - اجتماعی فلسطینیها بسرعت رشد می‌کند و حرکت حماسه آفرینی را بوجود می‌آورد که الهام بخش خلق‌های مسلمان ، امت اسلام ، در سرتاسر جهان می‌گردد . نقطه امید و مرکز آموزش برای بسیاری از انقلابیون منطقه می‌گردد و آن غرور و افتخار و حیثیت اسلامی عربی را که در جنگ ۶۷ با شکست افتضاح آمیز ارتش‌های عربی دچار مردم شده بود ، قهرمانان فلسطینی در درگیریهای بسیاری و در راس آنها نبود پر افتخار " کرامه " اعاده حیثیت کردند .

پیدايش جنبش مسلحانه مردم فلسطین در منطقه بسیاری از محاسبات را بهم زد . اگر تا آنروز دولت‌های عربی ، می‌توانستند بنام مردم فلسطین و با

استفاده و یا سوء استفاده از آوارگی آنان به بند و بست سیاسی و بده بستا - نه‌ای سیاسی به‌ر ازند ، از آن پس هرگز . چرا که مردم فلسطین خود بسا سلاحهای خود در صحنه حضور پیدا کرده‌اند . از آن پس همه کوشش‌ها برای مهار کردن این جنبش‌بیکار افتاد ، چرا که مبارزه فلسطینیها جدا از مبارزه سایر خلفهای سلطان نیست . رشد جنبش مسلحانه مردم فلسطین بر روی جنبش آزاد یخوآهانه سایر اعراب و همه سلطانان اترمی گذارد و گذاشته است . دیر دشمن تنها اسرائیل نیست بلکه از سادات تا اسد ، از شاه تا فیصل ، از حسین تا حسن . . . همه جا توطئه و کوشش است برای مهار کردن این جنبش و جدا ساختن آن از مردم منظمه .

پیدايش جنبش‌نوین مسلحانه ، یکی از نتایج مثبت جنگ ۶۷ بود . نکته دیگر در رابطه با بازگشت مردم عرب بسوی ایدئولوژی اصیل و سازنده اسلام است . و شکست ناسیونالیسم عرب برخی از تحولات و دگرگونیهای داخلی را در بین توده های سلطان در گرایش بسوی اسلام واقعی بوجود آورده است . این مسأله قابل پیش‌بینی بود و ما در همان سال آنرا مطرح ساختیم ( ۱ ) و امروز بعد از گذشت بیش از ۱۰ سال ما شاهد پیدايش و رشد هر چه بیشتر حرکت‌های اصیل اسلامی انقلابی در اکثر کشورهای عربی هستیم . ما شاهد دگرگونیهای وسیع جنبش‌نوین اسلامی با دولتهای ارتجاعی عربی هستیم . در مصر ، در سوریه ، در عراق ، در اردن ، در عربستان سعودی ، در سایر کشورهای عربی بزرگترین فشار سیاسی و سخت‌ترین حملات بسوی جنبش اسلامی ، بر سلطانان و سازمانهای وابسته بدانها می باشد . اکثریت قاطع زندانیان این منطقه را سلطانان مبارز آگله تشکیل می دهند . در مصر که بیش از هر کجا تحت فشار قرار گرفته بودند ، جنبش اسلامی ، شکوفاتر ، بارورتر ، تظاهر و تجلی پیدا کرده است . کافی است بآمار سازمانهای اسلامی انقلابی که در سالهای اخیر کشف و یا با دولت درگیری پیدا کرده‌اند توجه کنیم . وضعیت در خاورمیانه عربی ، در سوریه ، و عراق نیز بهمین ضوال است . بیجهت نیست که در عراق در طی دو سال گذشته تعدا



بسیار زیادی از مبارزین صلحان را اید کرده‌اند و گروه عظیمی از آنان در زندان هستند. در محرم سال گذشته بود که دولت عراق بعثت ترس از جنبش اسلامی، به قتل عام مردم بیگناه و بیپناه در ایام عاشورا پرداخت و بیش از صد ها نفر را مقتول و مجروح نمود.

بنا بر این شکست اعراب در جنگ سوم سال ۶۷\* در جهات متعدد دارای هسته های موفقیت آمیز برای مردم صلحان ما در منطقه بوده است.

جنگ چهارم در اکتبر ۷۳ رخ داد این جنگ مخلوطی از کوششهای نظامی و دیپلماتی برای حفظ حیثیت دولتهای عربی و آماده ساختن طرفین جهت مذاکرات صلح بوده است و ضمناً این جنگ اوج استراتژی دولتهای عربی - جنگ عادی - در درگیری با اسرائیل می باشد و پایان آن دولتهای عربی که از زمان تأسیس دولت اسرائیل، استراتژی خود را در مقابله با اسرائیل بر اساس جنگهای عادی - ارتش عادی - قرار داده بودند، در طی تمامی این مدت با تمام قوا به بسیج و تجهیز ارتش خود و آماده ساختن آن برای درگیری عادی پرداختند. جنگ ۶۷ اگر چه بطلان این استراتژی را نشان داد، ظاهراً کافی نبود... و لذا دولتهای عربی خصوصاً مصر، با کمک روسها حد اکثر تدارکات نظامی ممکن را فراهم میسازد، اما جنگ ۷۳ بار دیگر نشان داد که حد اکثر کاری که ارتشهای عربی در برخورد با اسرائیل قادرند انجام دهند، کافی برای عقب راندن اسرائیل از سرزمینهای اشغالی نیست ولو آنکه بتوانند جلو پیشرفت او را بگیرند. (۱) بدیخترینیب

---

(۱) باید یاد آور شد که جنگهای عادی از قوانین خاصی تبعیت می کنند. قانون اول در این جنگها آنست که از دو طرف جنگنده، انکه ارتشش قویتر و مجهزتر است برنده می شود. و همین جا ارتشهای عربی دچار اشکال هستند. چه آنده اسرائیل از تمامی امکانات نظامی دنیای غرب بهره مند است و مجهز، در حالیکه ارتشهای عربی تنها با سلاحهای "دفاعی" مجهز هستند نه "تهاجمی". نه دولتهای غسربی و نه دولتهای کمونیستی حاضر نشدند به مصر و سوریه و عراق و سایر اعراب سلاحها و هواپیماهای



جنگ اکتبر ۷۳، نقطه عزیمت دولتهای عربی از استراتژی درگیری نظامی - جنگ عادی - و اتخاذ شیوه فعالیتهای دیپلماتیک و مذاکرات صلح و همزیستی مسالمت آمیز می باشد. دولتهای عربی بعلت ماهیت و طبیعت خودشان و عدم رابطه با توده ها و خلق قادر نبوده و نیستند که برای مقابله با اسرائیل در استراتژی جنگهای پارتیزانی استفاده کنند و لاجرم تنها راه موثر در برابر آنان قبول مذاکرات با دشمن بوده است.

جنگ پنجم: حمله اسرائیل در ۲۰ اسفند ۵۶ به جنوب لبنان دارای ویژگی خاصی است. در این جنگ اسرائیل با هیچ ارتش مجهز یا غیر مجهز عربی روبرو نیست. لبنان فاقد ارتش است، و اسرائیل هم با "لبنان" سر جنگ ندارد، بلکه حمله اسرائیل به جنوب لبنان ظاهراً "عکس العمل" در برابر حمله فدائیان بداخل اسرائیل و تل آویو می باشد، اما واقعیت تنها این نیست و اینهم واقعیت نیست، چه آنکه حضور اسرائیل در جنوب لبنان زخم پذیری اسرائیل را نه تنها از بین نمی برد بلکه بعلت اوضاع مناسب جغرافیائی بمباران لبنانی و فلسطینی امکان می دهد تا با استفاده از شیوه جنگهای پارتیزانی "بزن و دررو" و با جنگ و گریز ضربه های کاری بارتش اسرائیل وارد سازند. حضور ارتش اسرائیل در جنوب لبنان، یک فرصت بسیار مناسب و مساعد است برای جنگجویان لبنانی فلسطینی که می توانند جنگهایی را از نوع ویتنام علیه اسرائیل بوجود بیاورند. بدون شك اسرائیل حاضر به چنین درگیری نمی خواهد بود. نه شرایط اقتصادی و نه شرایط نظامی اسرائیل و نه جو بین الطلی با اسرائیل اجازه چنین کاری را می دهد. بعلت رویه جدید اعراب - شیوه دیپلماتی - که با پشتیبانی و همکاری جناحها از سرمایه داری امریکا و صاحبان صنایع نظامی همراه است، اسرائیل ابتکار

---

→  
 "تهاجمی" بدهند و عقب ماندگی تکنولوژی این کشورها نیز آنها را از نظر تا"مین لوازم یدکی بطور دائم به کشورهای خارجی وابسته نموده است همین امر قانون اول جنگهای عادی را بنفع اسرائیل تغییر میدهد. برای اطلاع از این قوانین به کتاب "شورشگر و ضد شورشگری" رجوع کنید.

عصل را از دست داده است. و طرح صلح سادات، علیرغم خیانت‌هایش  
 به مردم عرب و فلسطینی، و برسمیت شناختن اسرائیل، در سطح سیاسی اسرائیل  
 را در بن بست قرار داده است. اسرائیل خواهان صلح است بدون عقب  
 نشینی از اراضی اشغال شده اعراب و بدون برسمیت شناختن حق حاکمیت  
 ملی مردم فلسطین. و این هم ممکن نیست. اسرائیل که مدت ۳۰ سال در  
 تبلیغات خود، همیشه خود را خواستار صلح، خواهان همزیستی مسالمت  
 آمیز با اعراب معرفی کرده است اکنون که با واقعیت اجتناب ناپذیر عقب  
 نشینی از اراضی قرار گرفته است حاضر به قبول آنها نیست، و دنیا بدرستی  
 می بیند که اسرائیل بدون هرگونه منطقی و صرفاً جهت تحقق اهداف  
 تجاوزکارانه اش حاضر به پس دادن اراضی اعراب نیست. در حالیکه مردم دنیا  
 بیش از پیش به حقانیت مبارزه مردم فلسطین در جهت حفظ هویت فلسطینی  
 خود شان و کوشش برای ایجاد وطن فلسطینی پی برده اند و آنها تا بیید می کنند،  
 صهیونیستها بیپرده تلاش می کنند تا در برابر این واقعیت انکار ناپذیر تاریخ  
 مقاومت کنند. حطه اسرائیل به جنوب لبنان ناشی از این استیصال صهیونیستیت.

صهیونیسم حرکتی انحرافی و ضد بشری از ابتدا و آغاز خود بوده است  
 و ناچار محکوم است. محکوم مشیت اجتناب ناپذیری که حاصل و نتیجه اعمال  
 خود آنهاست. و این مشیت - رابطه بین اعمال و اثرات اعمال - تجلی اراده  
 حق ذات باری تعالی است. صهیونیسم حرکتی است باطل و باطل رفتنی است.  
 و اسرائیل اسیر پنجه صهیونیسم در گرداب دور باطلی است که دیر یا زود به  
 مرگ او منجر خواهد شد. و جنگ لبنان تجلی گاه این مشیت است.

اسرائیل علیرغم تمامی توپها و تانک‌هایش جت‌هایش، نیروهای زمینی و دریائیش  
 محکوم است. علیرغم پیشرفت و استحکام ظاهریش متزلزل و در حال سقوط است.

مهم این نیست که کی و چگونه. ۳۰ سال، ۵۰ سال در عریک ملت  
 فاصله‌ای طولانی نیست. سرزمین فلسطین، اعراب و مسلمانان از این تهاجمات  
 ، از این کشتارها، و از این اشغالها زیاد دیده‌اند و اسرائیل نه اولین مهاجم  
 به اراضی آنهاست و نه آخرین آنها خواهد بود. بلکه مهم این است که مسلمانها  
 بطور عام و اعراب بطور خاص بتوانند نیروهای خود را بسیج کنند. از خواب غفلت

خرگوشی بیدار شوند، با توسل و توجه به هدایت حق خود را آماده سازند، از پلید بیهای فرهنگهای شرك و كفر خود را تزکیه نمایند و با ایمان و عشق و شور و هیجان دست بدست هم به مجاهدت و قتال در راه خُـسُق بپردازند و شر اسرئیل و اسرئیلیان را از سر مستضعفین منطـقـه کوتاه سازند.

چنین آینده‌ای چندان دور نیست. این وعده خداست و وعده خدا حـق است.

من بعنوان کسیکه رشته کارشناسی تاریخ و مسائل اجتماعیست، ادعا میکنم، که در تمام این دو قرن گذشته در زیر هیچ قرارداد استعماری، امضای یک آخوند نجف‌رفته نیست، در حالیکه در زیر همه این قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ‌رفته هست (بلعث خجالت‌بنده و سرکار) این یک طرف قضیه، از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت مرفقی ضد استعماری در این کشورها، همواره بدون استثناء قیافه یک یا چند عالم راستین اسلامی و بخصوص شیعی وجود دارد...

"دکتر علی شریعتی"

## نسیم انقلاب

نگاه کن بهار با تمام وسعتش  
 چگونه قطره قطره آب میگذرد ،  
 هر آنچه برف و یخ ، بجای مانده از قدیم ، زعصر کهنه فسرگی !  
 نسیم و آفتاب مستمر ، بشارت بهار میدهند .  
 " " " "

جوانه های هر درخت ، جهاد را شروع کرده اند ،  
 و بعد از این ،  
 همیشه ، سبزی است و زندگی ،  
 جوانه ها ! - بیین -  
 چگونه پاک میتنند -  
 هر آنچه خاطرات تلخ برگ زرد ، بجای مانده از قدیم ، زعصر کهنه فسرگی !  
 " " " "

جوانه های انقلاب - مجاهدین راه دین - جهاد را شروع کرده اند ،  
 ز آتش سلاحشان ، وجود را بویید گش به خون تپیده است ،  
 و خلقها ، در گرز خواب رسته اند ،  
 و بعد از این ،  
 تمام طاغیان این زمین ،  
 به خواب هم رها کنند خیال این جزیره\* ثبات را ،  
 " " " "

در آستانه بهار - بهار زندگی و خرمی - جوانه ای ز انقلاب جان گرفته است ،  
 چراغ راه دین ،  
 از این بعد نیز رهگشای امت است ،  
 شراره های این چراغ ، به قلب دشمنان گرفته است .

== == == ==

من و تو با جهاد خلق هم قسم ،  
 به انتظار لحظه ای ، که دست قاتل رخسار او خلاق ،  
 به گور سرد دشمنان زند رقم ،  
 تلاش میکنیم .  
 بیای خیز !  
 بیمن !  
 که در جهان ما ، به هر کس بران و هر طرف ،  
 چگونه مردم از خود گسی بدر شوند .  
 نگاه کن !  
 چسبان سربامیشود ،  
 هر آنچه نقش ضد مردمی ، بجای مانده از قدیم ، زبصر کهنه فسرده کی !  
 تظاهرات شهرها ، بشارت بهار میدهند .

والسلام

## جنبش اخوان المسلمین

### مقدمه

نوشتن تحقیقی در مورد تاریخچه و عقاید جمعیت اخوان المسلمین مصر کاری بس دشوار است. داوریهائی که راجع به تاریخ و عقاید اخوان ابراز شده در بسیاری از موارد يك جنبه ، ناقص و همراه با غرض‌ورزیها و کینه های شخصی و مرامی بود ماست. از یکطرف مشتشرقین و علمای اسلام شناس دانشگاههای اروپائی و آمریکائی ، بعلمت عدم آشنائی با ایدئولوژی اسلام و یا بی اطلاعی از وقایع سیاسی مصر و تا حد زیادی نیز به علت درگیری انگلستان و سایر کشورهای اروپائی در سیاست آن کشور تحلیل‌های ناقص و مغرضانه ای نمود ماوند ، و از طرف دیگر نویسنده گان عرب بسوجه های يك بعدی که مقارن با نظریات شخصی خودشان بوده اقدام نمود ماوند و مثلا جنبش اخوانرا از زمینه های مختلف سوسیالیستی ، میهن پرستی ، کمونیستی ، پان عربیسم و غیره مورد بحث قرار داد ماوند و آنها که تحلیل و شرح وقایع خود را بر پایه افکار اسلامی بنا نهاد ماوند در تارویو تعصبات و نظریات شخصی از بسیاری از موارد مبهم و مورد سؤال بابسی اعتنائی گذشته اند . از میان تمام کتابها و مقالاتی که در مورد اخوان در دسترس هستند کتاب الاخوان المسلمین اسحق موسی حسینی ( ۱ ) و نیز کتاب جمعیت اخوان المسلمین تالیف ریچارد میچل ( ۳ ) چهره واقعی این افراد پر شور و فداکار را بهتر نمایان میسازند. در این مقاله سعی میشود که تاریخ و عقاید و تشکیلات و سرانجام جمعیت اخوان المسلمین بطور خلاصه مورد بررسی قرار گیرد شاید که مجاهدات اخوان سرمشتقی و یادآوری

خطاهایشان درس عبرتی باشد .

—————

جمعیت اخوان المسلمین در اول ذی قعدة سال ۱۳۴۷ هجری برابر با مارس ۱۹۲۸ توسط حسن النبا در شهر اسماعیلیه تشکیل شد . این جمعیت که در زمان تاسیس به صورت يك سازمان غیر سیاسی معرفی شد و نخستین مرحله فعالیت خود را منحصر به ارتباط و تفهیم و تفاهم و توضیح و تبلیغ دین اسلام نمود ، بعد از چند سال به شکل يك نیروی سیاسی پر-توان درآمد . زندگی سیاسی جمعیت پراز نشیب و فراز بوده و منجر به انحلال موقت آن در سال ۱۹۴۸ ، شهادت حسن النبا در سال ۱۹۴۹ ، غیر قانونی شدن جمعیت در سال ۱۹۵۴ و شهادت سید قطب در سال ۱۹۶۶ شده است . اما تعهد سرسختانه ، صمیمیت و فداکاری افراد مومن اخوان و تاثیر که این جنبش عظیم اسلامی در سرنوشت اجتماع سیاسی و مذهبی مصر نموده انکار ناپذیر است .

تاریخچه اخوان المسلمین را میتوان به چهار دوره تقسیم کرد :

- ۱- از تاسیس تا شهادت حسن النبا ( ۱۹۲۸-۴۹ )
  - ۲- از شهادت حسن تا انحلال و غیر قانونی شدن جمعیت ( ۱۹۴۹-۵۴ )
  - ۳- از غیر قانونی شدن تا شهادت سید قطب ( ۶۶- ۱۹۵۴ )
  - ۴- از ۱۹۶۶ تا اکنون
- قدرت عظیم جنبش اخوان المسلمین مربوط به دو دوره اول است و مقالات و کتابهای زیادی در شرح و بررسی فعالیت های انجمن در این دوران نوشته شده اند .

۱- از تاسیس تا شهادت حسن النبا ( ۱۹۲۸-۴۹ )

جنبش از شهر اسماعیلیه شروع شد ، حسن که فارغ التحصیل برجسته مدرسه دارالعلوم قاهره بود پس از اتمام مدرسه سمت معلم دولتی را در شهر اسماعیلیه پذیرفت . حسن در مدرسه و مسجد و سپس کارخانه ها و در



قهوه خانه ها به نشر عقاید خویش پرداخت . افراد اولیه گروه کوچک او را مستخدمین ، کارگران ، تعدادی صوفی و چند نفر دانشجو تشکیل میدادند که از زندگی پر نکبت و پر محدودیت خود رنج میبردند و سلطه استعمار و استثمار آنها را متأثر میکرد . فعالیت اولیه حسن و افرادش موجب شد که در عرض مدتی کوتاه چندین شعبه اخوان در شهر اسکندریه تشکیل شود شایعات فراوانی که او را به دسته های مختلف نظیر کمونیست ، جمهورخواه و جنایتکار و غیره ربط میدادند موجب بازرسی از طرف وزارت آموزش شد ولی حسن بی گناه شناخته شد . بعد از تابستان سال ۱۹۳۲ حسن با تقاضای خودش به قاهره منتقل شد . از این تاریخ تا جنگ دوم جهانی اخوان بسرعت در قلب اجتماع رخنه کرده و افراد جمعیت اخوان المسلمین در هر منزلی ، هر کلاسی هر کارخانه ای ، هر دهی و هر سازمان دولتی و ملی وجود داشتند . مراکز اخوان نیز در تمام شهرهای مصر و حتی در کوچکترین و دور افتاده ترین نقاط تاسیس شدند . اخوان المسلمین اولین حرکت سیاسی اسی را با پشتیبانی و همکاری از اعراب در کمکهای فلسطین نمودار ساخت و از همان ابتدا مخالفت شدید خود را با نفوذ انگلیس در مصر اعلام میکرد . بعد از مرگ سلطان فواد در سال ۱۹۳۶ جمعیت اخوان المسلمین بسیار قوی شد . موقعیت اخوان مرهون عقیده خالص اسلام و جا - نشانیها و فداکاریهای افراد او بود . شکست سیستم سیاسی هر کس که موجب وضع نا ثابت دولتها میشد بطوریکه در عرض ۱۷ سال ( ۱۹۲۳-۴۰ ) دولت روی کار آمدند ، به توسعه روز افزون اخوان کمک میکرد . سلطان فاروق در ۱۹۳۷ تاجگذاری کرد و با عطیات و تبلیغات مذهبی و نیسیز طرفداری رئیس دانشگاه اسلامی الازهر شیخ مصطفی امراغی ، در نزد مردم محبوبیت یافت . اخوان در ابتدا با فاروق و امراغی و حسن ماهر ( مرد سیاسی قوی که دوست قدیم خاندان سلطنتی و دشمن حزب فساد بود ) نزدیک شده و از حمایت آنها برخوردار بودند . جنگ بین انگلستان و آلمان بالا گرفت و از سال ۱۹۳۹ ب بعد قدرت انگلستان در مصر حد اکثر رسید و خسارت زیادی به مصر رسید . در سال ۱۹۴۰ انگلیس در قسمت غربی

صحرا بر سپاه آلمان غلبه کرد ولی نفوذ سیاسی انگلستان همچنان ادامه داشت و دولت‌های که چند صباحی بر سر کار بودند در تحت تسلط کامل حاجی فعالیت داشتند. دولت انگلستان بالاخره مصطفی نحاس پاشا را رئیس حزب وفد را که معتقد به ناسیونالیسم بر اساس ارزشهای اروپائی و تفوق تمدن اروپائی به تمدن اسلامی بودند، در سال ۱۹۴۲ به ریاست دولت منصوب کرد. وفدی‌ها تا اکتبر ۱۹۴۴ بر سر قدرت بودند و چون از نظر عقیدتی در مقابل اخوان المسلمین بودند، از هر محدودیت و سخت‌گیری در مورد اخوان کوتاهی نمی‌کردند. اتفاقات مهم در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ را میتوان چنین خلاصه کرد:

- ۱- مخالفت اخوان با دولت انگلیس همچنان ادامه داشت و در تمام نشریات و روزنامه های اخوان منعکس بود. ولی دولت انگلستان بشدت بر ضد هر مخالفتی اقدام مینمود، سفارت انگلیس سعی بسیار کرد که اخوان را بخرد و بخصوص بعد از اینکه سری حسن النبا و همکاری حسن الشکاری را در اواخر ۱۹۴۱ بزند آن موقت انداخت تا مس مستقیم با حسن النبا گرفته شد، ولی تمام این کوششها بی نتیجه بود. در بعضی نوشته ها حتی از امکان تبعید حسن و رفقا نیز توسط انگلستان نام برده شده و حسن خود در اواسط ۱۹۴۳ يك نامه خداحافظی برای پیروانش نوشته بود چون از این تصمیم احتمالی با خبر شده بود.
- ۲- جمعیت فشار خود را بر دولت‌ها ادامه میدهد هر حرکت اشتباه دولت وقت با واکنش اخوان مواجه میشود و بصورت اعلامیه ها و نیز مقالات در روزنامه هایشان در دسترس مردم قرار میگرفت. و همین موجب شد که سخت گیریهای دولت‌های وقت فعالیت‌های جمعیت را محدود کند و بعضی از مراکز شان تحت نظر گرفته شود.
- ۳- در اوایل سال ۱۹۴۲ نحاس پاشا اعلام کرد که دولت تصمیم

دارد انتخابات آزاد انجام دهد . بلافاصله حسن خود را از اسمعیلیه و چند نفر از اخوان را از حوزه های دیگر کاندیدای انتخابات کرد . ولی نحاس پاشا او را خواند و تهدید کرد که تمام فعالیت های جمعیت را متلاشی خواهد کرد . حسن در زیر فشار دولت مجبور شد که نام خود و دیگر اخوان را از لیست کاندیدها بیرون کند و نحاس نیز فوراً دستور داد که خرید مشروبات الکلی محدود و فحشا از بین برده شود . ایمن موافقت دولت خود بر محبوبیت حسن در میان مردم افزود . ولی اختلاف بین اخوان و حزب و فسد بشدت بالا گرفت و نحاس در اواخر ۱۹۴۲ بسیاری از شعبات اخوان را بست و فعالیت های آنها را سانسور میکرد . نحاس که فرد قسم خورده انگلیس بود از هرگونه فشار و تجاوز به حقوق اخوان خودداری نکرد .

۴- در همین اوان بعثت اختناق بی حد ، در سال ۱۹۴۳ در داخل انجمن گروهی بنام النظام الخاص ( ۱ ) و در خارج از آن گروه دیگری بنام الجهاز السری ( ۲ ) بوجود آمد . این گروهها مسئول کارهای سری و احیانا چریکی بودند و در سالهای بعد نقش عمده ای را بازی کردند .

۵- از سال ۱۹۴۰ بیحد رابطه نزدیکی بین گروهی از افسران جوان ارتش که بعدها بنام افسران آزاد شناخته شدند و جمعیت اخوان المسلمین ایجاد شد . یکی از اعضا ایمن گروه انقلابی بنام انورالسادات با بنای ملاقات نمود .

همکاری بین این دو گروه آنچنان شد که بعضی ها نوشته اند که اخوان با افسران روش دین و عقیده میدادند و افسران با اخوان در جنگیدن و نیز بآنها اسلحه میرساندند .

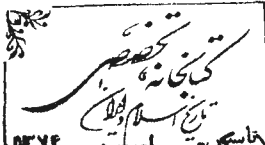
با پائین آمدن وجهه حزب و فساد بعثت همکاری آشکار با انگلیسی ها ) و نیز ضعیف شدن دستگاه سلطنتی که از پشتیبانی مردم برخوردار نبود وجهه و محبوبیت اخوان المسلمین افزون میگشت در سالهای

۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹ تعداد زیادی دولت موقتی روی کار آمدند . اکثر آنها توسط اخوان مورد انتقاد شدید بودند و همگی بر شدت سخت گیرها و محدودیتها بر علیه فعالیتهای اخوان میافزودند ، با اینکه دولتهائی نظیر دولت اسمعیل صدقی در ۱۹۴۶ آوانسهای هم به جمعیت اخوان میدادند ولی همیشه لبه تیز شمشیر انتقاد اخوان متوجه حکومت و نظام موجود بود و کلیه اعتصابات کارگری و تظاهرات میهن پرستانه ضد انگلیسی توسط آنها هدایت میشد . از سال ۱۹۴۶ بعد تظاهرات ضد انگلیسی بالا گرفت و حزب وفد نیز به گروه مخالف پیوست . انگلستان پیشنهاد نقراشی پاشا را برای انجام مذاکرات بسرری تلقی کرد جنبش دانشجویان دانشگاهها که مدتها قبل شروع شده بود ولی بعلت تفرقه گروهها شریخش نبود باوج خود رسید و با راه رفتن در خیابانها و نوشتن نامه ای به فاروق خواستار باز شدن فوری مذاکرات شدند . در ضمن جریان پلیس مصر که توسط دولت انگلیس وایادی کشفش کنترل میشد تعدادی از دانشجویان را در پل عباس یقتل رساند . تظاهرات دانشجویان برهبری اخوان شدت گرفت و منجر به تعویض کابینه گردید . حزب وفد با کمونیستها ائتلاف کرده و به زد و خورد خیابانی با پلیس و نیروهای انگلیسی پرداخت ، اخوان باین کیمته ملحق نشد و اعلام کرد که عمال خارجی در آن دخالت دارند . در این زمان اخوان از چند جهت وارد مبارزه بود یکی با استعمار خارجی و عمل او ، دیگر با اشراف زادگان و بورژواها ، سوم با گروههای منحرف نظیر کمونیستها و وفدی ها و بالاخره در سطح کوچکتر با علمای متعصب مذهبی دانشگاه الازهر وغیره که در مواردی بر ضد جنبش اسلامی اخوان نظریه میدادند . بالاخره با فشار مردم برهبری اخوان دولت ناچار باآغاز مذاکرات با دولت انگلستان شد . در تمام این مدت اخوان در هرجائی که کمترین خطا یا انحرافی مشاهده میکردند با تظاهرات خیابانی و نامه ها بدولت میفهماندند که باید به تعهدات خود عمل کند . این تظاهرات بعد از مسافرت نخست وزیر وقت به انگلستان و بیمان یون - صدقی به حد اکثر رسید و در روز ۲۵ نوامبر ( روز آتش ) مردم برهبری اخوان کتابها و مغازه های انگلیسی را به آتش کشیدند . فعالیت

اخوان مجدداً محدود شد و احمد السکّاری بازداشت گردید و ملی بزودی<sup>۵۰</sup> شد. تعداد زیادی از دانشجویان و اخوان و اعضا سایر گروهها بزند آنها کشیده شدند. اغتشاشات روز افزون موجب شد که صدقی استعفا کند و محمود فهیمی النقراشی پاشا دوباره نخست وزیر شود. نقراشی طرحی را که ماهها قبل اخوان پیشنهاد کرده بودند در صدر برنامه‌های خود قرار داد و در جولای ۱۹۴۷ مسئله مصر را به مجمع امنیت سازمان ملل برد. از طرف اخوان نیز مصطفی مومن ( رهبر دانشجویان اخوان ) بآمریکا مسافرت کرد و در سازمان ملل نطق هائی نمود و در مقابل ساختمان سازمان ملل تظاهراتی بکک مصریهای دیگر برپا نمود. ولی مجمع امنیت در این مورد نتوانست تصمیمی بگیرد و مشاجرات مصر و انگلیس ادامه یافت. اختلافات بین دولت نقراشی و اخوان بالا گرفت و بالاخره دولت جمعیت اخوان المسلمین را در ۶ دسامبر ۱۹۴۸ منحل کرد. تعداد زیادی از اخوان دستگیر شدند و مراکز بسته شد و فعالیت اخوان غیر قانونی اعلام شد. از این تاریخ به اقدامات ضد دولتی، سوءقصد ها و انفجارات افزوده شد که همه آنها به اخوان نسبت داده میشد. در روز ۲۸ دسامبر نقراشی توسط یک دانشجوی که عضو اخوان المسلمین بود بقتل رسید. مجدداً تعداد زیادی از افراد عضو اخوان المسلمین دستگیر شدند. حسن البنا به همکاریش یاد آور شد که عدم دستگیری او باین علت است که عمال استعمار تصمیم بقتل او گرفته اند، پیش بینی او بوقوع پیوست و در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ به دستور نخست وزیر و با احتمال قوی با موافقت سلطان مورد سوء قصد قرار گرفته و شهید شد.

عواملی که در ایجاد نهضت اخوان دخالت داشتند:

- ۱- گرایش به خدائشناسی و جریانهای فکری غیر اسلامی که بخصوص توسط سیاستمداران تحصیل کرده در اروپا و محافل ادبی و اجتماعی غرب زده بوجود آمده بود.
- ۲- عدم موفقیت این روشها غیر اسلامی در خاتمه دادن به سلطه دولت انگلستان و قدرتهای خارجی.



۳- موج عظیم تجدید عظمت واقعی اسلام که توسط سید جمال الدین اسد آسادری و محمد عبده در اواخر قرن نوزدهم بوجود آمده بود .

۴- گسترش روحیه پیکار جوئی در جوانان عرب. از این میان الهام جمعیت را از سازمانهایی نظیر انجمن مسلمانان جوان که در نوامبر ۱۹۲۷ در قاهره تشکیل شده بود باید نام برد . این انجمن برای تجدید افتخار اسلام و قوانین عالی آن مجاهده میکرد و دبیر آن محب الدین خطیب یکی از اعضا بر حسته حرکت سلفیه بود ( که توسط سید جمال الدین و محمد عبده شروع شده بود ) و نیز بعدها در سالهای ۴۸-۱۹۴۶ سر دبیر روزنامه اخوان شد . حسن البنا نیز با این انجمن همکاری و همستگی نزدیک داشت .

۵- تاثیر بحران فلسطین . کساکش اعراب و صیہونیستها در سالهای ۳۹-۱۹۳۶ اولین فرصت را برای درگیری جمعیت در سیاست فراهم کرد و بتدریج جمعیت اخوان از صورت یک باشگاه مخصوص جوانان مسلمان بشکل یک نیروی سیاسی پرتوان در آمد . همچنین بحرانی که بر اثر قطعنامه سازمان ملل در مورد تقسیم فلسطین پیش آمد اخوان را مصمم ساخت که در داخل مصر شدت عمل بیشتری نشان دهند شرکت اخوان در جنگ بر ضد اسرائیل نیز موجب همستگی بیشتر اخوان و افسران آزاد ( ناصر و یارانش ) شد .

### عقاید اخوان

حسن البنا جنبش خود را بر اساس تعالیم اسلام و ظاهرا بدون رنگ سیاسی آغاز کرد و در نوشتجات و سخنرانیهای خود اخوان را بنامهای مختلف، پیام سلفی ، طریقت سنی ، حقیقت صوفی ، واحد تربیتی و فرهنگی شرکت اخصادی باشگاه ورزشی و جنبش اجتماعی توصیف نمود .  
 مع هذا ، بیعد از اینکه بگوید جمعیت هیچ قصد سیاسی ندارد

ابا میکرد . حسن میگفت اسلام معنی کلی و وسیعی دارد ، اسلام دینی است که تنها به موارد خاص مذهبی و روحی که باید در منزل و یا مسجد انجام شود قناعت نمیکند بلکه تمام امور مادی و حالات اجتماعی را تنظیم میکند و در مورد حل تمام مسائل نوپدید ههای روزمره باید به اسلام وابسته بود . سیاست و دین مقابل هم نیستند بلکه سیاست نیز نظیر دیگر رفتارهای انسانی جزئی از اسلام است . او میگفت که کشورهای مسلمان بعزت استعمار و امتحار اروپا نمی از نظر سیاسی رنج میبرند و همین نفوذ غربی ها موجب بی دینی افراد مسلمان میهود . حسن معتقد بود که همانگونه که روسیه دولتشرابیر پایه کمونیسم و انگلستان و آمریکا حکومتشان بر پایه دموکراسی برقرار کرده اند ، مصر و سایر ممالک اسلامی نیز باید از سیستمی که پایه اش دکتورین اسلامی باشد تبعیت کنند . او میگفت که قوانین بشری ناقص و دستورات الهی کامل اند . برقراری يك ملت اسلام باید تنها هدف گروههای اسلامی باشد و از همه رنگ ها جهت ها و نژادها باید پرهیز کرد . در سیستم سیاسی بایسد پایه های اساسی قانون را قرآن تشکیل دهد ، حکومت بر اساس شورا گردانده شده و خلیفه یا امام یا حاکم مطابق آموزشهای اسلامی و اراده مردم عمل کنند .

اخوان معتقد بودند که برای حل همه مسائل اجتماعی و مقابله بسا نفوذ تمدن غربی باید به اسلام خالص ، بی پیرایه و پاکی که در ابتدای ظهور اسلام مورد قبول توده مردم بود بازگشت ، راه اسلام راه کاملی است که دارای ریشه های روانی و عقلی است ، اخوان آیه ۱۳ سوره رعد را بسیار بکار میبردند ( بدرستیکه خدا حال قومی را تغییر نمیدهد تا وقتی که خود آنقوم نفس هایشان را درگرون سازند ) اخوان اگر چه به شریعت اعتقاد کامل داشتند و تمام اصول آنرا در زندگی شخصی و اجتماعی خود رعایت میکردند ولی معتقد بودند که قوانینی که مکتبها و مجتهدین سابق طرح کرده اند همیشه نیستند و در مواردی میتوان بر حسب زمان اظهار نظر کرد ، آنها معتقد بودند که احادیث باید دوباره مطالعه شوند زیرا احتمال تحریف آنها بسیار است ، لذا نباید تنها به دلیل اینکه کتب احادیث قدیمی

هستند بآنها دل بست بلکه باید تحقیق جدیدی در مورد آنها شد و درستی آنها اثبات گردد، آنها معتقد بودند که اگر تجسس کامل شود فقط تعداد کمی از احادیث که ریشه اصلی دارند و از تحریف مصون مانده اند بجای خواهند ماند. اخوان عقیده داشتند که اسلام باید تجدید شود نه تقلید اجتهاد باید از طریق قیاس و اجماع عمل شده و قرآن نیز باید بصورت جدید تفسیر گردد.

در مورد امور اقتصادی، اخوان معتقد بودند که ربا باید در هر شکلی موقوف شده، معادن و منابع ملی گردند، مصرف سرعت صنعتی گردد بخصوص که مواد اولیه اش در مصر تهیه گردد، بانک انگلیس مصر باید ملی شود مالیات بصورت زکوة گرفته شده زمینها قسمت شده و مقدار زمینی که فرد میتواند داشته باشد محدود گردد، به دهقانان سهم بیشتر برسد، حقوق، عواید و سهم کارگران افزایش یابد.

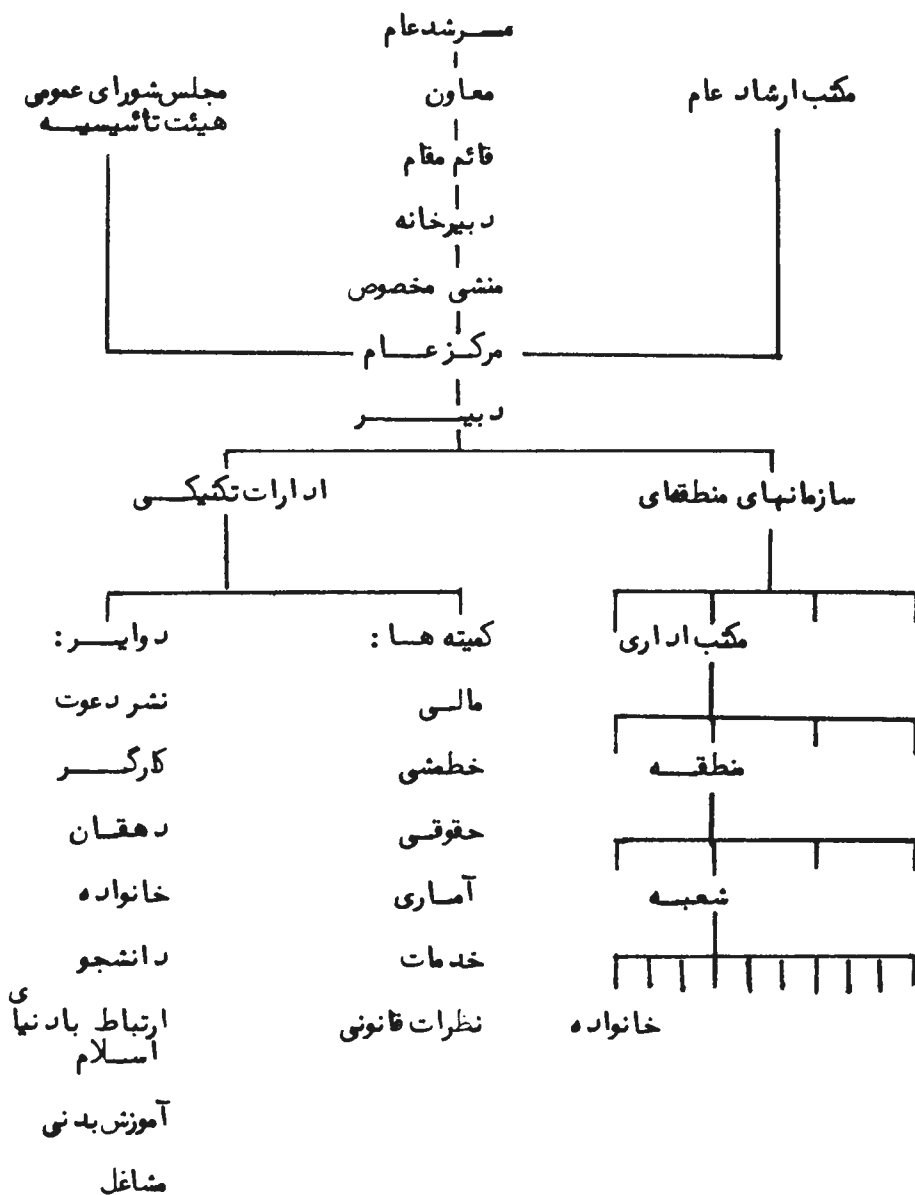
### تشکیلات اخوان

رهبر جمعیت مرشد العالم خوانده میشد که رئیس جمعیت و نیز رئیس هر دو هیئت های حاکمه آن بود. مکتب الارشاد العالم عالیترین واحد اجرایی بود که خط مشی و اداره جمعیت را رهبری میکرد.

### اعضا جمعیت

در سومین کنفرانس عمومی انجمن در سال ۱۹۳۵ حسن البنا سه نوع عضو بنام های مساعد، منتسب و عمل تعیین کرد و بعدها گروه مجاهد نیز افزوده شد. مساعد کسی بود که حق عضویت میداد و کارت عضویت را امضا میکرد. هرگاه يك فرد که قبلا مساعد بوده ثابت میکرد که به عقاید جنبش احترام میگذاشته و در همه اجتماعات حاضر شده و مطیع اوامر گروه بود به گروه منتسب می پیوست. اعضای که در گروه عمل بودند مسئولیت کامل را در جنبش قبول میکردند، در آموزش های بدنی، خواندن قرآن و انجام تمام اوامر اخباری اسلامی مثل حج، روزه، زکاة و غیره شرکت داشتند. مجاهد آخرین حد عضویت بود که فقط چند نفری به این افتخار میرسیدند





مطبوعات و ترجمه

این دیاگرام تشکیلات جمعیت را بطور خلاصه نشان می‌دهد. شرح مفصل هر قسمت را میتوان در منابع شماره ۱ و ۳ یافت.

در سال ۱۹۴۵ این تقسیم بندی مطرود شد و جمعیت فقط دو گونه عضو داشت : تحت الاختیار و عمل . هر عضوی فقط ۶ ماه در قسمت اول میگذراند و سپس اگر مستعد شناخته میشد با قسم خوردن ( بیعت ) به گروه عمل می پیوست .

جمعیت اعضا خود را از کسانی انتخاب میکرد که زندگی خود را شبیه زندگی رهبر جمعیت بطریق کاملاً اسلامی میگذراندند . حسن از اعضا خود انتظار داشت که دارای بنیه قوی و همیشه خوش ظاهر باشند و با دیگران به بهترین وجه ممکن آمیزش کنند . راستگو ، درستکار ، ملایم و دارای اراده قوی باشند ، معاش خود را خود تهیه کنند ، بتوانند بخوانند و بنویسند ، قوانین اسلامی را در سطح کلی بدانند ، از امور ملکی مطلع بظرف اسلام را در همه موارد بدانند ، امور دینی و وظایف سنتی خود را انجام دهند ، باهوش و جویا باشند ، برادران خود را دوست داشته باشند و با آنها همکاری کنند ، با خانواده های خود صادق باشند و روح برادر را در رفتار با دیگران نشان دهند . حسن افرادی را که نمونه بودند بعنوان داعی ( مبلغ ) انتخاب میکرد . این افراد بیشتر طلبه های جوانی بودند که زندگی مرفه و راحتی نداشتند ، محل تبلیغات اینها مسجد بود و وقت تبلیغ نمازهای روزانه و بخصوص نماز جمعه این افراد از بین جمعیت برخاسته راجع به راه و هدفهای اخوان و یا مسائل مبتلا به مسلمین صحبت میکردند . همین افراد به شهرها و دهات فرستاده میشدند و از طریق همین تماسهای انفرادی وسیع بود که حرکت حسن البنا بسرعت پیش میرفت همین افراد مبلغ در جمع آوری پول و اعانات مخصوص کمک به فلسطینی ها نقش عمده ای داشتند .

### اقدامات عام المنفعه

جمعیت اخوان المسلمین تنها یک گروه مذهبی خشک نبود بلکه آنچنان تشکیلات عظیمی داشت که روزنامه " آخر الساعه " پس از انحلال موقت جمعیت در سال ۱۹۴۸ نوشت : " این نهضت تنها یک حزب نبود بلکه به کشوری می مانست زیرا همه گونه تشکیلات لازم یک کشور را از ارتش

گرفته تا مدرسه و کارخانه و موسسه بازرگانی و بیمارستان خود یکجا دارا بود\*  
 اخوان دارای قسمتهای طبی با اقتصادی و آموزشی بود. کلینیک های پزشکی  
 در همه نقاط کشور برای درمان بیماران بی بضاعت ایجاد می کرد مدارس  
 فراوان بنا کرد و بودجه آنها را به عهده شعبه های جمعیت گذارد. شرکت  
 های اقتصادی زیادی مانند شرکت المعاملات الاسلامیه، شرکت الاخوان  
 للصحافه، شرکت الاخوان للطباعه و غیره را صاحب بود و شرکت الاعلانات  
 العربیه را نیز با سرمایه هزار لیره انگلیسی بوجود آورد تا تبلیغات را  
 کنترل کند. جمعیت به آموزش ژورنالیزم، آموزش افراد بر ضد حمله های  
 هوائی و آموزشهای جنگی اهمیت فراوانی میداد و اردوگاههای پیشاهنگی  
 و جنگی بیشماری ترتیب میداد بمسائل کارگری و جلب توجه آنها بسیار توجه  
 میکرد که خود در موفقیت های انجمن تاثیر شایانی داشت.

### رهبر

حسن البنا<sup>۱</sup> يك مؤمن بمعنای واقعی کلمه بود. گو اینکه در ابتدا  
 بیشتر به جنبه های فردی اسلام توجه داشت و تاحدی نیز تحت تاثیر  
 صوفی گری بود ولی از مدارك موجود مشخص است که هدف او از همان  
 ابتدای جنبش تشکیل اجتماعی بر مبنای اصول اسلامی بوده است. او  
 زندگی، رفتار و اخلاقتش کاملا اسلامی و نمونه ای برای یاران وفادارش  
 بود. از خصوصیات برجسته او اعتماد کامل بخودش بود که در تمام نوشته  
 جات او حتی در زمانی که قدرت کمی داشت نمایان میباشد شاید تنها  
 انتقادی که به رهبری او میتوان گرفت روابط او با دربار مصر در ابتدای  
 جنبش در قاهره بود، ظاهرا البنا که علاقه فراوانی به گسترش جمعیت  
 اخوان داشت و نیز احساس میکرد که شاه و خارجیان از پیروزیهای نهضت  
 او به وحشت افتاده اند، سعی میکرد که فاروق را از حسن نیت خود مطمئن  
 کند. گو اینکه در نظر اول اختلافی میان دستگاه رهبری سازشکار و پیروان  
 پیکارجوی جمعیت بچشم میخورد، ولی هدف اصلی برای رهبر و اعضا<sup>۲</sup>  
 اخوان بخوبی مشخص بود.

## ۲- از شهادت حسن تا غیر قانونی شدن جمعیت (۱۹۴۹-۵۴)

حزب وفد با پشتیبانی خود از اخوان سعی کرد به اخوان نزدیک شود، ولی این نزدیکی باز از روی مصلحت بینی بود و به مجرد پیروزی وفد در انتخابات عمومی محدودیت هائی که دولت در مورد اخوان ایجاد کرده بود ادامه یافت، بالاخره تحت فشار اخوان و سایر مـرئ حکومت نظامی بر چیده شد و فعالیتهای جدید انجمن در سال ۱۹۵۱- آغاز گردید. در مورد انتخاب رهبر جدید، با اینکه صالح اشماری عضو کارآموده و مومن با اهداف انجمن بود، معینا بدلیل بعضی خودپرستیها تصمیم گرفته شد که حسن اسمیل الهضیسی را که یک قاضی و مرد محافظه کار بود به رهبری جمعیت انتخاب کنند، هضیسی سعی میکرد که به تعلیم معنوی اخوان المسلمین علاقه بیشتری نشان دهد تا به کوششها و پرخاشهای سیاسی. او وجود سیستم سری جمعیت را نفی میکرد و میگفت که در رسالت مخفی کاری نیست تروریسم در مذاهب وجود ندارد. در این هنگام که وفد بها با امضاء قراردادی مجددا مصر را به انگلیس فروختند، اخوان در بیداری مردم و شروع عملیات انقلابی در دانشگاهها نقش بسزائی داشتند اخوان و افسران آزاد بهم نزدیکتر شدند و اخوان از افسران تعلیمات نظامی میدیدند، تعدادی از اخوان به حوالی کانال سوئز رفتند و به مزاحمت انگلیسیها پرداختند از این تاریخ تا کودتای افسران آزاد در ۲۳ جولای ۱۹۵۲ اخوان المسلمین رهبری مردم را در شورشهای خیابانی، آتشزدن مراکز غربی، سینماها و کلوپهای شبانه، بارها و میخانهها، مغازههای لوکس فروشی، اتومبیل فروشیها و دفترهای شرکتهای هواپیمائی و غیره به عهده داشتند. پس از کودتا دولت افسران آزاد بر سیاست ژنرال محمد نقیب در ابتدا با اخوان روابط عالی داشتند. حسن البنا را شهید خواندند، از او تجلیل فراوان کردند و محاکمه قاتلین احتمالی او را از نو آغاز نمودند. معینا روابط بین اخوان و حکومت جدید بسرعت روبه تیرهگی نهاد. این بدان علت بود که اخوان خواستار آزادی بیشتر و برقراری حکومت بر اساس قوانین اسلامی بود. در حالیکه افسران آزاد به

قوانین اسلامی کمتر توجه داشتند و به ظاهر از میهن پرستی و منافع وطنی - م میزدند . دولت برای اینکه رهبری توده ای را از اخوان بگیرد هیئتی بنام هیئت آزادی بوجود آورد که هدفش جنبش مردم با پشتیبانی دولت برای ایجاد یک هسته سیاسی مرکزی بود که بعدها بنام قوای امنیتی عمومی مسئول اجرای اوامر رژیم گردید . لذا دولت ناصر بتدریج شعارهای سیاسی اخوان را بنام خود کرد و مبنای ادعای جمعیت را بعنوان تنها ندای وجدان مصر متزلزل نمود . از طرف دیگر بحرانهای داخلی اخوان اوج میگرفت همی نمیتوانست مانند حسن البنا باشد ، او تعطیلات تابستانی خود را در اسکندریه به شنا و استراحت میپرداخت و بازدیدهای منطقه ای خود را با وضع آب و هوا تنظیم میکرد ، دوستانی در احزاب منفور داشت و در بعضی موارد اعمال دیگنوری نشان میداد . بعضی از اخوان حس میکردند که جنبش صورت حرفی پیدا کرده و از عمل خبری نیست معبدا اکثر افراد به تشکیلات جمعیت وفادار بودند و لذا در کسکسهای داخلی بین هضیبی و رهبران دیگر، سه نفر از قدیمی ترین افراد جمعیت اخراج شدند و عطیات سازمان زیر زمینی جمعیت نیز محدود شد درحالیکه دیارگی بین رهبری و اعضا به اوج خود میرسید . اختلافات دولت ناصر و هضیبی بآنجا رسید که ناصر بایک نقشه ماهرانه در ۱۲ ژانویه گروهی را با شعار های میهنی برای بهره زدن تظاهرات اخوان در روزشهادی دانشگاه فرستاد و بلافاصله روز بعد اخوان را منحل کرد و دلیل انحلال را فعالیت های هضیبی و دار و دسته اش برای از بین بردن رژیم کونی زیر سر پوش - مذهبی نامید . مدرسه ها ، بیمارستانها و کلینیک ها و مراکز اخوان را تصرف کرد و ۵۰۰ نفر را بزندان انداخت ولی اختلافات بین نقیب و ناصر از یکطرف و فشار مردم و گشته شدن دانشجویان و اخوان توسط قوای دولتی از طرف دیگر منجر شدند که ناصر هضیبی و سایر رهبران اخوان را آزاد کند و هضیبی با دولت از در سازش در آمد ، اینعمل موجب شد که سازمان مخفی وزیر زمینی جمعیت دو مرتبه فعالیت خود را آغاز کند . دولت ناصر نیز به قولهای خود وفا نکرد و افسرانی را که با اخوان رابطه داشتند محاکمه کرد هضیبی

نامه‌های بدولت نوشت و پیشنهاد کرد که حکومت نظامی موقوف شده و جریانات پارلمانی و آزادی مطبوعات برقرار گردد که بدون اثر بود، معهدا جنبش اخوان دوباره جان می‌گرفت و اخوان که هنوز به تعهدات خود سرسختانه عمل میکردند، حملات ضد انگلیسی را شدت دادند و اعلام جهاد کرده و دولت ناصر را متهم به سازش با دشمن و استفاده غیر قانونی از تمام حقوق مردم کردند. اخوان همچنین دولت را متهم کرد که با اسرائیل ساخته است تا اسرائیل در کشمکش بین مصر و انگلستان خنثی بماند و در مقابل دولت مصر تعهد کرده که در مسئله اعراب دخالت نکند و بعلاوه امپریالیسم آمریکا را در مصر توسعه دهد از طریق کمکهای تکنیکی و حفرچاه‌های نفت در صحرا، مغرب. در ۲۷ جولای موافقتنامه مصر و انگلیس امضاء شد و اما چون اجازه پایگاه‌های هوایی به انگلیس داده شده بود و مصر و اعراب را مجبور به همکاری با انگلیس در زمینه‌های مختلف و بخصوص در حمله احتمالی به ترکیه میکرد بطرف اخوان بر شد. روزنامه‌های دولتی انتقادات وسیعی بر ضد هضیبی بچاپ میرساندند و او را امپریالیست، صیهونیست و کمونیست می‌خواندند و خاطر نشان میکردند که هضیبی و یاران ماجراجویش از هدفهای اصلی اخوان منحرف شده اند. تاکتیک‌های دولت مصر نظیر همه دولت‌های استعماری شروع شد، نامه‌های فراوان از قاطبه اهالی مردم به روزنامه‌ها میرسید که از کارهای هضیبی و اخوان اظهار تنفر!! میکردند، انور سادات مامور جواب دادن باین نامه‌ها بود، دولت خود وقایعی را درست میکرد که منجر به مشاجره بین اخوان و گارد ملی شده و باین بهانه فعالیت‌های انجمن را محدود تر کرده و بر تعداد زندانیان میا-فزورد. ناصر ۶ نفر از اعضا اخوانرا که در کشورهای خارج بودند و از جنبش اخوان بر ضد حکومت دفاع میکردند به جرم "خیانت به ملت" از ملیت ساقط کرد. دولت روزنامه الجمهوریه را منتشر کرد که در آن مقالاتی در مسعود اسلام آزاد واقعی توسط انور سادات بچاپ میرسید، دولت ناصر خود را خیلی اسلامی نشان میداد و بظاهر به الازهر فشار می‌آورد که برنامه‌های خود را مطابق احتیاجات جامعه مصری تنظیم کند، تبلیغات وسیعی در مورد شرکت ناصر در حج و کنفرانس سران ملل اسلامی که اولین ریاست آنرا به انور سادات

دادند برپاشد. در این ضمن که اعتراضات اخوان توسط نامه ها و مقالات ادامه داشت و دولت ناصر سعی در از بین بردن وجهه جمعیت در میان مردم داشت، سازمان زیرزمینی جمعیت فعالیت زیادی داشت که سر انجام منجر به سوءقصد بر جان ناصر در شهر اسکندریه شد. در ۲۸ اکتبر ۸ تیر به ناصر شلیک شد ولی او جان سالم بدر برد. این بهترین بهانه برای دولت بود که بسرعت تمام فعالیتهای جمعیت را موقوف سازد. هضیبی و ۶ نفر از سران اخوان محکوم بمرگ شدند که ۶ نفرشان بـعد از زده شدن، بیش از ۱۰۰۰ نفر از سران جمعیت بزند آنها فرستاده شدند و تعداد زیادی بحبس رسید و یا حبسهای طولی مدت محکوم گشتند. انور سادات یکی از افراد کیمته سه نفرهای بود که اخوان را محاکمه میکردند. یکی از سران جمعیت هنگام شهادت بصدای بلند گفت: ستایش خدا را که مرا بمقام شهسادات رسانید، از پروردگارم میخواهم که خون مرا لعنتی برای مردهای حکومت گرداند.

### ۳- از غیر قانونی شدن تاشم سادات سید قطب (۶۶-۱۹۵۴)

از سال ۱۹۵۴ هرگونه فعالیتی از جمعیت اخوان المسلمین سلب شد. سید قطب که مدتها رئیس تبلیغات و سردبیر روزنامه جمعیت اخوان المسلمین بود و نیز مدتها سردبیر اعلامیه ها و نشریات مخفی جمعیت بود عملاً رهبری اخوان را در دست گرفت. سید گواینکه مطالب زیادی در مورد تجدید اسلام واقعی نوشت و کتابهای معروفی بچاپ رسانید، معیناً از نظر عقلی در شرایط اختناق دولت ناصری اثر بود. برای سومین بار در سال ۱۹۶۶ اعضای جمعیت اخوان بهای جنبش خود را بر علیه حکومت دادند. از سال ۱۹۶۴ بدنبال تغییرات بین المللی آزادی نسبی در مصر برقرار شد و تعدادی از اخوان از زندانهای ناصر آزاد شدند. اخوان که هنوز در هر شهر و دهکده های وجود داشتند بسرعت متشکل شده و بعملیات ضد رژیم پرداختند، لذا از تابستان ۶۵ توقیف مجدد اخوان شروع شد که تا اگوست ۱۹۶۶ ادامه داشت. در این تاریخ

مقدار زیادی از افراد اخوان بزندانشا فرستاده شدند ، ۷ نفر به مرگ محکوم شدند که از میان آنها ۳ نفر در ۲۹ اگوست ۱۹۶۶ بدارزده شدند سید قطب شهید شد در دوران حکومت ناصر ، اخوان به قبیح ترسین شکجه ها و وحشیانه ترین مجازاتها در زندانهای رژیم محکوم بودند .

#### ۴- از ۱۹۶۶ تا کنون

بعد از ناصر بعضی از افراد اخوان از زندانشا آزاد شدند و شروع به فعالیت در بین جوانان مسلمان نمودند ولی رژیم سادات بدتر از ناصر حتی اگر کسی ریش می گذاشت او را هرد تعقیب قرار میداد ، اخوان حتی خود را مجزا کرده در بیابانشا فعالیت خود را شروع کردند ولی سادات به بهانه اینکه اخوان در قتل الزهائی ، وزیر امور دینی ، دست داشتند فعالیت آنها را موقوف و تعداد زیادی را بزندانشا روانه کرد . زنهارا و فرزندان آنها را نیز مورد اذیت و آزار قرار داد و دو مرتبه خیمه شب بازی از طرفداران دولت سادات ایجاد شد که در آن از خدایابی خیران و دشمنان اسلام ، در دستگاه تبلیغاتی خوبه اخوان یا جماعت المسلمین تازیانه میزدند . سادات که دوستان غربی اش را قهرمان صلح خوانده و مجله تایم تصویرش را در روی جلدش چاپ میکرده ، نگر را به مرگ و ۱۲ نفر مجاهد جوان را به حبس ابد محکوم کرد . ولی شهادت و مجاهدت در راه عقیده ادامه دارد . . . . .

- مابع : ۱- کتاب "اخوان المسلمین" نوشته اسحق موسی حسینی ، چاپ بیروت ۱۹۵۶  
 ۲- "شش گفتار درباره دین و جامعه" نوشته دکتر حمید عنایت ، چاپ موج ۱۳۵۴
- (۳) Richard P. Mitchel : The Society of the Muslim Brothers. Oxford University Press , 196
- (۴) Richard P. Mitchel: The Society of the Muslim Brothers. Oxford University Press, 1969.
- (۵) J. Heyworth-Dunne: Relegions and Political Trends in Modern Egypt. Washington, 1950  
 New Trend. Volume 2 No.1 January 1978



## نقدی و درآمدی

بر

روشهای

شناخت عام

آنچه که اکنون مطالعه مینمائید نقدیست که بر نوشته برادرمان آقای الف - موسوی تحسنت عنوان "روش شناخت بر پایه توحید"، درج شده در مکتب مبارز شماره ۱۶ و کتاب "اصول پایه و ضابطه های حکومت اسلامی"، برشته تحریر در آمده است. ما نسخه ای از این نوشته را برای آقای الف - موسوی ارسال کردیم تا نظر ایشان را نیز در این شماره درج نمائیم پاسخ ایشان در ۳۶ صفحه بما رسید، اما بنابر به تذکر و خواست آقای عبد الکریم سروش چاپ آنرا به شماره بعد موکول مینمائیم.

### مقدمه

نوشتاری که اینک در پیش روی خواننده قرار دارد ضمن اینکه شامل دو نقد گسترده بر روش شناخت عام است تنها ارزش انتقادی ندارد، بلکه در عین حال تحلیلیست از نوعی طرز تفکر، و ارائه طریقیست، برای کسانی که در وادی گام میزنند و بنحوی از دور یا نزدیک دستی بر آتش دارند و با بکار گرفتن روش هایی ازین قبیل، بر سر شناخت و تغییر جهان اند، نقد و تحلیل حاضر، هم چنین مقدمه بی است بر هرگونه روش شناخت ازین مقوله، که ازین پس پیشنهاد و عرضه خواهد شد و با خود مخالفت ها و موافقت ها بر خواهد انگیخت.

نویسنده، درین نوشتار به نقد منطقی این روش نپرداخته و در پی آن نبوده است تا درستی یا نادرستی قوانین این روش ها را باز نماید. بلکه با فرض صحت و استحکام همه قوانین این روش ها ( فرضی که خود بدان بساور ندارد و درست نمیداند ). ارزش خود لویک و قدرت راهنمایی و راهگشایی

آن‌ها را در عمل، ارزیابی کرده است. توجه دقیق به این مسأله مهم ضرورت کامل دارد که هیچ روش شناختی، از فلسفه‌ی زیرین که زاینده آن است بی‌نیاز نیست. و اساساً هر روش که دستوری است عقلی، از قوانینی طبیعی که توصیف‌هایی علمی و یا فلسفی هستند، مایه می‌گیرد. برای مثال، در جامه نورشناسی می‌خوانیم که قلب سالم در هر دقیقه هفتاد بار می‌زند و بالا رفتن حرارت بدن، در هنگام دفاع در برابر عنصری بیگانه، همراه با افزایش ضربان قلب است، این دو قانون طبیعی را میتوان پایه‌ی برای روشی عقلی کرد تا بوسیله آن بتوان تب‌تبداری را تشخیص داد. و یا در فیزیک می‌خوانیم که سوختن هر عنصر، طول موجی خاص تولید می‌کند، این قانون را میتوان پایه روشی برای تشخیص و اندازه‌گیری عناصر شمیائی نمود (نورسنجی شعلمی). و یا می‌دانیم که اسیدها و بازهای نرمال، با حجمهای مساوی یکدیگر را خنثی می‌کنند. روشی بر اساس این قانون میتوان بنا نهاد که بدانوسیله بتوان نرمالته یا اسیدی مجهول را معین نمود. بدین سبب همواره در مواجهه با هر روشی بویژه اگر مدعی علمی بودن باشد باید از قوانین زاینده آن جستجو نمود. آنگاه این قوانین را از دور راه میتوان نقد و تحلیل کرد. یکی از لحاظ محتوای علمی و منطقی آنها و ارزیابی درستی و نادرستی آنها. دوم از لحاظ ارزش علمی و کارآئی و توانایی و راهگشایی آنها. محتوای این مقاله کوششی است در جهت اخیر، و تلاشی است برای باز نمودن هنرمندی یابی هنسری این قانونها در عمل نهارزیایی درستی یا نادرستی آنها از لحاظ علم و منطق.

#### درست و نادرست توانا و ناتوان :

داستان ملانصرالدین را که شنیدم می‌گفت "من و زنم با هم یک منجم کاملیم. من میگویم فردا باران می‌آید او میگوید نمی‌آید و ازین دو بالاخره یکی واقع خواهد شد." برای منجم کامل، بودن. ازین بهتر سخن نمیتوان گفت "فردا درینجا یا باران خواهد آمد یا نخواهد آمد" صحیح ترین و ابطال ناپذیرترین سخنی است که درباره وضع جوی فردا میتوان گفت و در عین حال، از نظر علمی عقیم ترین و ناتوان ترین و بی محتوی ترین سخن

است. فردا چه باران بیاید چه نیاید سخن ما به استواری خود باقی خواهد ماند. اما با این سخن استوار و خلل ناپذیر هیچ راهی پیشیای هیچکس در عمل نمیتوان نهاد. بتعبیر دقیقتر، این سخن نه قدرت تفسیر واقعہ یسی را دارد نه قدرت پیش بینی آنرا و بهمین سبب عقیم و بیهنرست. همواره - سخنانی که چنین عام و فراگیرند هستند و سعی می کنند که تمام موارد و حالات ممکنه را شامل شوند، در عمل بی کفایت و ناتوان خواهند بود.

فرض کنید پزشکی در پاسخ بیمارش که سردرد دارد بگوید "بالاخره دلیلی دارد که شط سرتان درد میکند" این صحیح ترین تشخیصی است که یک پزشک در مورد بیماری میتواند ابراز کند و در عین حال بی فایده ترین تشخیص! صحیح است، زیرا که سر درد بهر علتی باشد (ولو نفریسن دیوان و خشمخدیان) سخن پزشک آنرا شامل می شود، بی فایده است زیرا با این سخن همه بیماریها را میتوان تشخیص داد ولی هیچکدام را نمیتوان درمان کرد!

این دو مثال دست کم نشان میدهد که همه جا "درستی" و "توانی" توأم نیستند و سخنانی که می خواهند کترین احتمال خطا در آنها نرود کترین فایده عقلی هم نخواهند داشت. همیشه برای مفید بودن قدری ریسک لازم است. محافظه کارترین سخنان، صحیح ترین و در عین حال عقیم ترین سخنان اند.

اگر همین پزشک در پاسخ بیمارش گفته بود که سردرد شط بعلت عیب کروییت چشم است. این سخن محتمل است که خطا باشد. اما با وجود احتمال نادرستی بودن، سودمند است چرا که بر وفق آن راهی باز می شود و شخص دست به کاری و درمانی میزند و دست آخر یا بهبود می یابد و یا حداقل این احتمال را میزداید و به احتمالات دیگر درباره منشا بیماری خو میبردازد. می بینید همینکه سخن از حد کلی گویی و "عین صواب" بودن خارج میشود سودمند میگردد. (۱)

حسن یک قانون روشرا درین نیست که همه موارد و شروط ممکنه را چنان فرا

(۱) - بدین اندرز باستانی توجه کنید که "تاندانی که سخن عین صواب است مگسوی!"

گیرد که بهمه چیز و همه جا بخورد . قانون هستی باشد ، و هیچ تکه‌ای را فروگذار نکند . چنین قانونی در عین اینکه از نظر منطقی ممکنست بی ایراد باشد از نظر عملی مطلقاً بدرد خور نخواهد بود . معمولاً فریبندگی چنین قوانینی نیز ناشی از همین جامعیت و عمومیت آنهاست و شخص می‌پندارد که کلیدی بدست آورده است که با آن همه قتل‌ها را میتواند بکشد و با ابزاری مجهز است که پای در هر میدانی بنهد بکمک آن راه را از چاه تمییز خواهد داد . اما درست نقطه ضعف این قوانین در همین عام و شامل بودن آنها است . کلیدی که بهمه قتل‌ها بخورد " هوا " ست که هیچ دری را هم نمی‌کشد . بنابراین مرز مشخص میان " کفایت " و عدم کفایت " ، " توانایی " و " ناتوانی " و " هنرمندی " و " بی‌هنری " ، اولاً " محدود بودن و ثانیاً ابطال پذیر بودن است . قوانینی در عمل مفید و راهگشایند که اولاً محدود به حوزه خاصی باشند ، و در پی تبیین و تفسیر همه احوال و ابعاد و پدیده‌های عالم نباشند و ثانياً بطلان آنها را ( در صورت غلط بودن ) بتجربه بتوان دریافت ، قوانینی که از ابطال پذیری می‌پرهیزند و تن به ریسک و خطر نمیدهند ، تبدیل به سخنانی کلی و بی‌شمار می‌شوند که از نظر فایده علمی ، نازا و ناتوان اند .

همواره هنگام مواجهه با یک مجموعه از قوانین ( علمی ) ، باید اولاً از خود پرسید این قوانین برای کجا و متعلق به کدام پدیده‌ها هستند ، حوزه و محدوده کار برد آنها کدام است و در همان حوزه محدود کدام چهره پدیده‌ها را در بر می‌گیرند ؟ و ثانياً اگر این قوانین نادرست باشند ، آیا میتوان نادرستی آنها را تجربه معلوم کرد ؟ ( ۱ - در قسمت یادداشت‌ها این‌ها در سؤال اساسی هستند که ارزیابی هر قانون علمی توسط آنها انجام می‌شود . پاسخ به سؤال اول نشان میدهد که آیا این قوانین در عمل مفید و راهگشا هستند یا نه ، و پاسخ به سؤال دوم علمی و یا غیر علمی بودن قانونرا مشخص میکند . توضیحات آینده نشان خواهد داد که این دو سؤال ( یا دو پاسخ ) در واقع از هم جدا نیستند و در ریشه با هم پیوستگی عمیق دارند .

برای مثال این قانون علمی را در نظر بگیرید: در گازهای ایده آل، در درجه حرارت ثابت، حاصلضرب حجم و فشار مقدار ثابتی است. این قانون اولاً مربوط به گازهاست و آنهم نه راجع به همه خواص رسانیات گازها، بلکه فقط مربوط است به رابطه دو چهره خاص از گازها: حجم و فشار در باره گازها قوانین بسیار دیگری نیز صادق اند که چهره های دیگر آنها را در برمی گیرد. هیچ قانونی نیست که همه ابعاد و چهره های گازها و تحولاتشان را در شرایط مختلف بیان کند. ثانیاً: به آسانی میتوان معین کرد که آیا این قانون در حوزه مربوط به خود صادق است یا نه، اندازه گیری دقیق این کمیت ها در آزمایشهای مکرر، درستی و یا نادرستی قانون را تأیید می کند. قوانینی که علمی هستند همه از این قبیل میباشند. اولاً چهره خاصی از طبیعت را تبیین می کنند و مربوط به بُعد (یا ابعاد) خاصی هستند نه همه ابعاد و چهره های طبیعت. (انتخابی بودن علم) (۱) (۲- یادداشتها) و ثانیاً نادرستی آنها را (در صورت نادرست بودن) بتجربه میتوان معلوم کرد (ابطال پذیری) (۲). تکیه بر روی تمیز نادرستی یک قانون بطریق تجربی، از سر قصد و عمد است. برای هر قانون میتوان موارد صدق چندی یافت و آنرا اجمالاً تأیید کرد. اما این ساده نگری محض است. با یک دید نقاد و خردگیر باید فریبکاری قانون را کشف کرد، و دید که آیا این قانون بانوعی فریب علمی، نادرستی (محتل) خود را نمی پوشاند؟ در اینجا است که موارد نقض و خلاف برجسته میشوند و بها می یابند و نقش خود را بازی می کنند.

نگرش اثباتی و نگرش ابطالی، آزمایش بقصد اثبات و آزمایش بقصد ابطال، اینها دو دید و دو هدف فکری اند که یکی ساده لوحانه و غیر علمی و دیگری نقادانه و علمی است. در ارزیابی علمی یک قانون، همواره باید نگرشی ابطالگرانه داشت، برای اصل بقا انرژی، اگر نظریه تصدیق و تأیید باشد، موارد فراوانی میتوان یافت که نشان دهد انرژی خود بخود پدید نمیشود و برای تحصیل آن، منابع و مقدماتی لازم است. اما آنچه که این

---

(۱) - Selectivity

(۲) - Refutability

قانونا بکرسی پیروزی نشانده است، کوشش‌های شماره ناپذیری بود ما ست. که در طول تاریخ علم مکانیک برای ساختن ماشینهای با حرکت دائم (۱) بکار رفته و همه بشکست انجامیده است. انبوه این تلاش‌ها و شکست‌ها که همه بقصد ابطال این نظریه و تولید انرژی از عدم بوده است، برای این قانون کسب پیروزی کرده است.

حال در نظر بگیرید این قانون اجتماعی را: "تغییرات اساسی و انقلابی رونای جامعه همواره معلول تغییرات زیر بناست، در عین حال رونای زیر بنا با هم رابطه دیالکتیکی دارند و از هم اثر می‌پذیرند". این قانونی است که در محافظه‌کاری و آسیب‌ناپذیری متحد "فردا یا بارانی است یا بارانی نیست" تنزل یافته است. این قانون را همواره میتوان تأیید کرد، اما هیچ راهی برای ابطال آن نیست. یعنی حتی در فرض موردی را نمیتوان تصور کرد که نقض‌کننده این قانون باشد. اگر تغییری در زیر بنا پدید آید و دنبال آن رونای هم تغییر کند، در این صورت قانون صادق‌انصاف است و تأیید شده است. اما چه وقت قانون غلط خواهد بود؟ وقتی که رونای زیر بنا را تغییر دهد. اما این احتمال خطا هم بر قانونگذار پوشیده نمانده و "رابطه دیالکتیکی" که به قانون افزوده شده برای این است که امثال این موارد نادرستی احتمالی را تفسیر کند.

بدین ترتیب، چه وینا در اثر زیر بنا چه زیر بنا در اثر رونای و چه ایند و مجموعاً و متقابلاً تغییر کنند قانون در هر حال صحیح است. آن افزایش حکیمانه! "تأثیر متقابل و رابطه دیالکتیکی رونای و زیر بنا" کاری جز آسیب‌ناپذیر کردن (و همراه آن، بی‌شمر کردن) قانون ندارد. این قانون درین حالت چنین می‌گوید. تغییرات و روابط اجتماع را بر حسب تعریف بدو بخش می‌کنیم: رونای و زیر بنا. تغییراتی که در جامعه رخ میدهد یا معلول اولی است یا معلول دومی و یا معلول هر دو. ازین صحیح تر و از این عقیم تر سخن نمیتوان گفت، چنین است که میتوان سخنی گفت که همواره صادق باشد اما هیچگاه مفید نباشد. قوانینی این چنین، از علا-  
عشان این است که راههای متضاد و پدیدهای کاملاً مخالف را بطور یکسان

در بر میگیرند و بهمین جهت شخص از طریق آنها هرگز موفق به انتخاب راه نخواهد شد. و همین است سربى ثمرى و نازامى آنها در عمل، قانونى که بطور یکسان هم زیر بنا را در روينا اثر میدهد و هم روينا را در زیر بنا هم روينا را متكى به زیر بنى مى کند و هم زیر بنا را متكى به روينا، برایش فرقى نمیکند که شخص یا اجتماع از چه راهی برود، چون هر راهی انتخاب نمود، از قلمرو قانون بیرون نرفته است. از چنین قوانین فریبنده میباید هوشمندانه پرهیز کرد و نباید جامعیت و عمومیت و "بهمه جا خوردن" آنها راه مساوی با قدرت و کفایت و کارآیی آنها گرفت. بلکه باید توجه کرد که این گونه جامعیت ها، همواره در سایه بی ثمری و بی کفایت کردن قانون کسب می شود.

بدین نتیجه نزد يك می شویم که ابطال ناپذیری تجریمی که در پرتو عام و همه جایی کردن يك قانون بدست میآید، نه حُسن بلکه عیب و ضعف اساسی يك قانون است که آنرا از اثر و ثمر بخشی میاندازد و به "تعریف" و یا "حصر منطقی" و یا توصیفی غیر علمی بدل می سازد.

اگر تا این جا، این نکته مجعلا معلوم شده باشد که "عام بودن و استثنا بردار نبودن" و "ابطال ناپذیر بودن" يك قانون دست در دست هم قانونرا ( و روش عملی حاصل از آنرا ) ناتوان و بی کفایت می کنند، مقصود این مقدمه بر آورده شده است.

=====

پیش از ورود در بحث یادآوری این نکته ضروری است که اصولاً ذکر مطالبی تحت عنوان "شناخت" و دادن راه و روش هایی برای تفسیر و تحلیل همه پدیده های جهان، خود پدیده نوی است که نه از "علم" بلکه از "ایدئولوژی" برخاسته است. علم هرگز با چنین شناخت های بی کرانه، رابطه بی ندارد و عنصر "انتخابی بودن علم" از صفات جدانشدنی و محدودیت بخش آن است.

این ایدئولوژی ها هستند (وازان میان خصوصاً مارکسیسم) و نه علوم که بخاطر تحلیل و تفسیر جهان، آنها را به تفسیر فلسفی محض، بلکه

تفسیری بخاطر عمل، روش‌هایی برای شناخت پیشنهاد کرده‌اند. این روش‌ها بر حساب ادعا، شخص را قادر می‌سازند تا جهان پدیده‌ها را بهتر بشناسد، ساده‌نگر و خام‌اندیش‌نماند و روابط حوادث مختلف را چنان دریابد که فریب نخورد، و از همه مهم‌تر بخاطر هدفی که دارد راه را چنان انتخاب کند که به مقصود نایل شود. شناخت بخاطر عمل و وصول به هدف نه شناخت بخاطر شناخت. اینست هدف از پیش‌نهاد روش برای شناخت. بخاطر آوردن جمله مشهور مارکس را: "فلاسفه تاکنون بنحوی از انحاء جهان‌را تفسیر کرده‌اند، اما سخن بر سر تغییر آن است" برای تغییر جهان، باید آنرا بنحوی شناخت که در عمل بکار آید. شناختها<sup>ی</sup> که فقط عقل نظری را اقطاع کنند و جهان‌را تنها بلحاظ فلسفی تفسیر نمایند، مورد نظر نیستند. حتی گاهی ادعا می‌شود که شناخت صحیح اصولاً همان شناختی است که در عمل نیز بکار آید و هرگونه شناختی غیر از این غیر علمی و ناقص است.

پیدا است شناخت‌هایی که از ایدئولوژی برمی‌خیزند، هرگز بی‌طرف و عین (۱) نیستند. جهان‌را همانگونه تفسیر می‌کنند که ایدئولوژی می‌خواهد<sup>د</sup> و دنیا را از همان دریچه می‌شناسانند که ایدئولوژی فرمان می‌دهد. اصولاً این شناخت‌ها وسیله‌هایی هستند که نشان می‌دهند چگونه میتوان ایدئولوژی مربوطه را پیاده کرد. هیچ روش شناختی مستقل از فلسفه‌ی که آنرا ایجاد کرده است نیست. یعنی یک فلسفه و ایدئولوژی خاص، همواره زیربنای و زاینده یک روش خاص است. و این نکته توضیح می‌دهد که چرا نمیتوان در یک ایدئولوژی، روش شناخت مربوط به ایدئولوژی دیگر را به کار برد. چرا که هر روش شناختی محتوا و مضمون ایدئولوژی خاص خود را منتقل می‌کند و در نتیجه در زمینه یک ایدئولوژی دیگر عقیم و بی‌ثمر و یا تناقض‌آفرین جلوه می‌کند. این نکات کلی در ضمن بحث در نمونه‌های خاص مورد نظر، روشنتر و گویاتر خواهد شد.

اینک بعنوان مثال، فرض کنید بخواهیم قوانین و روش‌هایی برای "رفتن" پیشنهاد کنیم که شامل هرگونه رفتنی بشود. پیدا است که رفتن انواع



گونه گون دارد ، و هر رفتنی برای خود روشی و طریقه بی و ملاحظاتی دارد که در رفتن نوع دیگر نیست . برای نمونه کوه پیمائی نوعی رفتن است که باشناکه آب پیمائی ست تفاوت بسیار دارد و این هر دو با دو چرخه سواری و این هر سه با هواپیمائی تفاوت فراوان دارند ، اما بهر روی همه " رفتن " است و ضمن آنها طی مسافت می شود . آشکارست قوانینی که همه این انواع مختلف رفتن را فراگیرند شامل خصوصیات نوعها نمیشوند بلکه جنبه های بسیار کلی و مشترک رفتن ها را فرا میگیرند .

قوانین کلی " رفتن " بعنوان مثال عبارتند از :

- ۱- در هر رفتن همواره نقطه دوم را بعد از نقطه اول می پیمائیم .
- ۲- برای رسیدن یک نقطه نهایی ، از چند راه میتوان رفت که یکی از آنها کوتاهترین راه است .
- ۳- رفتن از یک نقطه بنقطه دیگر و برگشتن بهمان نقطه ، لزوماً از نظر زمانی مساوی نیستند .

۴- رفتن یک امر تدریجی است ، و امثال اینها .

روشهایی که بر مبنای این قوانین می توان توصیه نمود ازین قبیل اند :

- ۱- همواره نقطه بعد را پس از نقطه اول پیمائید ( از نقطه اول نگذشته هوس ورود به نقطه دوم را نداشته باشید )
- ۲- برای رفتن به جایی راههای مختلف آنرا در نظر بگیرید ، و راه کوتاهتر را انتخاب کنید و ...

قوانین یاد شده همه جا و در همه رفتن ها صدق میکنند و هیچ رفتنی را نمیتوان یافت که مشمول اصول فوق نباشد ، این است سر آن فریبندگی که درین قوانین هست و شخص را باین شبهه میافکند که کلید شناختی بدست آورده است . ولی ببینیم کارآئی عملی این قوانین چیست ؟ قانون اول مستقیماً از تعریف رفتن بر میخیزد و در حقیقت چیزی نیست جز همان معنا اما بلفظ دیگر ، یعنی چه بگوئیم رفتن " طی نقطه دوم است بعد از نقطه اول " و چه بگوئیم رفتن طی مسافت است و چه بگوئیم رفتن ، رفتن است . همه صد درصد سخنانی هستند صحیح و

و ابطال ناپذیر ، و البته بی اثر و در نخور و فایده محتوی هم! یعنی این قانون يك " حمل شیئی بر نفس " یا " تکرار " است لا غیر ( ۱ ) . قانون دوم ظاهراً نکته بی به ما می آموزد . اما در عمل ، دانستن این قانون کوچکترین کمکی به ما نمیکند که راه کوتاهترین را پیدا کنیم و حتی مقیاسی هم بدست نمیدهد که بدان وسیله بتوان راه کوتاهترین را تشخیص داد . زیرا اگر مقیاسی برای تمیز راه کوتاهتر بدست دهد در آن صورت از همه جایی بودن میافتد ، و آن مقیاس در باره همه رفتن ها صادق نمیگردد . در روی زمین سطح کوتاهترین راه بین دو نقطه خط مستقیم است . ولی در جوی گوه ، این مقیاس یگانه نمی آید چرا که مسیر سطح نیست . قانون سوم نیز از همین نقیصه برخوردار است و در حقیقت به ما میگوید در بعضی موارد ، زمان رفت و برگشت مساوی نیستند و در بعضی موارد زمان رفت و برگشت مساوی اند . تصور کنید شما بر سر راهی ایستاده اید و میخواهید آنرا بروید و برگردید . این قانون بین این دو میگوید که احتمال دارد رفتن شما از برگشتن شما بیشتر طول بکشد یا به عکس ، و بیایا محتمل است با هم مساوی باشند . این مساله در حقیقت باین بر میگردد که دو طول ( زمانهای رفت و برگشت ) یا با هم مساوی اند یا یکی از دیگری بزرگتر است . و این چیزی جز توضیح واضحات نیست . البته این قانون غیر ازین توضیح واضحات ، نکته دیگری نیز ندارد و آن اینکه در عین تساوی طول مکانی صاف و برگشت ، طول زمانی آنها ممکن است مختلف باشد ولی برای من که بر سر راه ایستاده ام ، این احتمال هیچ چیز را در عمل روشن نمی کند ، بدین خاطر که کوچکترین نشانه بی بدست من نمیدهد که با آن بتوانم حدس بزنم این راه خاص من چگونه راهی است ، و همینست معنای عدم کارآیی در عمل . و گرنه صحت منطقی این سخن غیر قابل انکار است . اگر گفته شود فردا ممکن است باران بیاید و ممکن است — نیاید ، تکلیف هیچ کس را در هیچ روز خاص معین نخواهد کرد ( در عین صحت منطقی ) . ولی در عین حال ، حداقل شخص را توجه میدهد که در تصمیم های خویش صد در صد به خشک بودن هوا تکیه نکند و احتیاط لازم را از دست ندهد یعنی این سخن نه يك قانون علمی ، بلکه يك " حصر

منطقی "است که بر آن یک اندرز اخلاقی میتوان بنا کرد ، اما این ، با فایده بخشی و کار آیی یک قانون علمی در عمل ، فرسنگها فاصله دارد . حقیقت این است که روشهای شناخت عام ، نظامهایی اخلاقی ، و اندرزهای کلی هستند که بجای قوانین و روشهایی علمی عرضه و فروخته میشوند .

قانون چهارم یا بر حسب تعریف صحیح استویا اساسا صحیح نیست . توضیح اینکه مکتب هایی ممکن است وجود داشته باشند که به رفتن های "دفعی" و بی زمان معتقد باشند . انتقال جاذبه در مکانیک نیوتونی یک امر دفعی است که زمان نمی گیرد و در آن از تدریج خبر نیست . درین صورت قانون یاد شده که رفتن همواره یک امر تدریجی میدانند نادرستست . (۱) . ولی اگر ما در مکتب خودمان ، فقط رفتن هایی را رفتن بدانیم کسه زمان پذیر باشند ، درین صورت قانون یاد شده بیک تعریف بر میگردد . بی شکل که "رفتن یک امر تدریجی است" در حقیقت بدین معناست که "رفتن ها تدریجی و مرتد ریجی" اند و این سخن البته در ظرف تعریف صحیح است . و در عین حال ، نماینده طرز فکر مکتب نیز هست که رفتن را اگر تدریجی نباشد رفتن نمی شناسد و به چنان رفتن های بی زمان اعتراف ندارد ( دادن خود شناخت نه روش شناخت ) .

ازین مثال بسیار ساده ، اگر تعمق کافی بکار رود ، معلوم میشود که اولاً قوانین همه جایی و همگانی ، حتی برای پدیده محدود و مشخص چون رفتن ، چگونه بی ثمر و بیبهره نرند و ثانیاً این قوانین ، بار ایدئولوژیک مکتب روش ساز را چگونه بر روش دارند و منتقل می کنند ( به قانون چهارم درباره رفتن توجه کنید ) .

حال تصور کنید می خواهیم قوانین کلی پدیده های "رفتن" " خوابیدن " ، آموختن " " رانندگی " و " بیماریهای عفونی " ، را با هم بیان کنیم ، درین صورت قوانین ما چنان کلی از آب در می آیند که عملاً و منطقی جز توضیح واضحات چیز دیگری نخواهند بود . این قوانین ناگزیر ازین قبیل اند که ، هر پدیده دارای مقدمات و علل و عوامل خاصی است . و یا هر پدیده

( ۱ ) - در مکانیک انیشتاین ، جاذبه میدانی است گویا سرعت نور منتقل میشود ، ولی در مکانیک نیوتونی ، بنا بر محاسبات لایپلاس ، جاذبه "آنا" و بی زمان منتشر می شود .

طی مراحل انجام میگیرد، و یا گاهی دوسه پدیده همراه با هم امکان وقوع دارند، و غیره. لازم بتوضیح نیست که این قوانین و روشهای برخاسته از آنها گفتن و ناگفتنشان برای عمل تفاوتی ندارد (۱). اینک اگر تعداد پدیده های مورد کاوش همچنان زیاد شود تا به بی نهایت برسد، یعنی همه پدیده های جهان، در آنصورت میتوان حدس زد که "روش شناخت" برای این توده عظیم و سهمگین حوادث، چه خواهد بود و چه دردی را دوا خواهد کرد.

کوشش من درین بحث اینست که نشان دهم که قوانین این روش های شناخت اولاً چنان عام اند که بی فایده اند و ثانیاً مشتمل بر قوانینسی هستند که بزحمت تعریف صحیح اند، یعنی ابتدا تعاریفی می کنند و بعد همان تعاریف را قوانین می پندارند. پیداست که این قوانین بر اساس همان تعاریف همواره صادق اند. ثالثاً قوانین مزبور صد در صد در حوزه و محیطه یک ایدئولوژی خاص جای میگیرند و مستقیماً از یک بینش مخصوص بر میخیزند و بدین سبب، این روش های شناخت که در اساس جز یک سیستم تعاریف ظریف و مخفی بیش نیستند فقط مجاری انتقال ایدئولوژیهای مفروض هستند که خود را در لابلای آنها پنهان کرده اند و هم بدین سبب، علمی و بی طرف و عینی نیز نیستند و رابعا اصولاً بدنبال کشف و تطبیق اینگونه روش های شناخت عام رفتن کاری عبث و غیر علمی و بیپوده است.

اینک بپردازیم به جزئیات و تشریح نکات فوق: در مورد ادعای عام و کلی و همگانی بودن دیالکتیک، نقل این جمله از ف. انگلس در آنتی دورینگ کفایت می کند، "حالا بالاخره نفی در نفی چیست؟ قانون بسینار عام تکامل، طبیعت، تاریخ و فکر، قانونی که... در جهان حیوانات و گیاهان، در زمین شناسی و ریاضیات، در تاریخ و فلسفه، همه جا صادق است. (آنتی دورینگ، قسمت اول، دیالکتیک، نفی در نفی). در مورد

(۱) - کاملاً امکان دارد که این قوانین کلی را عیارانه چنان بیان کرد و چنان در لفافه های لغوی و تعبیرات ادبی در پیچید که شخص گمان کند واقعا چیزی بدست آورده است. تحلیل آینده ما آزد و شناخت مورد بحث این لفظ بازی و لغت سازی را در عین پوچی و محتوی بخوبی نشان خواهد داد.

عام بودن قوانین "شناخت بر پایه توحید" قوانین عامی که هر پدیده در پیدایش و عمل از آنها پیروی میکند جز این پنج قانون نیستند. (مکتب مبارز شماره ۱۶ بهار ۱۳۵۲ ص ۳۵ و ۳۶) توضیح میدهد که قوانین مزبور پنج اصل پایه اسلام نیز هستند و همچنین "قوانین عامی هستند که تمامی پدیده‌ها بدون استثنا از آنها پیروی میکنند."

\*\*\*\*\*

"قانون نفی در نفی روش شناخت مارکسیستی را می‌شناسیم. نشستن نو بجای کهنه، هر نون نفی کهنه‌می‌است اما این نو نیز روزی کهنه می‌شود و توسط نو دیگری نفی میشود. بدین‌گونه هر حرکت بستر نفی‌های متوالی است. نفی در نفی در نفی . . . . . این است تاروپود این قانون. صحبت منطقی این سخن قابل انکار نیست چرا که حرکت، بر حسب تعریف، چیزی نیست جز نفی در نفی. حرکت وقتی واقع میشود که مرحله قبل جای خود را به مرحله بعد دهد و این جانشینی همچنان ادامه یابد. اگر شیئی در محل نخستین خود همچنان بجای ماند، در سکون است نه در حرکت. بنابراین این قانون نفی در نفی نه یک قانون بلکه یک تعریف است. و البته هر جا حرکت هست این امر هم بنا بر تعریف صادق است. اما ببینیم کارآیی آن در عمل چیست هیچ! چرا که این قانون جز این نمیگوید که هر تحول تحول است، یعنی هر حرکت نفی در نفی است. ازین قانون هرگز نمیتوان دریافت که این مرحله خاص که من در آنم بچه مرحله‌ی بعد خواهد شد. بلکه فقط میگوید این مرحله خاص در حرکت، مرحله دیگری بدنبال دارد. همین. البته این سخن صحیح است که اگر قرار است حرکتی باشد، ماندن درین مرحله خاص با حرکت منافات دارد و باید مرحله بعد درآید ولی باز هم تکرار میکنیم این جز تکرار همان مفهوم حرکت نکته دیگری دربر ندارد. راهنمایی عملی یک قانون درین نیست که بگوید اگر شما حرکت میکنید بدانید که حرکت حرکت است نه سکون. اگر مراحل را پشت سر مینهید بدانید که در یک مرحله نمیانید. راهنمایی عملی قانون درین است که به من نشان دهد که کجای حرکت خاص من، مراحل چگونه اند، و از مرحله قبل چگونه میتوان

مرحله بعد را تعیین کرد (۳- یادداشتها) در اینصورت است که من شناخت از راه و حرکت خود بدست آوردم . وگرنه پهنراز راه افتادن هر متحرکی میدانند که حرکت یعنی نفی هر مرحله و عبور به مرحله بعد . ازین گذشته با این قانون ، هیچ دو حرکتی را نمیتوان از هم تفکیک کرد . اجتماع چه رو به سوسیالیسم رود چه روبرو فئودالیسم ، در هر دو صورت حرکتش نفی در نفی است . این قانون هیچگاه نمیگوید چه راهی را باید رفت فقط میگوید هر راهی را بروی نفی در نفی کردمی . قوانین عام و همه جایی همواره چنیناند که هیچ راهی را بطور خاص مشخص نمیکند و همینست سر بیپهنری آنها در عمل .

قانون نفی در نفی برای شمول و در بر گرفتن همه حوادث جهان چاره بی ندارد جز اینکه همینطور بی کفایت باشد . چرا که اگر کوچکترین کوششی بکار برد تا ازین بیثمری در آید در آنصورت از عمومیت و همهجایی بودن هم میافتد . با قوانین مکانیک میتوان مراحل مختلف مسیر یک متحرک را بدست آورد ولی آن قوانین خاص حرکتهای مکانی اجسام متحرک اند نه مربوط به همه پدیده های عالم . با قوانین زیست شناسی میتوان مراحل رشد یک ارگانیسم را تخمین زد ولی این قوانین فقط مربوط به اجسام زنده اند ، همینکه از حوزه های خاص پا بیرون کردیم و برای همه حرکت ها قانون کلی داریم ، چاره بی نداریم جز اینکه بگوئیم در هر تحول تحول حادث میشود یعنی حالتی به حالت دیگر بدل میشود . چقدر صحیح و چقدر بدر نخورد . ازین گذشته قابل توجه است که این قانون نفی در نفی ، با قانون یا اصل عام حرکت ، که هر دو از قوانین دیالکتیک اند ، رابطه مستقیم دارد . یکی میگوید جهان در حرکت است و دیگری میگوید حرکت یعنی نفی در نفی . تا اینجا معلوم میشود که اولاً این قانون نفی در نفی که به زعم انگلس قانونی جهانی است ، یک تعریف است که بدر عمل هم نمیخورد و ثانیاً این دو قانون ( که بر روی هم ، یک امر بیش نیستند ) ، در واقع نه روش شناخت علمی ، بلکه عین تعلیم مکتباند . فرق است بین یک روش شناخت علمی و عینی که مستقل از ایدئولوژی است با یک سخن که حامل و ناقل تعلیمات یک ایدئولوژی مخصوص ، و متکی به آن است . اگر روشی تنها عمای دست مکتب خاصی بود ،

روش علمی و بیطرف نیست بلکه طریقه‌ی است برای قالبگیری پدیده‌ها بر وفق شناخت خاص آن مکتب. قانون نفی در نفی نسخه دوم (تعبیر دیگر) قانون حرکت است، قانون حرکت بما تعلیم می‌دهد که همه پدیده‌ها در حال حرکت<sup>ند</sup> و هیچ پدیده<sup>ه</sup> ساکن و راکدی در جهان نیست. صرف نظر از صحت درستی و یا نادرستی این تعلیم، این نکته کاملاً آشکار است که این قانون شناخت بما میگوید جهانرا در حرکت ببین. در حالیکه یک روش شناخت علمی کارش دانستن چنین پیش‌داوری‌هایی نیست. کار آن اینست که بگوید برای شناختن جهان و پدیده‌ها ازین راه<sup>ه</sup> "بروتا ببینی به کجا میرسی"، به حرکت میرسی یا به سکون. گفتن اینکه جهان در حرکت است، دادن خود شناخت است نه روش شناخت. تعبیر دیگر اگر قوانین دیاالکتیک روشهای علمی شناخت بودند، در هر ایدئولوژی و مکتبی آنها را میشد به کار گرفت چرا که برتری و هنر علمی بودن یک روش در مستقل بودن آن از بینشها و ایدئولوژیهای افرادی است که آنرا بکار میبرند (سیاد داشتها). اما بعنوان مثال، قوانین دیاالکتیک را نمیتوان در مکتبی بکار گرفت که معتقد بسکون و جمود و انفعال پدیده‌هاست باز هم تکرار میکنیم سخن بر سر صحت و خطای منطقی آموزشهای این یا آن مکتب نیست. سخن بر سر اینست که علمی و بیطرف بودن خواص و مقتضیاتی دارد که در روش شناخت دیاالکتیک نیست. همینکه پایه مکتبی نهادی که قابل بسکون پدیده‌هاست، باروش شناخت دیاالکتیک دیگر بجایی نمیرسی. سر این امر اینست که در اینجا ما در حقیقت با یک مکتب مواجهیم که از طریق روش شناخت خود را به ما و به جهان تحمیل میکند. اگر روش شناخت دیاالکتیک یک روش علمی بیطرف و مستقل از هر ایدئولوژی بود، همه جا و با هر ایدئولوژی آنرا میشد بکار گرفت. از اینجا روشن میشود که چرا بکار گرفتن اینگونه روشهای شناخت، در زمینه یک ایدئولوژی دیگر عقیم و یا تناقض آفرین جلوه میکند. این بخاطر آنست که این روشها در واقع بیطرفی، استقلال و عینیت یک روش علمی را ندارند، بلکه فرزند مستقیم نوعی ایدئولوژی اند و همانرا نشر و تبلیغ میکنند و بهمین جهت با بکار گرفتن آنها در زمینه<sup>ه</sup> یک ایدئولوژی دیگر شخص خود را در رو با یک ایدئولوژی و مکتب دیگر میبیند که ای بسا در تناقض آشکار با

ایدئولوژی اصلی او باشد. اینرا مقایسه کنید، فرضاً با روش علمی ابطال پذیری برای شناخت و ارزیابی علمی نظریه ها، هرکس یا هر ایدئولوژی و بینشی در جهان، میتواند بدون برخورد با تناقض یا بن بست، این روش را در شناخت های علمی خود بکار گیرد. اینست معنای استقلال و بیطرفی یک روش شناخت علمی.

اینک سایر قوانین دیالکتیک را نیز باختصار ارزیابی میکنیم:

قانون گذار از تغییرات کمی به کیفی بماند که در هر تحول ابتدا تغییرات تدریجی انباشته میشود تا در نقطه بی تحول کیفی و ماهیوسی رخ دهد. و البته یک تبصره بر این قانون، خاطر نشان میسازد که مفهومی کیفی، نسبی و متکی به اعتبار شخص است. یعنی پایتنگی در یک حرکت کدام نقطه! تحول کیفی بدانیم، تمام مراحل قبل، تحول کمی محسوب خواهد شد یک توجه کوچک نشان میدهد که این قانون، خصوصاً همراه با تبصره اش، چیزی جز تکرار همان اصل نفی در نفی نیست و درینصورت بهمان بدر نخوری و بی ثمری. چرا که این سخن جز این نمیگوید که رسیدن به هر مرحله بی همواره پس از طی مقدمات و مراحل قبلی است و البته بیش ازین هم نمیگوید و نمیتواند بگوید. زیرا اگر بخواید نوع مقدمات را مشخص کند، در آنصورت خصوصیات بعضی پدیده ها وارد میشوند و قانونرا از همه جایی بودن میاندازند. برای جوشیدن یخ و تبخیر آن، تغییرات کمی لازم است یعنی گرم شدن تدریجی آن تا ۱۰۰ درجه (در شرایط متعارفی) البته اگر ذوب شدن یخ را بعنوان تحول کیفی انتخاب کنیم در آنصورت مراحل قبل از آن تحولات کمی محسوب میشوند. اما برای جوشیدن آب، ذوب شدن یخ نیز خود جزو مراحل کمی است. یعنی هر نقطه را بعنوان تحول کیفی انتخاب کنیم، تمام مراحل قبل از آن، تحولات کمی محسوب میشوند، که طی آنها باعث رسیدن به این نقطه تحول کیفی شده است. این سخن بچه معناست؟ بدینمعنی که در هر حرکت کت برای رسیدن به نقطه بی باید قبلاً نقاطی طی شده باشد. و ایسن سخن البته هیچ نیست جز تعریف حرکت و تعبیر دیگری از آن، و بهر روی از نظر علمی بی اثر. گفتن اینکه رسیدن به نقطه مستلزم طی نقاط دیگری



است صحیح است ولی در عمل راهی نشان نمیدهد. من که بر سر این راه خاَصم ( توجه کنید این راه هر راهی میتواند باشد: در ابتدای يك آزمایش شیمیایی، بر سر حفريك چاه نفت، بر سر حل يك مساله ریاضی، و یاد رآغاز يك حمله چریکی، یا دمان نرود که قانون عام است) میخواهم بدامم برای رسیدن به نقطه منظور خود، چه مراحل را و چگونه باید قبلا طی کنم و این درست همانست که این قانون در باره آن سلاکت است و کلیدی بدست نمیدهد. بعلاوه بر اساس این قانون، نمیتوان معین کرد چه راهی را باید رفت و چه راهی را نباید رفت چون هر کس هر راهی را برود برای رسیدن به مرحله خاصی، مراحل را قبلا طی خواهد کرد چه راه ظلم را برود چه راه عدل را، چه چنگ چریکی کند و چه ضد چریکی، یعنی تفکیک و انتخاب بر اساس این قانون امکان ندارد. اینها همه برای آنست که این قوانین، همگانی شدن خود را ببهای بی اثر شدن بدست آورده اند. برای آنکه همه جا درست درینند، و بهمه چیز بخورند، چنان گلی شده اند که بدرد هیچ چیز نمیخورند. این قوانین همینکه دست ازین جبهه طلبی بردارند (بدنبال آن صاحبان و پیروان آنها) و در حوزه محدودتری فرود آیند و قلمرو فرمانروایی خود را قدری کوچکتر کنند، آنگاه است که از حکومت با کفایت و موثری برخوردار شوند. حالا به عبارت بندی این قانون نیز توجه کنید. گفتیم که گذار از تغییرات کمی به کیفی معنایش جز این نیست که برای رسیدن به مرحله بی، مراحل را باید پشت سر نهاد، یعنی تنها تعبیر است که تفاوت کرده است والا معنا چیزی نیست جز همان معنای تحول. بدین سبب است که میگوئیم که این قوانین، در حقیقت تعبیرها (عبارت بندی ها) ی تازه هستند نه حرفها و قانونها و شناختهای تازه. یعنی بانسان میآموزند که چگونه مقصود خود را با الفاظ دیگر بیان کند، و بتعبیر دیگر اینها نه شناخت عینی و علمی بلکه شناخت ادبی! میدهند (ه- یادداشتها).

قانون تضاد که اصل اصیل و جوهر دیالکتیک است نیز در سایه تو - ضیحات یاد شده، روشن است که روش علمی برای شناخت نیست، بلکه خود شناخت و اعتقاد بنیانی مکتب است. باز هم توجه کنید که آگاهی از اینکه

فلانکس بیمار است باروش تشخیص و رسیدن به این آگاهی کاملاً متفاوت اند، من میتوانم این آگاهی را بشما منتقل کنم و بگویم که فلانی بیمار است در اینصورت خود شناخت و تشخیص را گفته ام نه روش آنرا، همچنین میتوانم بشماروش تشخیص و شناخت بیماری را یاد بدهم. در آنصورت با دانستن روش تشخیص شما هنوز نمیدانید فلانکس مریض است یا نه. سپس از بکار گرفتن روش است که صحت بیماری را کشف خواهید کرد. همینطور اگر گفته شود مبنای هر حرکت در جهان تضاد است و هر پدیده در بطن و متن خود حاوی تضاد است، این عین عقیده مکتب در باره جهان است که منتقل میشود نه روشی علمی برای شناخت جهان. دادن روش علمی این است که به ما بگوئید که آنان چگونه باین عقیده رسیدند که پدیده‌ها در باطن با خود سازش ندارند، یعنی چگونه تضاد در جهان (در همه پدیده‌ها) کشف کردند. در آنصورت ما هم با بکار گرفتن آن روش، خواهیم دریافت که در جهان تضاد هست یا نه، و بطور خلاصه جهان را خواهیم شناخت. باز هم مثال بزنیم: یک ماده شیمیائی خاص را دو گونه میتوان شناخت. یکی اینکه کسیکه قبلاً آنرا شناخته با بگوید چیست و دوم اینکه روشی با بیاموزد که بروفق آن روش بتوان ساختمان آن ماده را پیدا کرد. اگر اولی را گفت فقط شناخت خود را گفته نه روش شناخت را. ولی دومی است که اساسی است یعنی روش علمی بدست میدهد و هر کس با بکار گرفتن آن میتواند به ساختمان آن ماده پی ببرد. (۱)

گفتن اینکه پدیده های عالم مشتمل بر تضادند و تضاد مایه حرکت است، روشی برای شناخت نیست بلکه عین شناخت و برداشت مکتب است. سخن و سئوال در اینجا است که شما خود چگونه و با بکار گرفتن کدام روش علمی بچنین شناختی دست یافته اید. این است آنچه که جایز خالی است و سخنی از آن در میان نیست. پس قانون تضاد نه یک روش شناخت بلکه خود شناخت است (توجه کنید ما در اینجا درباره روشی **Objectivity** روشهای علمی بهمین معناست. یعنی بدست هر کس بدهی و هر کس آنرا بکار برد، همه بنتایج مشابه میرسند. اما روش شناخت هاییکه برای تولیدوی خاصی مبنی هستند فقط بدست همان ایدئولوژی میخند و در حیطه همان مکتب کار برد دارند و بیرون از آن کسی را قادر نخواهد بود

و خطای این تعلیم بحث نمیکنیم، بلکه فقط ارزش آنرا از نظر روش علمی بودن و کار آئی عملی بررسی میکنیم). درینجا هم ملاحظه میشود که بنام روش - شناخت علمی و عینی جهان ( که بالطبع میباید مستقل از هر ایدئولوژی، و بیطرف باشد ) خود ایدئولوژی فروخته و ستانده میشود.

قانون تاثیرات متقابل هم قابل توجه و دقت است. درین قانون گفته میشود که هر پدیده بی اثر پذیر از مجموع پدیده های دیگر و اثر گذار در همه آن پدیده ها است. شکل دیگری ازین قانون این است که در یک مجموعه هر جزء از مجموع اجزاء دیگر تاثیر میپذیرد و در عین حال در مجموع اثر میگذارد. این قانون نیز با عین تعلیم مکتب ( نه روش ) و یا "حمل شیئی بر نفس" (۱) است بدین توضیح: اگر منظور از مجموعه بر حسب تعریف مجموعه هایی باشد که در آنها بین اجزاء رابطه متقابل برقرار است، درین صورت این قانون یک "تکرار" است، زیرا که قانون باین بر میگردد که: "در هر مجموعه بی که بین اجزایش رابطه اثر پذیری و اثر گذاری برقرار است، اجزایش از هم اثر میپذیرند و در هم اثر میگذارند". این مانند آنست که "داری خواب آورد ارونی ست که خواب میآورد". درست و بی هنر اما اگر منظور این باشد که همه مجموعه های که در جهان اند چنین اند، و یا که جهان چنین مجموعه ای است. درین صورت این خود شناختی است که مکتب بدان قائل است و باز هم نه یک روش شناخت یعنی درینجا بما نمیگویند چگونه و از چه راه میتوان رفت تا بتوان دریافت که اجزاء عالم در هم اثر میگذارند یا نه، بلکه فقط میگویند ما فهمید مایم که در هم اثر میگذارند شما هم یاد بگیرید و معتقد شوید!

تا اینجا نشان دادیم که اولاً روش شناخت دیالکتیک، در واقع "روش شناخت" نیست بلکه خود "شناخت" و خود ایدئولوژی است که مکتب طرکسیم بدان معتقد است، و راه بدست آوردنش را هم بما نگفته و نشان نداد است. ثانیاً دو قانون ازین قوانین ( نفی در نفی و گذار از تغییرات کمی به کیفی ) در حقیقت دو تعریف اند و حاوی هیچ نکته اساسی نیستند - میمانند سه قانون دیگر. که سه عقیده ماند و نه سه روش. بدینقرار:

۱- در عالم همه چیز در حرکت است.

(۱) - Tautology

۲- مایه و مسبب حرکت تضاد درونی پدیده هاست .

۳- هرچیز در همه چیز تاثیر میگذارد و از همه چیز تاثیر میپذیرد .

حالا نوبت آنست که نشان دهیم که این سه نظر یا سه تعلیم ، در عمل بکار نمیآیند و همچنان بیکفایت و بیبهرند . و به تعبیر دیگر اگر روشی از آنها برخیزد ، روشی کارآی و راهگشانیست . دلیل این امر آنست که چون این قوانین همه پدیده ها را با ادعای مکش شامل میشوند بنابراین از روی آنها هیچ پدیده را نمیتوان از هم تفکیک کرد و بهمین جهت در سایه آنها ، هیچ جهت و مقصدی را نمیتوان دنبال کرد و سیر هیچ پدیده بی را نمیتوان کشف کرد و بدست آورد . پدیده (الف) را در نظر بگیرید که مطابق قانون اول در حرکت است درینجا فرقی نمیکند که (الف) یکدام طرف برود و چه جهتی بگیرد ، بلکه هرطرف برود و هر راهی در پیش گیرد حرکت کرده است . یعنی قانون اول نمیگوید که ( الف ) چه میشود و یکجا میروند . همینقدر میگوید طوری میشود یعنی برای صدق قانون اول ، لازم نیست که " الف " حتما " ب " بشود ، بلکه کافیست که الف چیز دیگری بشود . ثانیا ( الف ) هرچیز دیگری که بشود ، بعلت تضاد درونی اوست ( قانون دوم ) بنابراین باز هم قانون تضاد نمیگوید الف چه باید بشود ، بلکه فقط میگوید هر طور بشود بعلت تضاد درونی اوست که میشود . ( ۶- یادداشتها ) . ثالثاً بنابر قانون سوم ، حرکت الف هم علت تغییراتی درجهان میشود و هم خود معلول تغییراتی ست . اما این تغییرات کدامند ، قانون نشان نمیدهد از این رو ، وقتی پدیده الف را داشتند باشییم ، این قوانین مجموعا بما میآموزند که بدلائل تغییراتی در بیرون و درون این پدیده ، این پدیده تغییر میکند " مقایسه کنید این نتیجه را با پاسخ آن پزشک بمریض که : " بعلت تغییراتی در درون و بیرون بدن شما ، شما سرتان درد میکند " . ازین صحیح تر و ازین عقیم تر سخن نمیتوان گفت . همواره برای کفایت و کار آئی بودن قدری ریسک لازم است . اگر بخواهیم سخن چنان بگوئیم که در همه موارد ممکنه صدق کند ( و در فرض هم مورد خلافی برای



آن نتوان یافت) ازین بهتر نمیشود.

برای اینکه سخن قدری ازین حالت منتزع و مجرد خارج شود، قدری توضیح لازم است. بسیار شنیده میشود که گاهی گروهی دیگر را متهم میکنند که شما از ادامه دیالکتیکی را مخود غافل و یا عاجز ماندید و یا تضاد اساسی و اصلی فلان پدیده را بدرستی تشخیص ندادید (که از قضا، در میان اتهاماتی که گروههای چپ یکدیگر را بدان محکوم میکنند فراوان دیده میشود). و یا اینکه ملت چین و یا شوروی با پیروی و بکار گرفتن قوانین دیالکتیک از استعمار و بردگی و ستم‌هایی یافتند و امثال آنها.

این سخنان درست بدان میماند که بگوئیم قانون علیت بود که نادرثاً را در هند پیروز کرد یا ناپلئون را در واترلو شکست داد. اگر قانون علیت قانونی عام و همگانی و حاکم بر همه پدیده‌هاست، در آن صورت فرقی نمیکند، چه ناپلئون شکست بخورد و چه پیروز شود، هر دو بعهدہ علیت است. علیت از آن نظر که همگانی و همه جایی است انتخاب و تفکیک نمیکند، هر چه بشود و هر نتیجه‌ی بدست آید زیر سر علیت است. اینست معنای آنکه گفتیم اگر قانونی کلی و همگانی شد بکمک آن انتخاب و تفکیک میسر نیست و جهت پدیده را بسا آن نمیتوان معین کرد. هر چه بکشد و هر چه بشود، از حوزه علیت بیرون رفته‌اید. همچنین است دیالکتیک. اگر با دعای مدعیان اینها قوانین عام همه پدیده‌ها آیند، در آن صورت چین چه برده تر میشد چه آزاد تر، چه شکست میخورد چه پیروز میشد، هیچکدام بدون دخالت و تاثیر مستقیم دیالکتیک نبود. یعنی هر چه بشود، بر طبق قوانین دیالکتیک میشود. آن کدام پدیده است که حادث شود و از سیطره و شمول دیالکتیک بیرون ماند؟ بنابراین چین شکست چین همانقدر بعهدہ دیالکتیک است که برد تر شدنش. همانطور که شکست ناپلئون همانقدر بعهدہ علیت بود که پیرویش (۱) تا کسی خوب نشناسد که قوانین همگانی از انتخاب و تفکیک عاجزند، همچنان فریب عمومیت آنها را خواهد خورد. این توضیحات نشان میدهد که برفیق قوانین همگانی که هیچ پدیده‌ی از آنها مستثنی نباشد، نمیتوان در عمل راهی انتخاب کرد و همین است معنای بیپهنری و نازایی این قوانین در عمل. هر پدیده هر راهی را

(۱) - (۲) یادداشتها

طی کند و بهر سر منزلی برسد همواره ویلاتخلف در دامن این قوانین است. تا اینجا باختصار، نشان دادیم که چگونه قوانین جهانشمول دیا - لکنیک، در عمل بی هنرنده و درین بیبهری، چوب همهجایی بودن خود را میخورند و علاوه نه یک روش علمی بیطرف و مستقل از باورهای قبلی، بلکه عین خود باورها و ایدئولوژی قبلی هستند که در لباس "روش علمی" بفروش میر <sup>سند</sup> بدین نتیجه میرسیم که برای مفید بودن، شرط اصلی، گاستن از ادعاهای بلند است. مشخص کردن دسته‌یی از حوادث و بُعد خاصی ازین دسته حوادث و توضیح قوانین خاص آنها و تعیین ضوابط برای هر دو اینها، اموری هستند که هر روش شناختی که طبعاً عام نیست و بکار همه پدیده هانمی - خورد و درینصورت هم فقط علمی است، میباید بدانها تکیه کند. وگرنه همچنان در پرده پندار کلی باقی ها محجوب خواهد ماند. نشانه یکروش شناخت بدرد خور و مفید حداقل این است که کم ادعا باشد و تکیه زده بر قانونهای ابطال پذیر، مربوط به حوزه خاصی باشد نه حاکم بر همه پدیده های جهان.

~~~~~

اینک میرد ازیم بروش شناخت بر پایه توحید. این روش برای اولین بار هم بعزم دادن راهی برای شناخت همه پدیده های جهان، در مکتب مبارزه شماره ۱۶ سال ۱۳۵۲ پا بعرضه ظهور نهاد. متن مقاله چندان پیچیده و پیرابهام بود که نویسنده و تنی چند از دوستان پس از آن کوشیدند تا آنرا سهل تر و هضم پذیرتر کنند. شکل ساده شده این مقاله، در انتهای کتاب "اصول پایه و ضابطه های حکمت اسلامی" عرضه شد. من درین نوشتار از هر دو این نوشته ها سود جستام و اگر بیشتر به نوشته ساده شده استناد میروم از آن جهت است که خواننده در پیچ و خم اغلاق های لفظی درنماند و راه بجایی بیرد. قضاوت شخصی نگارنده اینست که در متن مقاله اصلی بهیچ روی تعقید معنوی نیست و هرچه ابهام و نارسایی ست از ناحیه لفظ و نگارش است و گرنه اصل مفهوم، چندان دشوار نیست که بذهن و عقل نرسد.

مقاله با مقدمه‌یی شروع میشود. درین مقدمه توضیح داده میشود که

که اولاً روشهای موجود که در علوم انسانی و اقتصاد بکار گرفته میشوند نارسا و ناقص اند و ثانیاً "روش شناخت توحیدی توسط دانشجویان و محققینی در رشته های مختلف علوم، اعم از علوم اجتماعی، انسانی و یا علوم دقیقه (تجربی) بکار گرفته شده و همه جا از آزمون پیروز برآمده است این اولین هشدار است که بخواننده داده میشود تا بداند که روش مزبور همهجایی و همگانی است و علمی از علوم پدید آمده بی از پدیده هانیست که از سیطره عام و شامل آن بیرون مانده باشد.

ما نقد خود برین طرز تفکر و اینگونه قوانین قبلاً نوشته ایم و اینک نیازی بتکرار نمی بینیم. خواننده از همین جا باید بداند که باروشی مفید و کارآ مواجه نیست و با کلیدی سروکار دارد که همچون هواپیمه قفلها میخورد ولی هیچ قفل را باز نمیکند. یکایک قوانین این روش را خوانند میتوانند، بهمان طریق که در مورد قوانین دیالکتیک گذشت، نقد و تحلیل کند و با توجه به عام و همگانی بودن آنها، بی اثری آنها را در عمل بخوبی دریابد. در ضمن توضیحات آتی، این نکات باز هم روشنتر خواهد شد. نکته جالبتر و مهمتری که در مورد این روش هست این است که بنا بر ادعای نویسنده نه تنها قوانین پنجگانه این روش قوانین عام همه پدیده ها هستند بلکه تنها قوانین عام پدیده ها هم هستند. یعنی که فقط پنج قانون عام برای همه پدیده ها وجود دارد و آنها هم همین پنج قانون روش شناخت توحیدی هستند. این ادعای بسیار بزرگی است، در روش دیالکتیک ما با این انحصار طلبی مواجه نبودیم و حداقل نگارنده جایی برخورد نکرده است که دیالکتیسی مدعی شود که قوانین عام جهانی فقط قوانین اند و لاغیر، و لاغیر. اما در جملهای از مقاله فوق الذکر این ادعا با وضوح تمام دیده میشود که: "قوانین عامی که هر پدیده در پیدایش و عمل از آنها پیروی میکند جز این پنج قانون نیستند."

جای سؤال است که قانون علیت، قانون عینیت (اصل هویت منطقی)، قانون امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین چگونه قوانینی هستند؟ آیا اینها قوانین عام همه پدیده هانیستند؟ و آیا جز با قبول قانون عدم تناقض

میتوان به توحید و امثال آن دل بست؟ اگر هر شیئی با نقیض خود قابل جمع باشد در آن صورت داشتن توحید هم باند داشتن آن و بکار بردن روش توحید با نبردن آن مساویند. آیا جز با قبول اصل علیت بعنوان قانون عام پدیده‌ها میتوان روش شناخت توحید را بکار برد؟ اگر علیت قانون عام نباشد ( که لابد بنا بر انحصار قوانین عام در اصول پنجگانه روش توحید، قانون عامی نیست) در آن صورت چگونه میتوان اطمینان داشت که پدیده‌ی به معاد می‌رسد و اصولاً چرا نظمی و حسابی در کار باشد؟ اینها نکات بسیار ساده و ابتدائی است که اندکی توجه به آنها نشان میدهد که در آن ادعای سهمگین انحصار جویانه، چه مایه تسامح و تغافل بکار رفته است.

#### اما خود قوانین :

هر پدیده‌ی در حالت طبیعی عبارتست از یک مجموعه پویا، یک منظومه متشکل از اجزاء متفاوت (توحید). این مجموعه دائماً در حال حرکت است (بعثت). این حرکت معلول میل ادغام‌پذیری و ترکیب‌پذیری اجزاء سازنده پدیده‌هاست. این میل خود معلول نیروی محرکه‌ی ست که پدیده آنها را در خود ایجاد میکند یا از خارج دریافت میدارد. برآیند نیروهای محرکه‌هاست که پدیده را جلو میرانند (امامت). پدیده در مسیر طبیعی خود بر خطی حرکت میکند که وحدت و یگانگی تر شدن هویتش بیشتر شود و این در صورتی است که توازن و تعادل بین اجزایش هر چه بیشتر محفوظ ماند (عدالت) و بالاخره این حرکت سر منزل و مقصدی دارد که بدان میرسد (معاد).

این صورت بسیار خلاصه و فشرده‌ی است از قوانین پنجگانه روش توحید با اقتباس از ضمیمه اصول پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی " اینک این ضمیمه را از مقاله اصلی اقتباس میکنیم (ص ۱۸. مکتب مبارز شماره ۱۶) :

"مثلاً تخم مرغ مجموعه‌ی است. این تخم مرغ با اجزاء محیط مجموعه"

"مناسب میدهد و حرکت درین مجموعه در مسیر عدل بسوی جوجه شدن است"

"اگر عناصر مجموعه با عناصر محیطی که حرکت در آن صورت میگیرد مجموعه مناسب"

"ندهد و توحید مناسب پیدا نکند، تخم مرغ هرگز جوجه نخواهد شد. اگر"



" یکی از عناصر رابطه نسبیت و فعالیت را با عناصر دیگر مجموعه از دست بدست  
 " هد ، تخم مرغ در مجموعه‌ای که با محیط میسازد در جهت گندیدن حرکت  
 " خواهد کرد . این حرکت در جهت بیگانه شدن از خود همواره نتیجه دو  
 " جریان است: جریان تجربه و تلاشی تضاد و جریان اجتماع ترکیب. این دو  
 " جریان با هم انجام میگیرند . مثلا جریان تلاشی اقتصاد ایران با جریان  
 " ادغام اجزا آن در اقتصاد مسلط یک جریانیند . در هر مجموعه‌ای تضاد  
 " بمعنای تعدد هویت‌های در ستیز و همی پیدا میشود که در مجموعه ،  
 " اجزا" رابطه نسبیت و فعالیت را نسبت بیکدیگر از دست میدهند . جز" یا  
 " اجزائی از مجموعه ، مورد بحث با مجموعه اجزا" مجموعه دیگر روابط برقرار  
 " میکنند و هویت‌های نسبتا متمایزی میسازند دارای ظرفیت ادغام و در  
 " نتیجه به کانون تراکم قوا بدل میشوند . ازین بیعد جهت حرکت توحید  
 " و مسیر حرکت خط عدالت نیست. پدیده به دو یا چند مجموعه تجزیه  
 " میشود و در صورت وجود وحدت زمان و مکان و . . . . . به هویت‌های  
 " متضاد و در ستیز بدل میشوند . . . . . "

این مثال بخوبی نشان میدهد که معنای قوانین و طرز پیاده کردن  
 آنها چیستند : تخم مرغ یک مجموعه است ( توحید ) . با اجزا" محیط خود  
 هم ( حرارت و غیره ) یک مجموعه میدهد ( با هم توحید ) و حرکت میکند و  
 ریزش میبرد ( بعثت ) این رشد فقط در یک صورت به جوجه شدن منتهی  
 میشود و آن در صورتی است که حرکت تخم مرغ بر مسیر عدالت باشد و گرنه  
 امکان رفتن از بیراهه‌هایی هست که تخم مرغ را بگندیدن بکشد . بنابراین  
 عدالت مسیر حرکت تخم مرغ در جهت جوجه شدن است . و سرانجام جوجه  
 میشود ( معاد ) . در بنامیسم داخلی تخم مرغ و آنچه آنرا به حرکت و رشد  
 میکشاند مجموعا همان اند که ( امامت ) نام دارند .

در ضمیمه اصل پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی " بدن انسان یعنی  
 مثال ذکر شده است که مجموعه‌ای است متشکل از اجزا" مختلف ( معده ، ریه  
 قلب ، مغز و . . . ) تمام این اندام‌ها با هم در رابطه اکمال متقابل اند  
 و مجموعا یک هویت میدهند بنام بدن انسان ( توحید ) . این مجموعه در حر  
 کت

رورو به رشد و تکامل می‌رود (بعثت) . کارمایه این حرکت غذا و هوا . . . .  
 است که ادامه حیات بدن را ممکن می‌سازد (امامت) . تا وقتی کیفیت ادغام  
 پذیری اندام‌ها توسط عنصری خارجی آشفته نشده، بدن و حرکتش در خط  
 عدالت است. اما همینکه میکربی بعنوان عنصری خارجی در بدن داخل  
 شود، " بدن هویت توحیدی خود را از دست می‌دهد و دچار تضاد میگردد  
 . روابط اندام‌ها بهم می‌خورند و ادامه حیات بخطر می‌افتد . در صورت  
 دفع میکرب بدن به مسیر فطری و طبیعی خود باز میگردد و الا به مرگ و  
 نابودی محکوم میشود .

از مثالها و بحث‌های فوق دو سؤال بطور جدی مطرح میشود.  
 یکی اینکه پدیده به چه می‌گوئیم . دوم اینکه آیا پدیده بی میتوان یافت  
 که از قوانین پنجگانه فوق پیروی نکند . پاسخ سؤال دوم بسیار روشن است  
 و نویسنده مقاله در حقیقت خود آنرا جواب گفته است: بلی برای پدیده  
 ها وقتی میرسد که از مسیر عدالت خارج شوند، هویت توحیدی خود را از  
 دست بدهند و از خود بیگانه شوند .

تخم مرغ در گندیدن و بدن در بیماری، چنین مجموعه هائمی  
 هستند که در آنها بنا بنقل فوق "ازین بیعد جهت حرکت توحید و مسیر  
 حرکت خط عدالت نیست" . این تناقض گویی صریح در اولین عرضه یک روش  
 بسیار تعجب انگیز است. از طرفی درصد روئیل مقاله مدعی میشود که  
 این قوانین، و فقط این قوانین، همه پدیده‌ها را شامل میشوند و همه  
 دنیا و مافیها تحت سیطره آنهاست و از طرفی در متن مقاله خود اعتراف  
 میکنیم که تخم مرغ وقتی می‌گردد پدیده بیست که نه توحیدی است و نه عدالتی  
 اگر گندیدن تخم مرغ پدیده است، آنها باید همچون پدیده‌های دیگر  
 و بحکم تبعیت از قوانین عام و انحصاری روش توحید، مسیر عدالت و  
 جهت توحید باشد و اگر پدیده نیست پس چیست؟ تنها جوابی که بنظر  
 میرسد این است که پدیده را چنان تعریف کنیم که قوانین ما در آن صادق  
 افتد یعنی بگوئیم پدیده بر حسب تعریف آن مجموعه‌ی است که اصول پنجگانه  
 روش توحید در آن صدق کند . این راه حل خوبی است ولی متأسفانه جز

به‌زینه<sup>۱</sup> بی شعر کردن قانون بدست نیامده است. زیرا بازگشت مساله بدین است که: اصول پنجگانه روش توحید در همه پدیده ها صادق اند. سؤال: پدیده چیست؟ مجموعه هایی که این اصول در آنها صادق اند. و علیهذا نتیجه میشود که اصول پنجگانه روش توحید در مجموعه هایی صادق اند که در آن مجموعه ها صادق اند! و این بهمان نحو است که دروهای خواب آوردار و هابی هستند که خواب میآورند. یا باید پذیرفت که اصول روش توحید عام نیستند و باعتراف نویسنده و مدع روش، مواردی ( و فراوان هم) هست که از آن اصول سر پیچی کنند و یا باید پدیده را چنان تعریف کرد که به عمومیت قانون لطمه نزند ولی قوانین را به تعاریفی بی ثمر بدل سازد. این است - سر نوست بسیار غم انگیز این روش در اولین قدم تطبیق.

در حقیقت راه حل فوق ( تبدیل قوانین به تعاریف) روشی است که خود نویسنده پیشنهاد کرده است و بدون توجه باینکه این راه حل، فسی الواقع راه منحل کردن روش است، آنرا از دستاوردهای با ارزش و مغتنم این روش توحیدی دانسته است. در انتهای مقاله ( صفحه ۳۶) مینویسد:

" در عین حال ما باید در حستن از قوانین عمومی، تعریفی از پدیده امر"

" واقع بدست داریم که بنوبه خود تعریفی نو، جامع و مانع است. خواننده"

" از این پس میداند که هم پدیده مجموعهیی است که ساختنی و نظامی دارد و"

" میل ترکیب دارد و پویاست و در حرکت جبهتی و مسیری را اتخاذ میکند و"

" این حرکت سرانجام ها و مقصد هایی دارد."

می بینید که وقتی نویسنده در ابتدای مقاله مینویسد که توحید بلا چهار اصل دیگر قوانین عام و مطاع تمامی پدیده ها هستند، منظورش پدیده هایی است که بنا بتعریف ساختنی و نظامی و ادغامی و پویایی و حرکتی و جبهتی و سرانجامی دارند. یعنی اصول توحید و بعثت و عدالت و امامت و معاد در اموری صادقند که آن امور، توحید و بعثت و عدالت و امامت و معاد دارند. از این بهتر قانون عام دادن نمیشود ( ضمناً پاسخ سؤال اول هم ازینجا معلوم میشود).

(۱) - باید باز هم تأکید و گوشزد کرد که منظور از قوانین عام قوانین همه جایی و غیرگزینشی است. منظور هرگونه قانون کلی نیست. قوانین علمی در عین اینکه کلی اند گزینشی هم هستند و برای هموجوه پدیده ها نیستند و بدین سبب هم

اما هنوز میتوان ازین اصول دفاع کرد تیر ترکش مدافعین هنوز پایان نکرفته است. میتوان مدعی شد که اصول فوق همچنان اصول عام همه پدیده هاینده تناقض کوی مزبور را هم حذف میکنیم و آنرا سهواً <sup>لظم</sup> میانگاریم و عمومیت اصول فوق را از دست نمیدهم. حتی تخم مرغ هم که میکند بالاخره با مجموعه‌ی هویت وحدت داده و نسبت به معاد خودش ( یعنی گندیدن ) در مسیر عدالت است. بسیار خوب. از یک قانون عام جز این هم انتظار نمیروید باید در آن استثنا نباشد و بگونه فوق ما راه استثنا را هم بستیم. اما ببینیم چه بدست آورده ایم. آیا این قوانین یا این عمومیتشان کاری از آنها ساختاست ؟ نه. چرا که درینصورت هرچه در عالم واقع شود توحیدی و عدالتی است و بسا این قوانین عام هیچ دو پدیده را نمیتوان از هم تفکیک کرد و هیچ راهی را در عمل نمیتوان بطور خاص تعقیب و انتخاب کرد. زیرا هر راهی را انتخاب کنیم بنا بر قوانین جهانمطاع راه توحید و عدالت است. چه تخم مرغ بگردد چه جوجه شود، چه اجتماع فاسد شود چه روه صلاح رود همه پدیده های هستند در خط عدالت و توحید. چرا نباشند؟

قوانین فوق که فقط برای پدیده های خاص نیست، برای همه پدیده هاست. من که بر سر این راه ایستاده‌ام کدام راه را بروم توحیدی نیست؟ هیچ راهی. چون هر راهی بروم در جهت توحید و عدالت است. و ازین نظر هیچ راهی بر راه دیگر مزیت ندارد. این قوانین که وضعشان و ابداعشان بخاطر راهنمایی " بود ببینید که درست از همین ناحیه چقدر عاجزند و هیچ راهی پیش پای کسی نمی‌نهند.

از آنطرف، توجه کنید که چگونه ذائقه های شخصی و سلیقه های بشری، این قوانین عام و جهانمطاع را ببا آنچه گرفته است. تخم مرغ، وقتی در مسیر عدالت است که جوجه شود و وقتی خارج از عدالت است که بگردد. یعنی جوجه را که ما ( بعنوان بشرهای غذا دوست ) می‌پسندیم، مسیرش را

ابطال پذیرند. قوانینی که مدعی صدق و کاربرد در همه پدیده ها و همه وجوه آنها هستند، قوانینی اند که ما آنها را عام و همه جایی و یا متافیزیکی میخوانیم. قوانین دیاکتیک و روش شناخت توحید چنین اند. انکار ما فقط ناظر بسه اینگونه قوانین روشهای شناخت است، نه هر قانون و روش شناختی.

هم عدالت تلقی میکنیم و گدیدن تخم مرغ را چون برای ما ضرر است و —  
 بپوش ناخوشایند است، مسیرش را خارج از عدالت میدانیم .  
 کدام روش علمی و بیطرف است که چنین طرفدار ذائقه و سلیقه شخص  
 خاصی باشد؟ کمترین حسن و هنر روشهای علمی این است که کمک کند تا  
 ذائقه این و آنرا بکنار نهیم و واقع را در متن واقعیت ، و برکنار از بسند  
 و ناپسند اشخاص بررسی کنیم . هرگز شنیدهاید که برای یک شیعیان ،  
 جوجه شدن تخم مرغ با گدیدنش فرقی داشته باشد؟ هر دو واکنشهایی  
 شیمیایی هستند و از نظر شیمیایی بودن تفاوتی ندارند . همچنانکه ترش  
 شدن شیر ، با ماست شدنش ، بلحاظ شیمیایی هیچیک عادلانه تراز —  
 دیگری نیست . اما بطن قوی ، از آنجا که گدیدن تخم مرغ ، در روش  
 حاضر ، بر خط عدالت نیست ، لاجرم ترش شدن شیر هم نباید توحیدی و  
 عدالتی تلقی گردد . اما اگر شیر ماست شود ، بر خط توحید و عدالت  
 سیر کرده است . ازین بیشتر نمیتوان غیر علمی بود . و ازین بهتر نمیتوان  
 سلیقه ها و پسند های شخصی را در ارزیابی پدیده ها دخالت داد .  
 اما نکته بعد اینکه این اصول نیز ، همانند قوانین دیالکتیک  
 تعبیر های تازه هستند از مسائل کهنه . یعنی شناخت نوی عرضه نکردماند  
 بلکه سخنان قدیم را در قالب عبارات نو آورده اند . کلمات توحید و معشت  
 ( نبوت از روی مصلحت انتخاب نشده است والا اگر نظریه اصول اسلامی بود  
 لاجرم نبوت شایسته ترمینمود ) ، عدل ، امامت و معاد همه نشان میدهند  
 که چه اصراری بر قالب های ادبی جدید بوده است .  
 بعلاوه احداث مقوله نوی بنام " امامت " کاملاً غیر ضروری ، و فقط  
 برای همگامی و همسانی با اصول پنجگانه اعتقادی اسلام است . آنچه را در  
 این روش بنام " امام " مینامیم ، کاملاً و بطور مساوی میتوان جزئی از مجموعه  
 دانست نه پییزی در کنار آن و امام آن . غذا و هوا و دینامیسم داخلی  
 انسان که امامت میکنند تا بدن رشد کند ، چه لزومی دارد آنها را صفت  
 و نام خاصی بدهیم و منصب " امامت " را بدانها تفویض کنیم . تمام بدن  
 بعلاوه غذا و هوا را میتوان یک مجموعه دانست که مجموعاً بعثت میکنند و

حرکت دارند . به عناصری خاص نام "امام" دادن ، هیچ نیست مگر برای تطبیق نام های اصول اعتقادی بر این روش توحیدی . ارگانیک بودن یک مجموعه را توحیدی خواندن ، یا سرانجام آنرا معاد گفتن و یا تحولاتش را بعثت نام نهادن ، کاری جز نامگذاری بیش نیست . مجموعه‌ی کوه تحولاتی میکند و هر لحظه در نقطه‌ی و مرحله‌ی بی‌ست بنا بناگذاری جدید پدیده‌ی بی‌توحیدی است که بعثت دارد و رویه معاد است .

بخاطر روشن شدن این نکته که شناخت های روش توحید جز نامگذاری بیش نیستند و بهمین دلیل هم ابتدا<sup>۱</sup> شخص را می‌فریبند و همه جایی و همگانی بودن خود را نشان میدهند ، مساله را بیشتر بسط میدهم .

در ضمیمه "اصول پایه و ضابطه های حکومت اسلامی" ، یکی از مثالهای علمی که برای تطبیق روش شناخت توحیدی آورده شده بقرار زیرست ( صفحه ۳ مثال ۲ ) :

" یک پدیده<sup>۲</sup> شیمیائی مثلا HCl را در نظر بگیرید . پدیده بی‌ست متشکل از دو جز<sup>۳</sup> Cl و H که نسبت بیگدیگر میل ترکیبی دارند . H<sup>+</sup> با بار مثبت و Cl<sup>-</sup> با بار الکتریکی منفی یکدیگر را جذب نموده و الکترون با اشتراک میگذارند و مجموعه<sup>۴</sup> HCl را میسازند . در تکوین و موجودیت این پدیده نیروی محرکه در درون پدیده تولید میگردد . به عبارت دیگر آنچه که میل ترکیبی بین H و Cl را باعث میشود نوع ساخت و عنصر H و Cl است . احیاناً اگر کاتالیزاتوری برای ترکیب بکار رود آن نیز بخشی از کار پایه و نیروی محرکه را در تکوین پدیده تشکیل میدهد . تا زمانیکه یکی از عناصر تشکیل دهنده<sup>۵</sup> پدیده<sup>۶</sup> HCl با عناصری خارجی یک مجموعه دیگری ندهد پدیده بر هویت خود باقی میماند . اگر مثلا Co را به این مجموعه نزدیک کنیم چون میل ترکیب Cl با کلسیم بیشتر از میل ترکیبی Cl با تیتروژن است پدیده HCl متلاشی شده و هویت یگانه خود را از دست میدهد و جزئی از آن ، یعنی Cl با یک عنصر خارجی - Co - مجموعه جدیدی میسازد

توجه می‌کند که تا وقتی کلروئید روزن داشته باشیم، شناخت توحیدی — روی هیچ‌گاره است و بهیچ روی هیچ چیز بمانمی‌گوید. یعنی مشخص نمی‌کند که این دو چه راهی را پیش خواهد گرفت و یکجا خواهند رسید. همینکه آیند و ، ا خود و یا بکمک کاتالیزوری ترکیب شدند ، آنگاه شناخت توحیدی فرا میرسد و برای نامگذاری آماده می‌شود. می‌گوید آند و تا که با هم ترکیب شدند یعنی با هم هویت واحد دارند. ساختمانشان و کاتالیزورهم مجموعاً " امامت " کردند. حالا کسیم را به مجموعه نزدیک می‌کنیم. باز هم شناخت توحیدی هیچ ندارد که بگوید صبر میکند تا ببیند شیمی چه نظر می‌دهد ، اگر کسیم با ترکیب شد ، آنگاه می‌گوید که بلی پدیده HCl تلاشی شده و هویت یگانه خود را از دست داد. اگر کسیم با Cl ترکیب نشد ، می‌گوید ادغام پذیری اجزاء زیاد بوده و کسیم آنها را از هم تلاشی نکرده است. یعنی ما همیشه از عقب فرا میرسیم و علاج واقعه پس از وقوع می‌کنیم. قبلاً می‌گفتیم کلروئید روزن با هم ترکیب میشوند و کسیم با Cl نمک می‌دهد ، حالا اسم‌ها را اسلامی تر ! کرده ایم: کلروئید روزن بعثت می‌کنند تا به توحید برسند .

جز آنچه شیمی قبلاً می‌گفت، و جز نام‌های جدید برای همان حر — فهای قدیم علم شیمی ، چه نکته نوی به شناخت و آگاهی ما افزوده شده است ؟ ترکیب را توحید نام کردن ، و ساختمان و میل ترکیبی را " امام " گفتن چه گرهی را می‌کناید و چه نور تازه‌ی برین مساله کهنه می‌افکند ؟

اینک بر اساس همین روش می‌خواهیم تحلیل کنیم پدیده اسید پاراتولوئن سولفونیک  $\text{CH}_3-\text{C}_6\text{H}_4-\text{SO}_3\text{H}$  و عنصر " و اناد یوم " را . آیا آیند و با هم یک هویت توحیدی می‌دهند ؟ در انصورت امام یا نیروی محرکه کدام است ؟ آن چیست که آیند و را از خط عدالت منحرف کند و هویت یگانه شانرا باز ستاند ؟ معادشان چیست ؟ یعنی در صورت حرکت با هم و دادن مجموعه یکجا میرسند و بچه تبدیل میشوند ؟ روش توحیدی با کمال تحیر ، همچنان این سئوالها را مینگرد و دست بردست میساید . همه چیز را ابتداءً از شیمی میپرسد . اگر شیمی گفت که آیند و با هم ترکیب نمی‌شوند ، روش توحیدی فوراً " کلمه را عوض میکند و می‌گوید " یعنی با هم هویت توحیدی نمیدهند " ، اگر

شیعی گفت که ترکیب میشوند آنگاه روش توحیدی مارك " هویت توحیدی " بسر آنها میزند و . . . .

مثال بالا از آنجهت بود که نشان دهد که وقتی با پدیده می نـو مواجه شدیم . چگونه این روشها از کثرین راهنمایی عاجزند ، و در همان اولین قدم در میمانند ، و فقط پس از کشف مساله ، تنها هنرشان این است که به مطلبی که حل شده و گذشته و روشن شده ، نام های دیگر بدهند . این نقد عینا در شناخت های دیالکتیکی نیز صادق است و آن قوانین نیز کاری جز این نمیکنند . پیدا است که بدین طریق همه پدیده های عالم را میتوان تفسیر کرد و همه علوم را میتوان بهره مند ساخت ! بدین جملات از مقاله اصلی توجه کنید .

"خواننده" این متن اگر دانشجویست میتواند این نظام را در جستجوی علمی خود بکار گیرد . خواهد دید که پرده های ابهام از پیش چشمانش بکار خواهد رفت و منظر بینش علمین گسترده و گسترده تر خواهد گشت . . . . . !"

مثال بدن و بیماری نیز که قبلا در این بحث ذکر شد از همین قبیل است . بدن تا وقتی خوب کار میکند و سالم است ، روش توحیدی میگوید که هر هویت یگانه توحیدی خود مستقر است . همینکه عنصری از خارج وارد بدن شد روش توحیدی هیچ نمیگوید . می نشیند تا ببیند بدن مریض میشود یا نه . اگر مریض شد آنگاه نظر میدهد که بدن از هویت توحیدی خود بیگانه شده (یعنی مریض شده ) ، و اگر نشد ، نظر میدهد که عنصر خارجی هویت توحیدی بدـنـنـرا از زمین نبرده ، چون ادغام پذیری اندام ها در برابر نفوذ او ، مقاومت کرده . یعنی ما صبر میکنیم تا ببینیم چه میشود . آنگاه بر آن مهر و مـاـرک مینهمیم ، همین . این نوع تحلیل ، داستان آن پزشک حاذق و عیار را بخاطر میآورد که برای کسی پیش بینی کرده بود که به مرض مهلکی میمیرد . هرگاه که وی مریض میشد و بعد خوب میشد ، میگفت معلوم میشود مرض مهلك نبوده و وقتی مریض شد و مرد ، او مدعی شد که درایت و پیش بینی درست بوده . چون حالا که او مرده معلوم میشود مرض مهلك بوده . بدینگونه است که میتوان سخن بی ارزشی گفت که همه جا درست درآید و در عین حال



هیچ جا بدر نخورد .

آقای موسوی ، برای تضمین درستی این روش ، آزمونرا شاهد می‌آورد ( صفحه ۳۵ ) . اگر خواننده به مباحث سابق ما بخوبی آشنا باشد ، ارزش این نوع ضمانت را بخوبی می‌شناسد . بهمین مثال طبیب زیرک توجه کنید که سخنر همه جا از آزمون پیروز بر می‌آید . بسهولت میتوان قوانینی پیشنهاد کرد که همه جا و با همه چیز جور در آیند . تعاریف همواره همینگونه اند . حصرهای منطقی ، سیستمهای نامگذاری تکرارها و توتولوژیها همیشه همینطورند . این هنریک قانون روش آفرین نیست که بهمه چیز بخورد ، بلکه عیب و ضعف اساسی آنست . برای مفید بودن ، باید خطر کرد . نسبی گرای علمی ، که سرپوشی برای آسیب ناپذیر کردن قانون از انتقاد های مفروض و محتمل است ، البته که بُرد سخن رابه فراخنا و درازای عالم ، توسعه میدهد اما اثرش را در همان نقطه نخستین محو میکند .

روشهای نامگذاری که همه چیز را ، آنهم پس از وقوع واقعه ، نامهای جدید بدهند البته بهمه چیز میخورند و همه جا در امتحان موفق اند . ( ۱۰ ) .

( ۱ ) - فیلسوفی در مجله **Monist** مقاله بی نوشته بود و بر آن کوشیده بود تا همه امور عالم را بر بنای عشق توجیه کند . یعنی نوعی شناخت "عشقی" از جهان بدهد قوانین سیارات ، ترکیب های شیمیائی ، حرکات الکترونها بدور پروتون و نظایر آنها خوب با این شناخت وفق میدادند . این نظر همه جا پیروز بود . فیلسوف دیگری ( **Hempel** ) ، نظر ویرا نقد کرده بود ، به طنز و تنقید پیشنهاد کرده بود که بنای حرکات و امور عالم را نفرت میباید دانست . زیرا نزدیک شدن دو چیز یاد و کس بهم همواره بر اساس عشق و محبت نیست بلکه میتواند بود که از راه کین تیزی و انتقام باشد . سیارا که اینهمه شتابان و بی آرام بدور خورشید میگردند نه بخاطر عشق آنها به خورشید است ، بلکه از سر کینه و تنفر است و در جستجوی آنند که وقتی راهی بیابند و بخورشند برسند و او را از میان بردارند . ترکیبات شیمیایی نیز بر همین اساس قابل تفسیرند . دو چیز که با هم ترکیب میشوند بخاطر ←

بی آنها هیچکدام ارزش روش را تضمین نمیکنند . برای مفید بودن ، با همه محدود و ابطال پذیر بود .

نکتهایی که بدین بحث میباید افزود این است که بنا بگفته جناب آقای موسوی "خواننده هرکس هست و هر عقیده‌ی دارد میتواند این روش را در هر رشته علمی که میخواهد بکار برد و نتایج حاصله را با نتایج حاصله از بکار برد روشهای دیگر مطالعه کند ." ( مکتب مبارز شماره ۱۶ صفحه ۳۵ ) . توضیحات گذشته ما ، در باره روش دیالکتیک ، عینا در اینجا نیز صادق است . یعنی این روش ها ، نه روش بلکه خود شناخت اند . و هیچگاه یک شناخت را در عرصه شناخت دیگر نمیتوان ، بدون برخورد با تناقض بکار گرفت .

بنابر این خواننده باید ابتدا هم عقیده با نویسنده روش باشد تا روش او را بکار گیرد ( که تازه جز نامگذاری پیش نیست ) و گرنه راه بجایی نخواهد برد .

نکته اساسی در همین جاست . این روش ها مستقل از ایدئولوژی ( علمی و بیطرف ) نیستند و فقط عصبی دست مکتب خاصی هستند . گجا و چگونه چنین روشی را میتوان همچون یک روش علمی بیطرف و آزاد عرضه کرد و

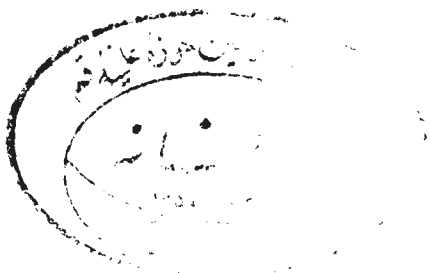
---

اینست که با هم نزاع کنند و در مناظره یکی دیگری را مغلوب کند ، و هکذا در سایر موارد . بنظر صاحب نظری دیگر مبنای امور را " ازدواج " نیسز میتوان قرارداد . خورشید خود دارای نه همسر است و زمین یک همسر بیش ندارد ( ماه ) و مشتری ۴ همسر دارد . الکترون همسر دلباخته پروتون است و در دل اتم ( که خانه آنهاست ) همراه شوهر است . مواد شیمیائی نیز در ترکیب ، ازدواج میکنند ، و در تجزیه از هم طلاق میگیرند و . . . . . همه این شناختهای عشقی ، و نفرتی و ازدواجی و امثال آنها . همواره از همه آزمونها پیروز بر میآیند یعنی هر چیز و هر پدیده را بکمک آنها میتوان نامگذاری کرد و مارک نهاد چه بگویی اشیا با هم توحید دارند چه بگویی تضاد دارند چنه عشق چه نفرت هممیکست . یعنی یک چیز را نام های مختلف نهاده بی و ازینجا نباید فریفته شد که شناخت نوی بدست آورد مایم . بقول مولانا :  
اختلاف خلق از نام اوقات چون بمعنا رفت آرام اوقات

بگر گرفت؟

شناختی که پیشاپیش تصمیم گرفته است که معاد ی هست و برای هر پدیده یی ، بنحوی در جایی ، معاد ی جستجو میکند و نقطه یی را " معاد " مینامد ، کجا با مکتبی که مطلقا به علل غایی عقیده ندارد ، هماهنگ است؟ ریشهٔ مساله در همین جاست که این شناختها ، نه روش بلکه خسود شناخت اند . و در عین اینکه بعلت عام و همه جایی بودن بی ثمر و بی هنزند ، حامل و ناقل ایدئولوژی خاص نیز هستند . یعنی در عین بیپهنری ، بیطرف نیستند . تامل بیشتر درین مورد بعهدده خواننده است .

در خاتمه ، بگمان نگارنده ، اگر بناست بر برخوردی علمی با پدیده ها ( و اسلام و قرآن ) بشود ، باید از اینگونه شناختها و قوانین ابطال ناپذیر و غیر علمی و همه جایی احتراز شود . باید مشخص کرد چه پدیده ها و چه ابعادی از آن پدیده هارا میخواستیم بشناسیم ( انتخاب ) و نیز باید معین کرد که در چه صورت و با مشاهده چه پدیده ای حاضر به پس گرفتن قوانین خود هستیم . ( ابطال پذیری ) ازین نوع جاه طلبی های علمی ( که به بسی علمی منتهی میشود ) باید آگاهانه اجتناب کرد . هیچ قانون عام و جهانی که بر همه پدیده ها حاکم باشد در عمل راهنما نخواهد بود . اولیــــــــــــــن قدم در راه شناخت بخاطر توفیق در عمل ، اینست که ذهن را از اینگونه شناختهای بیکرانه ، پهلاییم و فریب همگانی و عام و جامع بودن آنها را نخوریم . شناختهایی مفید و موثر و راهگشایند که مربوط به حوزه پدیده های مشخص و مبتنی بر قوانین ابطال پذیر و توجیه ناپذیر باشنند .



### یادداشتها

۱- تمیز تجربی نادرستی يك قانون علمی، ویا "ابطال پذیری" همانستکه در زبانهای فرنگی - فالسیفایبیلیتی\* - یا - رفیوتبیلیتی\*\* - گفته میشود. مسأله یی که ازابتدای قرن بیستم میلادی ببعده شدت ووسعت در فلسفه علم طرح شده بود این بود که مرز میان "علم" و "غیرعلم" چیست. چگونه میتوان مدعی شد که سخنی علمیست ویا علمی نیست. عموم پوزیتیویست ها (پیروان مکتب تحصلی) وپوزیتیویست های منطقی، برین نکته متفق بودند که قضایا و قوانینی علمی هستند که بطریق تجربی اثبات پذیر باشند. اصل احقاق پذیرایی، و ریغیابیلیتی\*\*\* - خالرشان میکرد که چیزی علمی است که حقانیت آنرا در تجربه بتوان نشان داد و فقط درینصورت هم بامعنیست. قضایایی که از تجربه ترازمیروند، و بامعادل حسی ندارند، ازجهان علم خارج اند و معنایم ندارند. برای مثال، پوزیتیویست های منطقی میگفتند اگر کسی ادعا کند که همه اجسام جهان روزی يك سانتیمتر بلندتر میشوند، سخنی غیرعلمی گفته است چرا که حقانیت این نظریه را تجربه نمیتوان معلوم کرد. چون هم مقیاسی برگیری وخواهشی اندازه گیری کنی، میتوان گفت که خود آن مقیاس هم يك سانتیمتر بلندتر شده است. اگر خوب وقت شود، ریشه غیرعلمی بودن این سخن - چنانکه خود پوزیتیویست های منطقی بابیانی دقیقتر و صحیح تر بعداً اظهار داشتند - درین است که سخنیست مستقل ازجهان. یعنی بضرر صحت آن، جهان ما، برای ما نسبت به اندازه گیریهای ما جهان دیگری جلوه نخواهد کرد، درست مانند اینکه کسی خلاف آنرا ادعا کند و بگوید اجسام روزی يك سانتیمتر کوتاهتر میشوند...

اماد شوازیهای فراوانی درین نظر روی نمود. اول اینکه همه کلمات در قوانین علمی، معادل حسی ندارند خصوصاً در فیزیک یونان که معادلات ریاضیاتی مربوط به کوانتوم فیزیک، گاهی از "انبیاح" سخن میگویند نه از اجسام! و علاوه کلماتی چون "همس" و "همه" که در همه قضایای محلی علمی وارد میشوند، معادل خارجی ندارند. دوم اینکه، چند بار باید قانونی در عمل صادق افتاده باشد تا علمی محسوب شود؟ یکبار؟ دو بار؟ بینهایت بار؟... هر تصمیمی درین مورد قرار دادیست و به تمیز حقیقی "علم از غیر علم" کمک نمیکند. حتی

\* Falsifiability

\*\*\* verifiability

\*\* Refutability

پیش‌بینی های طالع بینان نیز در مواردی درست از آب درآمده است. آیا آنها هم علمی اند؟ سوّم اینکه پوزیتیویسم منطقی که شیخ متافیزیک رانیز باتیر میزند، آیا خود شر ادعایی متافیزیکی ویی معنی نکرده است که "هرچه باتجربه موافق افتاد بامعنی و علمی ست"؟ جای سؤال است که این ادعا خود شر علمی ست یا غیر علمی، پیدا است که این سخن، خود شر تجربی و علمی نیست، و بنا بر این بسی معنی ست. بدنبال این کشمکشها بود که کارل پوپلر\* فیلسوف اتریشی، اظهار نمود که معیار علمی بودن، اثبات پذیری نیست بلکه ابطال پذیری ست. ونه اثبات پذیری ونه ابطال پذیری هیچکدام دخلی به معنی دار بودن ندارند، و متافیزیک هم بامعنی ست هم در جای خود بدرخور (درست در برابر پوزیتیویسم - بیست های منطقی که متافیزیک را بی معنی ویی مصرف قلمداد مینمودند). مطابق این نظر، هر قانون علمی، وقوع پدیده هایی را در جهان، ناممکن اعلام میکند، و هرچه قانونی، بیشتر منع کند، بیشتر علمی ست. تجربه پذیری معادل ابطال پذیری ست، و هر مدعی قانونی، باید نشان داده باشد که کی و در چه صورت حرف خود را پس خواهد گرفت. براحتی میتوان دید که طالع بینان، بر مبنای پوزیتیویسم میتوانند ادعا کنند که سخنی علمی میگویند چون گاهگاهی پیشگویی هاشان درست در میآید. اما مطابق نظریه ابطال پذیری، یک طالع بین باید معین کند که در چه صورت، دست از حرف خود خواهد کشید و خواهد گفت که پیش‌بینیش درست نبوده است (یعنی باتجربه ابطال شده است). اگر ماهواره تائید های تجربی را بنفع خود بکار گیریم اما نقض های تجربی را همیشه توجیه کنیم، درین صورت همیشه مدعی صحت سخن خود هستیم و در هیچ حال و هیچ شرایطی حاضر به پس گرفتن ادعای خود نیستیم و همین ست معنای غیر علمی بودن.

مسئله همه قوانین متافیزیکی، ابطال ناپذیر تجربی اند. ریشه ابطال پذیری، گزینشی بودن علم است، و ریشه ابطال ناپذیری، گزینشی نبودن متافیزیک است. در عین حال باید توجه داشت که ابطال ناپذیری تجربی، از سوازم معرفت های متافیزیکی ست نه تعریف آن، تعریف آن، همانست که حکما، شریک به بسط وقت کافی گفته اند که: متافیزیک، توصیف عوارض وجود مطلق است قبل

\* Karl Popper در کتاب مشهورش: "منطق اکتشاف علمی"  
The Logic of Scientific Discovery

از مقید شدن به قیود ریاضی یا طبیعی. گزینشی بودن علم، بگمان ما، مقدم بر ابطال پذیرد. تجربه است، و ابطال پذیرد. خود از گزینشی بودن برمیخیزد. توضیح بیشتر را در یادداشت بعدی بخوانید.

۲- گزینشی بودن، اساسی ترین صفت "علم" است، و همینکه این صفت از معرفتی برگرفته شود، آن معرفت متافیزیکی میگردد. هیچ علمی، و حتی همه علوم، همه چهره های پدید آمده هار تحقیق و تجربه نمیکند و حتی همه چهره های یک پدیده واحد هم مورد مطالعه "همه" علوم قرار نمیگیرد. یعنی درین کسار تناقضی علمی وجود دارد. یک قطره آب را در نظر بگیرید که حرارتی، جسم مخصوصی، حجم مخصوصی، ساختمان شیمیائی، چسبندگی، فشار اسمزی، خواص مغناطیسی، جرم، وزن، . . . . . خاصی دارد. این چهره هار انا بینهایت میتوان ادامه داد. علوم بمیزان پیشرفتشان چهره های بیشتری برای پدیده ها کشف میکنند. برای نمونه، ساختمان شیمیائی آب، کشف زاویه بین دوئیدروژن نسبت به اکسیژن و گشتاور و قطبی ملکول آب، و دوالکترون آزاد اکسیژن، و ظهور خواص مغناطیسی در آب، همه چهره هایی هستند که با پیشرفت هار و وسه های نوین کشفشان و بکارگرفتنشان میسر بوده است. تفکیک بین جرم و وزن نیز از زمان نیوتن بعد دانسته نده است. فشار اسمزی محصول کوشش های وانت هوف است. . . .

علوم هر کدام، رابطه بین چند چهره از این چهره هار، طی قانونی علمی، توصیف و تبیین میکنند. فرضاً "تغییر جرم مخصوص با افزایش حرارت، یا تغییر حلالیت آب با تغییر حرارت یا ارتباط فشار اسمزی با میزان نمک محلول در آب، یا رابطه ساختمان شیمیائی ویلئیدروژنی با حالت میعان آب، و یا خاصیت تشنگی زدایی آب (در فیزیولوژی) یا مذبذب بودن آن (در غار ماگولوزی) یا عایق بودن آن (در فیزیک) یا . . . . . هیچ فرمولی وجود ندارد که تحول در رابطه همه چهره های آب را بهم بیان کند، در حقیقت همه چهره های یک قطره آب (ونه هیچ پدیده دیگری) هنوز کشف نشده اند و تا ابد هم کشف نخواهند شد. علوم، کارشان کشف چهره های نوین از پدیده هار و تعیین ارتباط بین این چهره هار است، و گمنا و کیفا. مطالعه یک چهره نباید باعث شود که شخص همه، کلیت یک پدیده را در آن چهره تنها خلاصه کند. فرضاً "نباید تصور کرد آب فقط  $H_2O$  است. این فقط چهره ساختمانی آب است و یا نباید

پنداشت آب مایعی است باجرم مخصوص يك. این بازم تصویف يك چهره آب است. مغالطه "کنه ووجه" همین است که کنه وکلیت شیئی را دروجهی از آن شیئی خلاصه کنیم. کسانی که میگویند اجتماع چیزی نیست جز اقتصاد مجسم، یا ماده چیزی نیست جز انرژی مجسم و امثال آن، همه در دام همین مغالطه "کنه ووجه" اند یعنی چهره بی از شیئی را بجای همه آن شیئی گرفته اند. قانون بقا انرژی تنها بقا کمتی را (که چهره بی است گیرنده از میان هزاران چهره پدیده های جهان) بیان میکند. این يك قانون عام متافیزیکی نیست. و آشکارا ابطال پذیر است. برعکس همه قوانین و تصویفات متافیزیکی غیرگزینشی اند و همه چهره های همه اشیا را در بر میگیرند، مانند این قانون که "هر معلول علتی دارد". و بهمین لحاظ انتظاری که از آنها میاید داشت، غیر از انتظار است که از علم میتوان داشت. قوانینی که خود را متعلق به همه پدیده های امید اند و به چهره و عامل خاصی تعلق نمیگیرند، و در صد تبیین رفتار و همه چهره های همه پدیده ها هستند، اساسا "متافیزیکی اند و از تغییر جهت پدیده ها آسیب نمی بینند و بهمین دلیل هم ابطال ناپذیرند، و از آنها روشی علمی اقتباس نمیتوان کرد.

۳- قانون نفی در نفی که انگلس آنرا بر همه هستی حاکمیت میبخشد، مایه هیاهوی بسیاری از ناحیه چپ گرایان شده است، و اگر عبارت "هیاهو بر سر هیچ" در یک مورد صادق باشد، آن همین مورد است. از آنجا که این قانون بهمه چیز و همه جا میخورد، هیچ محتوای تجربی ندارد، و آنچه هیاهو هم بر سر همین پوچی محتوای بوده است. نخستین مثال انگلس در آنتی دوهیرینگ سخن مارکس است در کاپیتال که "تولید سرمایه داری به مقضای قانون انعطاف ناپذیر طبیعت، نفی خود را میزاید، این نفی در نفی است". مثال دیگر اونی دانه جو توسط ساقه و دوباره رسیدن به دانه جو است اما بعد از بیشتر (ص ۱۵۲) مثال اودر زمین شناسی چنین است "تعدادی نفی که از هدم متوالی صخره های کهن و رسوب و تشکیل صخره های نوین بر میخیزند". در ریاضیات هم بگمان او،  $A$  نفی میشود و  $A$  بدست میآید. اما  $A$  بار دیگر  $A$  نفی میشود و  $A^2$  بوجود میآید که کمیتی است مثبت و در سطحی بالاتر (ص ۱۵۳) (این مثال آخر مخصوصا "بسیار آموزنده است و نشان

د هنده اینکه اینان چگونه همه چیزابه سو<sup>۱</sup> استخدام خود میگرفته اند و سوا  
 عینکی واروسه جهانرا نیز چه میدیده اند . معلوم نیست چرا A - که نفی میشود  
 دوباره A نمیشود و حتما " باید با A - دیگر نفی شود و A<sup>2</sup> شود تا تکامل ماریجیسی  
 جناب انگلس درست درآید !). اینکه چه چیز، چه چیزانفی میکند غوغایی برآورد  
 که اگر منظور همان مطلق تحول است که اینهمه جاروجنجال لازم ندارد و اگر  
 منظور چیز دیگری است پس چر توضیحی و توصیفی از آن در میان نیست. میخائیلوسو-  
 و سکی این اندیشه را بدینصورت مسخره میکرد که " بلوط ها بحکم آقای هگل  
 میرویند " و پلخانیف در کتابش " ظهورنگرش تک بعدی به تاریخ " \* از انگلس  
 در برابر میخائیلوسکی دفاع میکرد . میخائیلوسکی میگفت ساقه نفی تخم است  
 و پلخانیف میگفت همه گیاه نفی تخم است. جناب پلخانیف حتی مدعی بود که نظر  
 او را، کتابهای یونن گیاهشناسی نیز تایید میکنند منجمله کتاب " رساله گیاه  
 شناسی " چاپ پاریس ۱۸۹۱ (Traite de botanique) !!  
 بخوبی میتوان ملاحظه کرد که این قانون (یا قانون نما) را بهمه چیز میتوان  
 تطبیق داد و هیچ نتیجه خاصی هم از آن نمیتوان گرفت. در واقع همه قوانین  
 دیالکتیک، الاستیک اند، یعنی بهمه چیز میخورند .

هیچکس قوانین پیرطعراق دیالکتیک را از هنداشت تا بداند که دانسه  
 می شکفت تا ساقه سر برآورد یا آب که گرم شد، سرمایش را از دست میدهد . نکته این  
 است که از روی " نفی در نفی " نمیتوان دانست که نفی " الف " چه خواهد  
 بود . نفی در نفی فقط میگوید نفی الف چیزی خواهد بود غیر از الف، یعنی نفی  
 الف، نفی الف خواهد بود ! اینست محتوا و مایه و غنای این قانون، و البته حق  
 دارند پلخانیف و میخائیلوسکی و هگل و انگلس و مارکس که باهم بجنگند که نفی  
 الف چیست، چون هر کدام هر چه بگویند راست گفته اند مادام که به چیزی غیر  
 از (الف) تو سئل جویند .

گویی انگلس خود این بی شعری نفی در نفی را دریافته که در آنتی دورینگ  
 مینویسد :

" . . . . . صرف دانستن اینکه درخت جو و حساب مشتقات محکوم نفی در نفی "  
 " اند مرا قادر به برآوردن درخت جو و یا کار بر صحیح این حساب نمیکندسند . "

\* **The development of The Monist view of  
 History (1895)**



"همانطور که صرف دانستن قوانین اندازه گیری صوت از روی قطره ستاره"  
 "مراقادربه نواختن ویولن نمیسازد." ( آنتنی دورینگ ، ص ۱۵۸ قسمت  
 "اول ، بخش ۱۳ . نغی در نغی ) .

تنگنارافهمیده اماراه فرارازتنگنارانفهمیده بعلاوه مثال اخیرشخیلی  
 جالب وخیلی ازمرحله پرت است ازیک قانون علمی خاص که مربوط به حوزه نغی  
 خاص است . نمیتوان راه و روشی برای حوزه بی وجایی دیگرطلب کرد . اما  
 ازیک قانون علمی عام ! ( یعنی نغی در نغی ) که مربوط به همه پدیده هاست  
 راه و روش تصرف و دخالت در همه پدیده هاراباید انتظار داشت .

۴- مسلماً "قوانین علمی با قبول اصل عام و همگانی علیت ، بوجود آمده اند  
 یعنی قانون علیت ، شناختیست از هستی ، که قوانین علمی در پیداشده نشان ،  
 بدان تکیه زده اند . بر اساس علیت و یکم تجربه است که قوانین علمی کشف  
 میشوند . اما تعلیماتی چون ( در حرکت بودن کل جهان ) یا ( غرقه بودن جهان  
 در تضاد ) اصول عامی هستند ، که نه باتجربه کشف شده اند ( چون قانونهای  
 علمی ) و نه راه کشف دیگری داشته اند که دیالکتیسم هایدیگران نشان  
 دهند همچنین رگفته اند جهانرا چنین بشناسید و شناسانید . که البته بفرغ  
 صحت هم شناختن علمی نیست . پیداست که ازین سخنان عام ، روشهایی  
 عامر میخیزند ( اگر بر خیزند ) که بکار عمل نمی آیند ، و گذشته از همه اینها ،  
 همچنانکه در متن نیز اشاره شده است ، این تعلیمات عین بینش یک ایدئولوژی  
 مخصوص اند نه روشی بیطرف برای شناخت جهان . یک روش بیطرف ، بایست  
 مستقل از بینشها و جنبه گیریهای ایدئولوژیک ، شناساننده جهان و پدیده ها  
 باشد ، نه تزریق کننده ، یک بینش ایدئولوژیک خاص .

۵- ( توضیح صفحه ۱۰۸ ) : قانونهایی این چنین ، تنها بدر دستاویز  
 شدن و فضل فروشی میخورند ، هر کسی برای اینکه تعبیرات روزمره ساده تر  
 راتکرار نکند میکوشد تا سخنان خود را در پوشش این الفاظ بیان کند تا علمی تر  
 و فاضلانانه تر جلوه کند ! برای نمونه نان را که در اثر حرارت میزد ، بجای گفتن  
 همین الفاظ ، چنان فاخرانه عبارت بندی میکند و تاثیرات حرارت را تحولات  
 کسی نام مینهد و برشته شدن را تحول کیفی می شمارد که راستی راستی پیشتر  
 خود تصور میکند که درین باره از مادربزرگ خودش بیشتر سرش میشود ! و حال اینکه

اگر تفاوتی هست این است که مادر بزرگ جهلش ساده بود و او جهل مرکب دارد یعنی جهل به جهل!

مارکس در "کاپیتال" رسیدن پول را به حدی که بتوان آنرا سرمایه نامید، گذاری از تحول کمی به کیفی میدانند، یعنی يك نامگذاری محض. انگلس و مارکس درین مقوله هر دو هم‌رو هستند (بخش ۱۰۸ از آشنایه علوم فلسفی "بخش ۲ از کتاب اول "علم منطوق"). هگل از تحولات شیمیائی، از انجماد و تبخیر آب، از مرگ، از حیات و... سخن می‌گوید، که بگمان او در همه آنها انباشته شدن تحولات کمی به تحولی کیفی منتهی میشود، در آشنایه "این سؤال کهن یونان را نیز، با تحسین و تصویب، ذکر میکند که چه وقت میتوان مردی را محاس نامید؟ و یا کجا میتوان گفت که توده‌یی از کسدم بوجود آمده است؟

سئوالاتی این چنین را که تنها متکی و منوط به نامگذاری هستند. پایه اصول و قوانینی فلسفی کردن یا جسارت میخواهد و یا جهالت، ریزش تدریجی مورا تحولی کمی، و ریزش آخرین مو، و برهنه شدن کامل سر را تحول کیفی. نامیدن جز نامگذاری، چه چیزی میتوان دانست؟ و ازین گذشته این نامگذاری، چه درد، و یا در کجا و میتوان کرد؟ و یا این شیوه، چه راهی پیش پای چه کسی - جز فضل فروشان و لفاظان - میتوان نهاد؟

البته که اینگونه قانون دادن، همواره از آزمون پیروزی بر میآید، و همه چیز ابدین شیوه میتوان نامگذاری کرد. اما این پیروزی همه جایی، و ابطال ناپذیری جاودانه، دلیلی و سرچشمه ای جز "پوچی محتوا" ندارد. وقتی چیزی نگفتی و مدعایی و محتوایی در سخت نبود با مانعی هم برخورد نخواهی کرد!

۶- این نکته بسیار درخور توجه است که قانون تضاد نه ملاک و معیاری برای تمیز تضاد درونی پدیده میدهد و نه توضیح میدهد که تضاد درونی، چگونه و در چه جهتی، به پدیده حرکت میدهد. سیبچه بگند چه فریه و شیرین شود، و یکتانوری در جامعه‌یی چه فروریزد چه مستحکمتر شود، انقلاب در جایی چه تسریع شود چه به عقب افتد همه بدلیل نوعی تضاد در این پدیده هاتوجه میشود. اینجاست که "حرکت زائی تضاد" چهره‌یی غیر علمی میگیرد و از مشخص کردن جهت

تحول پدیده عاجزمیاند. درحقیقت هرگونه کوششی برای دادن چینیــ توضیحی، درحکم خودکشی برای قانون است چراکه درینصورت، خصوصیات بعضی پدیده هلاوار میشوند، وقانون ازعمومیت میافتد، عمومیتی که نهایت آرزوی این قانون نویسان است!

۷- (توضیح صفحه ۲۲) درباره اصل علیت و کارآئی آن لازم است توضیحاتی افزوده شود. کسیکه کمترین تأملی درباره این اصل ومعنای صحیح آن کرده باشد، کوچکترین تردیدی ندارد که اصلی متافیزیکی است وجهانشمول هستی گیربودن آن نیز بهمین دلیل است. درعین حال، اصل علیت برای علوم پیش ازهراصل وقاعده دیگری سودمند افتاده و چون خاک پرپرکتی بوده است که درآن، درختان تنومند رانشهای تجربی پایه ومایه گرفته اند وبرگ ومیوه داده اند یعنی اصل علیت، برای حوادث این جهان گویبی تفاوت نبوده بلکه کارآ بوده وبکمک آن درپیرتونوران، توفیقهایی بزرگ علمی نصیب بشرشده است. اصل علیت مفاد ومضمونش این است که "هرجاحادشیی پدیدیدید، بدنیبال علتی برای آن بگردید" و "ازعلت های مشابه، معلولهای مشابه پدید میشود" و "محال است که علت تام حادثهیی حاضر باشد ومعلول آن بدنیبال آن حاضر نگردد" جستجوی ازعلل وکشف روابط کمتی وکیفی براین علتها ومعلولها، قوانین علوم تجربی رابوجود میآورد. سودمندی وکارآئی اصل علیت درکاوشهای تجربی بدین سبب است که اولاً محدود به علتهای مادی میشود. ثانیاً "تقدّموتقارن زمانی برای علت های مادی نسبت به معلولها درنظرگرفته میشود، ثالثاً "بسا حذف واضافه وتغییرعوامل، میتوان معلول رانیزحذف یا ایجاد یا تغییر نمود. توضیح اینکه، درعلوم طبیعی، دانشمندان تنها بدنیبال علل طبیعی میگردند نه علل دیگر، (علت فاعلی یاغایی) وبعلاوه علت را (مثلاً حرارت دادن گاز را) مقدّم یا مقارن بامعلول (انبساط گاز) میدانند وبهمین روی، برای یافتن علت هرپدیده، بعقب برمیگردند وازسببآت آن سراغ میگیرند وبالاخره، عاملی مادی را که علت محتمل یک پدیده میدانند، حذف میکنند تا ببینند معلول هم حذف میشود یانه (اصل غیبت های همزمان)، اضافه میکنند تا ببینند معلول دوباره پدید میشود یانه (اصل حضورهای همزمان) وکمیت آنرا تغییر میدهند، تا ببینند معلول هم تغییرکمی میکند یانه (اصل تغییرات همزمان). باچینیــ

شیوه‌هایی است که عاملی بمنزله علت پدید می‌نماید می‌گیرد. بنابراین، وقتی می‌گوئیم مطابق اصل علیت، برای هر پدیده در نیال علتی بگردید (در علوم طبیعی) یعنی اولاً علتی مادر ثانیاً "مقدم یا مقارن یا معلول، ثالثاً مشروط به پاسخی دادن به سه اصل حضورهای همزمان، غیبت‌های همزمان و تغییرات همزمان.

چنین است که جستجوی علت، شریک‌شود و سودمند می‌گردد. در عین حال اصل علیت از آن نظر که همگانی و متافیزیکی است، برایش فرقی نمی‌کند که حوادث جهان بگدام طرف بروند. یعنی نسبت به "جهت" حوادث بی تفاوت است. پدیده‌ها هرجهتی بخود بگیرند بی‌علت نیست. در نیاجه خراب شود چه آب‌آباد، و ملت‌ها چه زیر استعمار باشند و چه آزاد، همه مطابق اصل علیت است.

این اصل را با اصل تضاد بسنجید که می‌گوید هر جاتحوالی رخ داد بدنیال تضاد بی‌بگردد. پدید است که این اصل، خودش بر روی اصل علیت بنا شده است چراکه اصل تضاد در حقیقت می‌گوید هر جاتحوالی رخ داد بدنیال علتش بگردد و آنگاه ادغام می‌کند که این علت حتماً پوششی تخصصی دارد و بصورت جنگی است بین دو ستیزه‌گر، اما حقیقت این است که در حالیکه میتوان علت چیزی را تجربه بدست آورد اما تضاد را نمیتوان بروشی تمیز داد. سؤال این است که مشخصات آن دو ستیزه‌گر کدامند؟ چگونه میزان ستیزه بین این دو را میتوان اندازه‌گیری کرد؟ شدت ستیزه هر کدام از ستیزه‌گران چگونه قابل اندازه‌گیری است؟ و خلاصه تضاد کمیت پذیر هست یا نه؟

اینها سؤالاتی است که اصل تضاد آنها را کاملاً بی‌پاسخ نهاده است، و با این بی‌جوابی، در حقیقت می‌گوید هر جا پدیده بی‌رخ داد بدنیال علتی بگردد (همان اصل علیت) و آنگاه هر چه را یافتید بکشید تا بنحوی در آن، دو چیز متفاوت بیابید و نام آنها را تضاد بگذارید. می‌بینیم که در عین اینکه اصل تضاد از اصل علیت تغذیه میکند، برکت و صداقت آنرا ندارد و تنها نامی موهوم برای هویت‌هایی موهوم بر این مجموعه افزوده است، و دیگر هیچ بی‌جهت نیست که وقتی اسیدی و بازی با هم ترکیب میشوند ستیزه‌گران حرفه‌یی با هم ستیزه می‌کنند که کدام تضاد مایه این تحول شد؟ تضاد میان  $H$  و  $OH$ ؟ یا بین الکترن و پروتون؟ یا بین بازعطش اسید برای باز (هگل)؟ و یا بین خاصیت اسیدی و خاصیت بازی؟ یا اصلاً "جنگی" در کار نبود بلکه دوستی بود. اسید و بازی یکدیگر را در آغوش کشیدند

وهرگز عزم ستیزنداشتند . فقط کمی اندیشه لازم دارد تا معلوم کند که اینها هیچکدام، ذره‌یی بر اطلاع کسی نمی افزاید .

این نامگذاران، خود ترکیب اسید و باز را، اسمن را تضا در اسید و باز گذارده اند و السلام، حتی علتش را هم نگفته اند ! وقتی نتوان معین کرد که تضا در بین چه عاملی و چه عاملی، محرک شیعی است، آنگاه است که قانون، ملعبه دست افراد میشود و هر کس بطریقی و خیالی خود، به تعیین تضا در اصلی و غیر اصلی میرد از .

الاستیک بودن در یالکتیک همیشه بلائی بوده است که هم معتقدان به آنرا و هم مخالفان آنرا، آسیب می‌رساند است . برای تعیین علت، چنانکه گفتیم راهی هست . اما برای تعیین اینکه تضا در بین چه وجه را باید علت - رنگی دانست و همچنین برای اندازه گیری تضا در، راهی نیست . و همین است آنکه این قانون را بیشتر مایه تضا در و تنازع، و یا تفاضل و تفاخر میکند تا مایه حل مسأله‌یی و کشودن گره یی . والسلام .



إِنَّ الدِّينَ يُحْيُونَ أَنْ نَسِيحَ الْفَاحِشَةِ الَّذِينَ أَمْوَالُهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانیکه دوست دارند کارهای زشت  
مردمان با ایمان فاش و شایع  
گردند، برای آنان عذاب دردناکی  
فراهم شده است.

"قرآن کریم - سوره نور آیه ۱۹"



## فاتقوا الله

سخن ما :

پرهیز از مطلق‌گرایی

سخن قرآن :

..... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ .....

تقوا همیشه کنید و به اصلاح و اتحاد بین خودتان  
بپردازید .

در دنیای و انفسایی که سردمداران کفر و شرک هر روز درصد  
چیدن توطئه‌هایی برای منکوب نمودن و برجیدن جنبش‌های بحق مستضعفین  
هستند و در زمانیکه بیش از هر زمان دیگر ، ملت اسلام و ایدئولوژی پویای  
اسلامی آماج گلوله‌های به ناحق از چپ و راست قرار گرفته است . وحدت  
و برادری ، فشرده کردن صفوف ، بیش از هر زمان دیگری معنی می‌دهد . و  
درست بخاطر اینست که در زمان حاضر شعار " وحدت بین نیروهای مسلمان "  
در جنبش اسلامی و بین تلاشگران این راه جای بسی پر ارج و حائز اهمیت  
پیدا کرده است .

امام خمینی در پیام مورخه ۲۹ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۷ خود به  
ملت ایران چنین فرموده اند ( ..... از تجربیات سابق پند بگیرند و در پناه  
اسلام و چهار چوب موازین اسلامی به فعالیت بپردازند و از همکاری با  
کسانیکه صد درصد در این چهار چوب فعالیت ندارند اختراز نمایند . . . )  
و همچنین در سخنرانی معظم‌اله پس از واقعه خونین قم دعوت به اتحاد بین  
نیروهای مسلمان را می‌توان به وضوح دریافت .

خواهر و برادر عزیز : ما بعنوان نسل سلطانی که امام خمینی را

بعنوان رهبر خود انتخاب نموده ایم و شهید شریعتی قهرمان را جهاد کننده ای بزرگ و حرکت آفرینی پر ثمر و انسانی الگو و نمونه . . . و نمونه ای پر ارج برگزیده ایم باید باین ضرورت تاریخی پاسخی مثبت گفته و به دعوت عادلانه امام خمینی لبیک گوئیم و در این راه بکوشیم تا در زمانیکه بیش از هر زمان دیگر دشمن مستأهل گردیده است با اتحاد و برادری صفوف ملت اسلام را فشرده تر و برای نبرد در صحنهای که حتما نوید آن بهروزی است همه با هم مهیا شویم .

مقاله (حماسه نه ، یا حماسه اخلاص) از آنجائیکه شاید چندین نکته مندرج درون آن به سوئی تعبیرها منجر گردد و ما که اثرات این سوءتعبیرها را که منجر به شکافها و گسستگی های عمیق اجتماعی بین اقشار جامعه گردیده است در طول تاریخ با وجود مانع حسن نموده ایم و استعمار و استعمار را در پی بدست آوردن این زمانها و این محیطهای ناسالم و مسموم که زمینه بهره گیریهای را که گاهی صدمات جبران ناپذیری در بر داشته است بکرات دیده و دشمن را در این میدان موفق یافته ایم و باز در زمانیکه باید کوشید تا عملکرد قرن ها استعمار مستمر را دگر گونه کرده و دست روحانی اصیل را در دست دانشجو و در راه همسته نمودن همه اقشار و برای بسط و گسترش اهداف عالی اسلام تلاشگر باشیم ، بر آن شدیم تا پیش از آن که دشمن و منافق بر ما خورده گیرند در محیط سالم تبادل افکار اسلامی نظرات خود را بیان داریم باشد تا در این راه مشر شرافتاده و از سوء تفاهم ها بکاهد .

و ما نیز موظفیم ، همانگونه که علما دینی راستین ، بدون هیچ توقعی علم خود را در خدمت مستضعفین قرار میدهند و همچون آنان زندگی بسر می آورند ، دستاوردهای مادی و معنوی خود را بر فرزندان هابیل نثار سازیم و از برخورد های تخریبی که به کاهندگی و عدم گسترش این دستاوردها می انجامند پرهیز کنیم .

اما سخن ما :

مطلق سازی ، مطلق گرایی ، مطلق ستایی . . . . از خصوصیات فرهنگ استعماری است که متأسفانه در غالبهای متعدد و در شکل های متنوع ، بسر

جوامع زیر سلطه در طول تاریخ تحمیل گردیده است. بر اساس پیش‌اسلامی يك مسلمان فقط قرآن را اندوخته‌ای مطلق و خالی از هرگونه اشکال و ایراد می‌پندارد و ما اگر بتاریخ اسلام بنگریم می‌بینیم که حتی پیش‌قرولان توحید نیز در مواردی در اتخاذ نوع عمل دچار اشکال و ایراد گردیده اند که نمونه آن را می‌توانیم در سوره ( عَبَسَ وَ تَوَلَّى ) مشاهده کنیم . منظور ما از مطلق‌گرای آن نوع نگرشی است که گفتار و کردارهای يك انسان را خالی از هرگونه اشکال و ایراد می‌انگارد . يك انسان مسلمان که چهار چوب فکری و روح مبارزاتی او با ایدئولوژی پویا و عمیق اسلامی شکل گرفته است اصولاً نمی‌تواند از يك وجود ، يك قهرمان مطلق و کامل ساخته و ارزش‌های درون يك جامعه را بطور کامل با ارزش‌های استنتاجی این قهرمان بسنجد . این قهرمانان در طول تاریخ تشیخ‌خونین چه معیارهای اصیل و چه ارزش‌های متعالی و خدای‌گونه‌ایکه بر جامعه خود ارزانی نداشته‌اند و فرا راه میارزاتی چه انسانهای اصیل و چه پیش‌قرولان ممتازی نگشته‌اند اما يك سؤال مطرح است که آیا ارزش‌آوریها و جهت‌های انتخابی این قهرمانان و نمونه‌ها کامل بوده است؟ . باید گفته شود که اصولاً وقتی صحبت از ارزش و ارزش‌آوری می‌گردد نه اصولی است که بعنوان سنت به ایدئولوژی و جهان بینی اسلامی شکل داده است بلکه منظور ما نوع تعبیرها و برداشت‌ها نیست که يك انسان مسلمان از مظاهر می‌نماید .

در جواب سؤال بالا باید گفته شود که اگر پاسخی مثبت به این سؤال داده شود به چند اصل بنیانی و اعتقادی اسلام پشت‌پا زده ایم و آن اینکه اگر این معیارها مطلق فرض شوند ، جامعه فردای ما بهتر از دیروز نخواهد شد زیرا که ارزش‌های انتخابی آن یکسان بوده و نوع کامل‌تبری را نگزیده ایم ، ثانیاً اگر معتقد باشیم که يك انسان مستمرا باید در تلاش بسمت خدای گونه شدن باشد ، لزوماً نمی‌توانیم این قهرمانان را وجودهای کامل و الگوهایی مطلق انتخاب‌نمائیم . زیرا که انسان فردا باید از حد قهرمان دیروز بگذرد تا بتواند ارزش‌های نو و معیارهای مستقیم‌تری را به جامعه اش ارزانی دارد .

با مقدمه بالا ما با وجودیکه معتقدیم شهید جاوید دگرعلی



شریعتی انسانی نمونه ، حرکت آفرینی پرثمر و انراتی که در زمینه احیای اندیشه نوین اسلامی بجای گذارد در طول تاریخ چند ساله ایران و مذهب ما کم نظیر بوده است و باز در زمینه زنده نمودن ارزشهای اصیل اسلامی عمر و حیاتش را سوخت تا فرا راه نسل سرگردان و تهی قرار گیرد .

اما شناختی که از ایدئولوژی پر تحرک اسلام داریم ابودرها . . . . . و شریعتی های تاریخ تکرار می گردند و بامید آنیم که حرکتی را که پیشقراولان تشیع سرخ شروع و شریعتی ها در این راه مدد کارش بوده اند انسانهای مدد دهنده ، دیگری در فردای نبرد حاضر گردند ، بهر حال از وجود او یک قهرمان و منبع وجودی مطلق می سازیم زیرا که در قلب ملو از ایمانش نیز این تصور جای نگر و مسلما او از ما می خواهد که از حد او نیز بگذریم و چون او عاشقانه و بسا ثبات قدم رهرو این راه باشیم علی بزرگ ، کتابها نوشت تحقیق های ارزنده ای در زمینه معارف اصیل اسلامی بعمل آورد و بیش از هر چیز مهتر حرکتی آفرید که مفرح این حرکت نسل ارزنده و دانش طلب و پیرو حقیقت را حیاتی دگر بخشید اما باید این را پذیرفت که نوشته های معدودی از او دارای - اختلاف نظرهایی جزئی است که این اختلاف نظر ها را در همان محدوده فرض شده پذیر بزرگوارش ، استاد محمد تقی شریعتی که در جلسه یابود او در مشهد بیان داشتند می پذیریم و این طبیعی است که یک سخنور و یک دانشمند و یک عالم نمی تواند ادعا نماید که هر آنچه گفته و نوشته است خالی و بدون اشکال بوده و هر آنچه که گفته و نوشته است باید مورد پذیرش همگان قرار گیرد . و ما درست بدلیل تاثیر شگرفی که گفتارهای مجاهد شهید شریعتی در جنبش ما و بر نسل جوان ما گذاشته که اهمیت بسیار فراوان و ویژه ای را داراست ، از تمام مسئولان خطباء و نویسندگان محترم که بعضی از جهت ها انتخابی او را نپذیرفته اند می خواهیم تا در محیط سالم تبادل افکار اسلامی این جزئیات نپذیرفته شده را بیان و در معرض افکار پژوهشگران قرار دهند تا در زمینه رشد فرهنگ اصیل و عمیق اسلامی نسلی را رهنمون باشد .

در مقاله نام برده بالا نقل قول هایی گردیده است که ما با صراحت تمام می گوئیم نویسنده محترم مقاله بعضی از این قول ها را گویی که با کتایه

به نویسنده محترمی نسبت داده اند که به ایمن سو تعبیرها بیشتر کمک کرده است بطوریکه يك خواننده بوقعیکه این نقل قول ها را می خواند فرقی بین این و آن نمی گذارد و باید این حق را به هر خوانندگانی داد تا بقضاوت بنشینند و هر گفته و نوشته ای را از آن نویسنده محترم رد نماید و می بینیم که نه تنها کمکی برای پر نمودن خلا فرهنگی حرکت اسلامی نکرده ایم بلکه در جهت عکس آن نیز قدم برداشته ایم. در برخورد با بعضی از افراد همواره این سؤال را مطرح کرده ایم: " مگر این نوشته ها و گفتارها که خلا فرهنگی ما را پرمی کنند و همچنین بینش ما را بر سبیل مثال در افاق " عدل الهی " گسترش میدهند، آیا با اینگونه برخورد مبهم و طرد این برادران مسئول سپردن مسائل اسلامی به روحانیون و نویسندگان غیر مسئول و ارتجاعی تشیع صفوی نیست؟ و مسیر فکری ما را به زندان تاریک جهل فروشان نمیشود؟

در پاسخ میگویند:

" تنها بیان نیست که فرهنگی متحرک میسازد و ما را در بینشمان سه عمق میآورد، چه عمل نیز در ساختمان و بنای آن نقش مهمی ایفا می کند و بیجا را صیقل می بخشد و صداقتمان را در گفتار اثبات می نماید. در این رهگذر به الگوئی بدل می شویم که حرکت آفرینی و بسیج و جذب مردمانی که نیازهای خود را در این فرهنگ منعکس می یابند را بعنوان يك اصل اساسی بیانگر می شویم. مگر نه اینست که خداوند میفرماید: " چرا میگوئید آنچه را که عمل نمی کنید " و سپس اضافه می کنند: " آیا کسی که از عدل الهی صحبت می داند زندگیش نیز بیانگر عدل است؟ آیا کسی که مثلا خانه سه طیبون تومانی در بالای شهر می خرد و در همین حال طیبونها نفر در رنج مسکن و فقر حیاتی می زنند، بیانگر عدل الهی است؟ کسی که حتی برای تصحیح مقاله ای از طرف حسینیه ارشاد " پول می طلبد و همواره در این امر اصرار می ورزد با وجودیکه خداوند مؤمنان را علم آموخته است که آنرا بدون دریغ و عوض در خدمت خلق و برای راهنمائیشان قرار دهند آیا این شیوه برخورد نشانسی از بازتاب " عدل الهی " است؟

آیا این گونه شایعه پراکنی ها چیزی جز تفرقه انداختن بین نیروهای اصیل مذهب است؟ اگر برآستی همان است که میگویند زود است که خلق خدا حقیقت را دریابد و از گرد او پراکنده گردند .

کسانیکه اینچنین ادعائی می کنند بهتر است مسائل را بجد از برآی همان ، بدون غرض و مرض ، طرح و حل و فصل نمایند . در این مقام است که خلق مسلمان و توده آگاه و قشر روشنفکر ، عناصر تشیع علوی را از صفوی بسادگی باز شناخته و موضع خود را با کسانی روشن خواهند کرد . در غیر اینصورت اینگونه برخوردها نیروهای مسلمان را به سردرگمی فرو می برد و نیروهایشان را بضعف دچار میسازد .

باشد که همگی دست به ریسمان فضل خدا بریم و اتحاد و اتفاق پیشه کنیم ، چه دشمن از اتحاد ما خشمگین و ناراحت است و از تفرقه و پراکندگی مان بسی خوشحال . باید گفته شود که اصولا این قولها مربوط به آن از خدای بی خبرانی است که در زمانیکه ندای شهید شریعتی و یاران همزمش از مناره های حسینیه ارشاد خفتگان را برای نبرد در صحنه حق و باطل بسیج می نمود در مسجد ضارهای خود بر مسند عثمان ها و ابوحریره ها تکیه زده و ادامه دهندگان راهی بودند که يك عمر مبارهان تشیع صفوی توسط آن به تخدیر افکار پرداخته و بر مغزهای بی گناه غامه پراحتاس مردم مسلمان ما حکومت کرده اند و این بود که این خد متگذاران رژیم در این راه برای خاموش کردن صدای ارشاد از هر خیانت و دورویی دریغ نکردند . اما بگفته علی (ع) من صرع الحق صرعه ( هر آنکس که باحق پنجه در افکند مغلوب می شود ) و دیدیم که طیور این عامه مسلمان استعمار مغلوب شدند .

البته لازم به تذکر است که همه کسانی که در کوران مبارزه ارشاد ، شهید علی شریعتی را تنها گذاشته و به کار منفرد خود روی آوردند مدیون خلق خدایند . بیان اثرات سوء چندین ساله این حرکت ناموزن را یعنی تفکیک شدن علمای اسلامی از روشنفکران ، جدا عمل نمودن هر يك ، گاه ها راه کوهی تبدیل نمودن ها که سرانجام آنها دو گروه متضاد را در جامعه بوجود

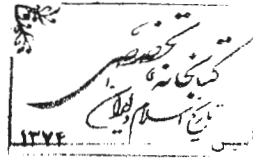
آورده است و آنطوری که استعمارگر خواسته از آن بهره‌گرفته است. را در سخنرانی امام خمینی در جلسه یا نبود شهید مصطفی خمینی می‌توانیم بوضوح دریابیم امام خمینی در این سخنرانی از هر دو جناح گلایه کردند و اشارات تلخ این واقعیت تاریخی را که تا به امروز استمرار یافته و همیشه استعمار در راه ادامه آن کوششها نموده است را بیان فرموده اند.

نکته ای که باید گفته شود اینست که آیا صحنه نبرد بین حق و باطل امروز وطن ما که مردم مسلمان ما با یک حرکت ده‌ها و صدها شهید داده و می‌دهند جایی برای این نوع انتقادات، لفافه‌گویی‌ها، زدن‌ها، درست و غیر درست را در سطحی باز و در جلو دیدگان منافق و مشرک، کافر و فاسق باز گذارده است، و به‌اینکه باید در سطوحی بسیار خصوصی تر و در محیطی بسیار سالم تر و با زمانی بسیار نیکوتر در دلها را باز گو و از این نویسندگان و خطباء و متصدیان محترم خواست که به اصلاح بین بپردازند و برای فرداهایی ایده آل تر جهت‌ها را مشخص نمود تا در راه تعالی مان نیکوتر و سریعتر بر دشمن غالب آمده و به این ستمکشی‌ها پایان دهیم.

ما اگر سو تعبیری نسبت به معتقدین راستین به "عدل الهی" و به روشن سازان "خدمات متقابل اسلام و ایران" شده است بپوزش می‌طلبیم و از تمام نویسندگان و دانشمندان و علمای محترم اسلامی خواهانیم که بی ۱- در زمینه توسعه و بیان فرهنگ اصیل اسلامی کوشا و نقطه نظرهای اصولی خود را عرضه داشته تا برای نسلی که مشتاق آن و نبرد در صحنه آینده در انتظار آنهاست رهنمون باشد.

۲- در جهت هرچه گسترده تر نمودن صفوف دانشجویان، علمای اسلامی قدمهای شمر شمر برداشته، بکوشند تا این وحدت که عملکرد مستمر سالهای استعمار مجال برقراری آن را نداده است استقرار یافته تا قردای اید مآل‌تر ی را نوید بخش باشد.

ما دانشجویان مسلمان پیوند مستحکم علمای اسلام و دانشجویان مقدس‌شمرده، دعوت امام عصرمان خمینی را لبیک گفته و در جهت هرچه محکم تر کردن همه نیروهای مسلمان می‌کوشیم. امید آنکه خدای ایمن سعی ما را پذیرفته و در زمره صالحین او قرار گیریم. والسلام.



رشید

## يك تار شيعه

سایه های سنگین پشت اندر پشت، خیمه های زشت خود را در صفی طولانی در چشم تماشای انسان رژه می رفتند ؛  
 دخترکان و پسرک های تازه مولود و نوشکفته ، گوششان به " ندای آسمان " ی پیاببر جویانی که برای بیچارگان زمین بشارت آورده بود نواخته می شد ، اما ، در چکاک فاتح شمشیر و تکبیر مجاهدین ! غاصب آن ندا که از مناره کفر بلند می شد - برق امیدها به آسمان می رفت و جرعه های آتش خدائی در قلب ها خاموش می شد و گرمی خود را از ست می داد ، .  
 شهر ها آلوده می نمائیدند و روستاها از سپاه کفر انباشته می شدند و قلب انسان را از درون تحرکش می ربائیدند ، .

غاصبان حق انسان و " انسان حق " بر انسان فرمانروائی می یافتند و صداقت و صمیمیت را از میان آنان می ربودند ، و نطفه ی نفاق و کینه رشد می کرد ، و انسان بزرگ می شد که کسی در عشق و یکره ی تصویرش نمی رفت و پنداری از ذهن نمی گذراند .

حلقوم معبد بلند انسان را می بریدند و فریاد نیکی را که در آسمان

این جهان می پیچید و انسان را به رستگاری می خواند محومی ساختند تا پیام آن مرد عدالت و روح آن پیام خدائی را کسی نشنود .

پیران و خمیده پستان نسل پیشین رمق خود را در اعصاب کوفته زمان از دست می دادند و دستانشان - که در زیر فشار زمان فشرده می شد - از دستگیره محکم عدالت به سستی و آسانی رها می گشت.

و شور و شوق و تلاش و مجاهدت های پاك الهی را به گورستان های کفر و شرک می راندند و کسی تاب " برخواستن " نداشت ، و " ایستادن " فراموش شده بود ؛

در گذرگاه زمان و عبورگاه زمین و از میان شهرها ، تنها سپاه شرک و کفر و نفاق بود که حق گذر داشت ، و عابران هفته گرگ بودند و سم وحشی اسبانشان ، و زوزه های زشت روبهان بود که آسمان را می انباشت و بسرق چشمان زشتشان ؛

چهل و اندی سال بود که آن قوم از هراس و هول و عدم خویش و پیام - در جاهلیت و حسی شرک - به دره های هجرت گریخت تا شهادت و شهادت گاه انسان را پاس دارد و گواهی ها را زنده و برپا نگاه دارد ، و چهل و اندی سال بود که فریاد تکبیر در کوهستانهای نستوه اطراف مکه و مدینه پیچیده بود تا لکه های ننگی که قرون را آلوده بود پاک سازد ؛

وسی و اندی سال بود که آن چویان ، امت و امام آیندۀ انسان را در قلب جاهلیت زشت ، از گذرگاه های صعب و دشوار زمین و زمان ، و - کوره های آتش و عشق و جهاد رهانیده بود و بتان را در زیر خاک تفتیدند ؛ آتش مدفون ساخته بود ، تا به انسان و خدا ، و در حضرات و امامتش ، رهبری خدائی را بنماید که چگونه باید به وارستگی و فلاح رسد و در " رشد ره بیطاید ؛

و اینک - پس از چهل و اندی سال - شهرها همه ویران شده و امت و امامتش به غربت رانده شده اند و از دره های گریز هجرت نیز مانده اند ، ناگزیر از صیبه شکست و ماندگاری مستمر پیروزند ؛

" مانن " را " ناگزیر " و در میان حرامیان غاصب ، شرک را دیدن راه ،

کسه خلیفه‌ی غارت و نفاق ، قبایل را درهم آمیخته ، تاکسی سرتی‌به عدالت بر نخیزد و به امامت نگرود ، که "امت" ، منکران گسترده در شهرها را خطر می‌کند ، و کافران پراکنده در قیران را نفی و رفض ، چه "امام" را کار زده اند و حق انسان را و انسان حق را نیز ،

"رشید" به پاسداری از "امام" بر خواسته و رفض آنچه می‌رود و شهرها را می‌روید و اعتقاد را می‌سوزد و بیت‌العال را به غارت می‌برد ، "رشید" از "بلای" "جزیره" ای بر خواسته و در قلب امپراطوری و حشی خلیفه شرك - بنام اسلام علم طغیان بر افراشته ، تا کوس رسوائی اش را بر سیطای تاریخ رسم کند ، و تاکسی او را "خلیفه خدا" نهندارد و بسا "خلیفه‌ی رسول" که او خورنده‌ی قلب و پیام رسول است ، که مادرش مثله کنند هی قلب نخستین شهید پیام ؛

هوا تیره ، آسمان وحشی ، و زمین درنده در زیر پایش دهان گشود تا او را نیز به نمایندگی خلیفه حاکم مثله کنند و همچون آن شهید در رکاب پیام آور ، در رکاب "امام" ش ، که زمان وحشیانه او را غریب گذاشته است ، شهید سازند ، و "رشید" آگاه است ، دانا و بینا ،

و خود را به قدرت نفروخته و در وحشت نباخته تا همچون راهیان سگ و خر ( کلب و حمار ) ، هفتی جلادی که کباده‌ی خلافت را کسیده شده ، شاگرد اماض است و پاسدار ارض ، که خود امت است و در "تنهایی اماض" ، "شیعه" ی او و دشمن خصم چندین ساله او ؛

راهیان و قاضیان در دارالاماره ها جیره می‌گیرند و کیسه های زر به فروش دین می‌ستانند و احادیث و تاریخ و تفاسیر می‌پراکنند و در کنار امیر جائر و سلطان شرك زمین ، حق انسان را به چپاول می‌برند و انسان حق را به فتوای دین کار می‌زنند ؛

و او - رشید - "عالم" است و قاضی زمان خویش اما فتوای باطله نمی‌دهد و قضاوت ناحق نمی‌کند و در "جهییر امام" به طرفداری از فرزند ابو طالب - که زمین و زمان به خصوصتشر بر خواسته اند - می‌ایستد تا نام و حق انسان را نشکند و انسان حق را کتمان نکند ؛

در شب و ظلمت که "زیاد" فرزند روسپی معروف جاهلیت عرب در کوفه - به امارت رسیده است ، سرود روز می خواند تا تاریخ نامش را در کنار خود فروشان دین باز نگذارد و تا در پیشگاه وجدان عدالت انسان ، و ناموس پیک عدالت - خدا - روسپی زادگان جلال و سگ سیرت را وارشان به حق پیامبر نمایند ؛

و او "می ایستد" تا "زیاد" جلال را ببیند از ؛

هنگامی دفاع است و شهادت به حق دادن و بر چیدن طومار ظلمت که "رشید" - شاگرد خوب علی ، امام راستین عدل - بپا می خیزد و در قلب جلالی و هول "کلمه حق" بر زبان می راند ، تا "معاویه غاصب" را "باطل" کند ؛

دمشق - پایتخت ستم خلافتی - خالی از مهاجرین و انصار پاسدار عدالت ، به سلطنت معاویه ، فرزند هند جگر خوار ، و سردمدار سیاف شرک و ظلم ، تمامی نیک تر مردان و زنان شیعه را به تبعید رانده است و یاد رحصار های قاتل و بلند خویش به زندان گرفته است تا "شعار" علی را که عدل است - محبوس کند ؛

حسن - وارث برحق پرچم سرخ انسان که از هابیل رسیده است. بدست قدرت جلال و در سیرتان ستمگر کار گذاشته شده و سپس به قتل رسیده است ، شاهد زنده و سواگر شرکین حيله ساز ، "نونه" می پاسداری از نهضت و بعثت انبیا - شورنده بر طاغوتان زمین و زمان - "غریب" ، "مبها" و "بی سلاح" به مدینه هجرت کرده است .

"رشید" ، رشد یافته در آغوش "پیام" و "خون" پیامبر و "امام" ، دیده و دانسته ، در کوفه بر قصر و کاخ حاکم می شورد ؛

او از شاگردان علی بوده ، و دانشمند پاکباخته‌ی شیعه است ، و زنهار ! که شیعه راستین علی است ، و همچون او فریاد گرو دادگر ، ساکت و رام نمی نشیند ، و به مسجد نمی رود تا عبادت کند تا در "فواره ی خون" امام اش در "غلظت" "ولا الضالین" نمازش کم شود ، و ایمان را به کلمات و پیام را به "کاغذ پاره" بفروشد ؛



از بندگان راستین حق ، خوانندگان صادق به عدالت ، فرمان  
 " معروف " می دهد ، نهی از " منکر " می کند و در مقابل سلطان جائز  
 می ایستد و علم را - که در انسان آموخته - برای انسان می آموزد ، و بیه  
 انسان هدیه می دهد تا سلاحی بر علیه حاکم باشد .

کوفه - ولایت ستم امارتی زیاد بن روسی که در جاهلیت شرك عجیب  
 شده است - شاهد شورش حجر و یاران صادق او و غربت امام ، در قلب  
 خویش ، " رشید " فرزند " رشد " را می پروراند .

چهل و اندی سال پیش ، از هجرت نگذشته است و او از بلاد " هجر "   
 " رشید " هجری " لقب دارد ، و در خلافت امویها ، در " حزب شیعه " پایتخت  
 شورش را بنیان می گذارد ، که شیعه هرگز " آری " گوی نظام " ظلمه " نشود .  
 آری چهل و اندی سال بیشتر نگذشته است که تازیانه های شرك و

شمشیر های کفر - بنام اسلام - بر پشت و پهلوی طرفداران پیام آور راستین  
 توجیه نواخته می شود و گردن عدالتخواهان شیعه را می گزد ؛

" رشید هجری " در کوفه است ، و زیاد ، والی فرزند هند جگر  
 خوار - معاویه - او را به تازیانه می نوازد و به شکجه و زندان می برد که  
 از عقیده اش دست بردارد ، مدح حاکم را بکند و لعن و نفرین مظلوم  
 غریبی را که خانه اش را ویران کردند ؛ و در محراب مسجد فرقت را شکافتند ،  
 و فرزند " امام " را به زهر عسل و عسل زهر آگین گشتند ، و اینک شیعیان  
 اش را به تهدید به تبعید و زندان و قتلگاه می فرستند ، و " رشید " نه "   
 گوی و تکبیر خوان ، و رفض خلافت جلال می کند ؛

" رشید " ، دینش را پا چال نانش نمی کند و ایمانش را دخل روزی آن  
 نمی گرداند تا پس از او ، در تاریخ ، شیعیان چنین نکنند و چنین نپندارند  
 و چنین نبینند ؛

پیش از آن ، اماض ، خیر چگونگی مرگش را داده است ، و او خوب  
 می داند که بدست که و در کجا به شهادت می رسد ، و با علم بدینها علیه  
 غاصب می شورد ، به سازندگی و ویرانی می پردازد ، در مسجد و خانه و شهر  
 تبلیغ و ترویج و تحریک می کند ، تا " مذکر " انسان و پیام باشد ؛

به دخترش ، و دختران کوفه ، می آموزد که " حرف را پنهان نگه دار  
تا دلت را جایگاه امانت سازی " ، " راز را در دلت خانه بده تا امانت دار  
راستین باشی " ،

اینست که تاریخ در فکوی مسند نشین ، یابی از اونی برد ، و از هو  
و وحشت حاکم و حاکمان ، نذری از اونی کند ، راویش تنها دختر فدارکار و  
" رازدار " اوست ، که دلتی را خانه ی اسرار پدر ساخته بود ؛  
" دخترم ! پس از ما مردمی خواهند رسید ، که آگاهی و بینائی شان  
در دین خدا ، از زحمت و تلاش ما بسریا فضیلت تراست "

زمان ، طرفداری از علی را چنبرم اعلام کرده ، و حاکم مجری آن ،  
که اگر کسی دم بزند سزایش مرگ است و قتل ؛

زمان و حاکم ، پیروی از علی و نذکر نام علی را " رفض " می داند ، و  
جلاد حامی آن ، که اگر کسی به آن پای بند شود و در زهنش اعتقاد علی  
خطور کند ، مکافاتش قتل است و آوارگی ؛

و " رشید " می داند ، و خوب هم می بیند که چنین است و چنین  
می کنند ، اما " ایستادن " و " ایستادگی " را کسی در انسان نمی تواند  
شکست ، و رشید می خواهد " بایستد " چه ایستادنی !

زیاد ، جلادش را صدا می زند که اگر " رشید " در کوفه بماند جز  
بدی ( ؟ ! ) بیار نیار و جز به خروج از بیعت نخواند ، عقد حاکم را  
می شکند و سربه قیام و شورش بر می دارد ، و استمرار طغیان و رفض را - که  
کار شیعیان حامی عدالت است - برگوش ها می خواند ، دست و پای او را  
از تن جدا کنید و حلقومش را ببرید ، تا " مرغ شوم " ی که بی وقت تاریکی  
شب آواز می خواند جرئت پرواز نکند ، تا خواب ها را بر آشوبد و امنیت شهر  
را بهم زند و دارالاماره ی ثبات را به ویرانی تهدید کند ؛

زیانش را ببریدند ، دست و پایش را نیز قطع کردند و از دارالاماره  
امیر ! به زمین پرتابش کردند ،

و پس از او ، جابریان ستم کردند ، و جائران جور نمودند و کوفه  
در ماتم بماند ، اما او " ایستاده " و زنده " در گذر زندگی من و تو ، بانگ

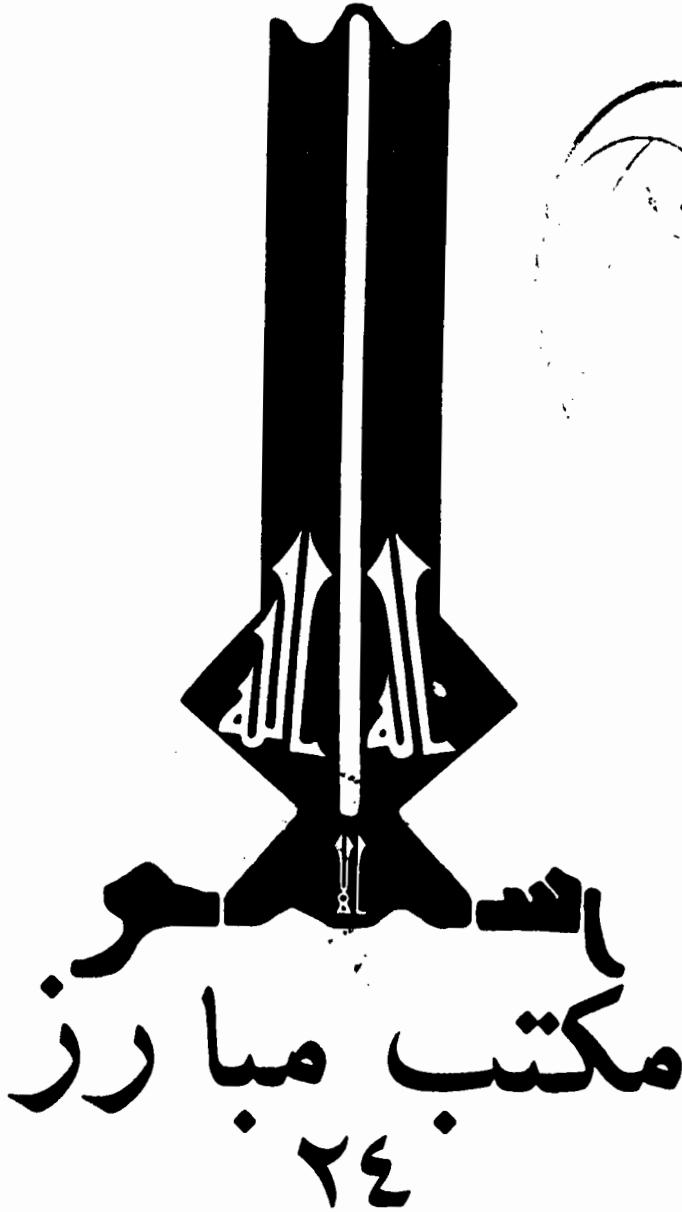
حق برداشته و پیامخون آلود خویش را آنچنان ثبت نموده است که هیچ  
جائر حيله گرو مکاری توان شستن اثر را ندارد .

..... "رشید هجری" بعد از "امام" اش ، حسن ، بدست  
زیاد بن سمیه روسپی معروف جاهلیت - استاندار معاویقبن ابی سفیان -  
فرزند هند جگر خوار ، - کینه توز منافق و مشرک جاهلیت - در کسوفه -  
در نیمه ی اول قرن اول هجری ! "شهید" شد و در بنیان گذاری  
اعتراض مخفی و علنی شیعه ، شاهد و حاضر ، پیوند خویش را در رسالت  
انسان خویش با خدا و میثاقش ، تثبیت نمود . و او "نار" دیگری بود که  
از "خانواده" شیعه التخواه شیعه ، از طرف "خانواده" شی ستگر و جلاذ  
قابیل گرفته شد ، و بدست مامور جلاذش سپرده گردید ، تاریخه های عمیق  
اعتراض هابیل با خویش آبیاری شده ، برای انتقام بپاخیزد و انتقام خویش را  
بگیرد.....

اسفند ماه ۱۳۵۶  
فوریه ۱۹۷۸ - الف سحاب



# بخش پیامها



ضمیمه

## فهرست پیامها

### صفحه

- ۱- پیام امام خمینی به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا ۱۱
- ۲- نامه امام خمینی به انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا ۸
- ۳- پیام امام خمینی به انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در هند ۱۰
- ۴- پیام کنگره شریعتی به امام خمینی ..... ۱۲
- ۵- پیام اولین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در هند به امام خمینی ..... ۱۶
- ۶- پیام کنگره شریعتی به خانواده شریعتی ..... ۲۰
- ۷- پیام انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا به کنگره شریعتی ۲۴
- ۸- پیام انجمن اسلامی دانشجویان فیلیپین به کنگره شریعتی ... ۲۷
- ۹- پیام دانشجویان دانشگاههای ایران به کنگره شریعتی ..... ۲۸
- ۱۰- پیام کنگره شریعتی به دانشجویان و محصلین مسلمان مبارز ایران ۳۵
- ۱۱- پیام کنگره شریعتی به برادران دانشجویان علوم دینی حوزه های علمیّه ..... ۴۱
- ۱۲- پیام کنگره شریعتی به محصلین مسلمان دانشگاههای افغانستان ۴۳
- ۱۳- پیام کنگره شریعتی به زندانیان سیاسی ایران ..... ۴۷
- ۱۴- پیام کنگره شریعتی به خلق مسلمان فیلیپین ..... ۵۱
- ۱۵- پاسخ یاسر عرفات به پیام کنگره شریعتی ..... ۵۴
- ۱۶- پیام کنگره شریعتی به حرکت المحرومین لبنان ..... ۵۶
- ۱۷- پیام کنگره شریعتی به مسلمانان مبارز اریتره ..... ۶۵
- ۱۸- پیام کنگره شریعتی به مسلمانان مبارز فیلیپین ..... ۶۷

بسم الله الرحمن الرحيم

اتحادی انجمنها رسد می دشواری در اروپا ایام که تالی  
 رقم مهم ضمیمه گزارشات هیئت سراسری و تقییمات سراسریه و هر دو موجب تغییر گردید  
 در این امر که در عین خویش بودن و تواجد شدن ملت ایران با ملت ترین و شکوهمندترین  
 رژیم منطقی و خود اراده از ضعف و سستی پایه ارزان حکومت طاغوتی به پیشم میخورد بهم پیش  
 قشر بسیار ملت طلبان مختلف از دهان تا دهان هر از غلبه تا نویسنده از زبان او تا کار کردن  
 چنان لزه بر اندام رژیم بکنده و چنان بر عیاشیه فاسقش را آورده و ضربه زده که با جمله  
 بترک سلف اسلام و پادشاهان مجید و شاعر کلمه روحیه است و کجوه علیه تم که در تکمیل وحی عدالت  
 و علمای سلیمین عهد نهم است و مردم مسلم قهرم تم که باره برادر نظام اسلام و پیشانی کتب قرآن است  
 و بالاخره با جمله بندهک نبات بخش شیشه خربت بشمار و جمله عصبی تنگین در مصلح ترین حاکمان  
 مذکور و با جوقا تبلیغات و نظایرات ساخته که از همه اسازمان و نفع طلب و افراد که مجبور  
 برکت شده اند در حال که در بوق را در بوق به جهت اطراف گفته که در نظایرات شریفین  
 بیشتر از یک ششم از دعوتش است که در در هر یک بر سر بدانسه که بیخ و محور فرزند و کارخانه  
 کوه نیست و درین ملت مسلم کسی موافق ندارد و نمیتواند داشته باشد جایگاه که علیه تمام  
 شعارند هر دو اسلامی باره میکند و با همه نظر اسلامی مخالف است بتواند درین مسکن موافق داشته  
 باشد جایگاه که میگوید ندرت در حکومت من نشر ندارد چه طور ممکن است موافق داشته باشد  
 شمر خرف و گفته برتر که در سراسر زمین زردی با دلبر از نوازش و قهرام میکند و از آسروستان و تشریح  
 تایید میکند و با طرام اجتماعی انها تیغ برادر و شورتی اسلام را تغییر میدهد چگونه ممکن است موافق داشته باشد  
 چنان زرق گفته است اکنون بر شاه جوانی روشن کند و بر تمام هیئت است که

(۱) سر لاهور در نشان اسلام و هلام عدالت پروران باشد و ناچار بدون حکومت همدی تمام

رسیدن به این هدف محال است ، اولی دهر در هر سیاسی اسلام است باید با حکومت عدل موافق

و بما که عدول دل به بندیر و از زوایم غیر مسلم و غیر مسلمی که در ایران رژیم منقط به صورت برکتیه و بالهال  
 صحت مخالفت خود را اظهار و در سرکمون کردن آن گوش بشید و در غیر این صورت در مستقبل و از ادراک  
 ( ۲ ) باید قضا را غیر مسلمی را که عقیده و مذهب بر مذهب اسلام است و داراگر این بکتابه و دیگر از نوع  
 از آن پیشه بکلیت ترقی عدالت پرورد اسلام دعوت کنید و در صورت نه پذیرفتن از آنها از نوع که پیشه در  
 شصت که است تیر باید اندر چهارگانه و باید جوانان با دانسته تا صورت و عقیده توجه و صادر در کمر نباشد  
 مهال است از خود بگذرد و در فکر است پیشه و باید دانسته تبلیغات دانه دار کنیم چون الملیا دانسته تبلیغات  
 بر سر حد ابر یا لیسیم همانی جز برابر عقاید دستار توده استضعف نیست باید این وقتها تشنه است شده  
 ( ۳ ) باید جوانان روحانی و دنیا را هم از دست ما گرفت و در شناخت اصول اسلام که در ایران  
 توحید و عدل و شناخت انبیا بزرگ پایه از ارکان عدالت و از ادراک نزد ابراهیم فلیت رسول فایم صحاب  
 عیبه و ادو عظیم همین در شناخت طرز زندگی آنها از نظر واقع صورت و در حد تا نظم جامعه وضع  
 حکومت و شرایط امام و اولی الامر و طبقات دیگر از امراء و دولت و قضاء و فرهنگیان که علماء است  
 و تصدیقان مایهت مسلمی در شرایط آنها تا بر سه بشرط و کارندان شریانه و بی جنبه اسلام چه کسان  
 برابر حکومت و کارندان آن بریت شناخته و چه کسان از نوع حکومت و شناخت آن مطروقات  
 ( ۴ ) باید شا و انجمنین و دانشگاه را بر طبقات روحانی و غیره از دولت دادن سلیقه دارا شخصی  
 خود در تفسیر آیت کریمه قرآن مجید در نام و امر اعلام اسلام و در ادراک آن جدا خود دار کنید و مردم  
 با جوامع اسلام بجهت ابعاش باشد و مطلق بشید آنچه صلح جامعه است در سطح عدالت و نوع باید مطلق  
 و تا این استقلال در کرداری و جویان است تقاد در تقه می رود بطوری قلند و تا بر عمر و عینیت در اسلام  
 بطور کامل می باشد و مناج با عدلیت خارج از منطق نیست و لازم است مرتب باشد بالهال وقت  
 و همونکه که گفته که التزام با اسلام فرارند جمیع این دشر و در مع از اصول با شما موافق نیستند آنها را هم  
 با التزام کنید بکار نرودند از نگرست دادن آنها در جهانات و پنجهار مسلمی چهارگانه و کلان کینه زیاری  
 افراد هر چه باشد تا او بدف نزدیک بکنه و بر نرود و هر کس که آنها تا بر تصحیه بکنه با و دانسته و دانسته

که قشرا نیز مسلم یا غیر مسلم به سلم از پشت شما بجز نرسند و شمارا بقدر از حد بیدف از راه می اندازند  
یا نابود میکنند از تجربه سابق عبرت بگیرید

۲۵. باید بر نامه و نثریات همه جناب ابدون ابهام تک به سلم و حکومت اسلامی باشد و در  
سنة سرگرمی کردن طغوت و شفا و شفا از آن که در کشور ما رژیم دست نشاندگی پهلوی است  
و بعد از خیزش آن که در نامه اثرات رژیم طغوت پهلوی است جناب کتبه می دانیم در نوشته ارباب  
اعراب کتبه اربابی دیده میشود که حرف چهار چوب قانون با سرکست و باید در نثریات و خطابه  
هر جا ممکن است با صریحت و دلبستگی نظر اصح نظام و جنایات و جنایات را که شغرت است  
معرفه کنیم و از توجه دادن آنها را با بودین یا چنه ها که در دولت که در نامه اثر دور کتبه است  
مجموع اصح است جدا جدا از کتبه و در کتبه کانی و کتبه کانی را از ربع امر آگاه کتبه

(۶) باید در هر فرصت در نثریات حرفا و غیر حرفا در خطابه و مطابرات و مجال خدایان  
دین شاه و خاندان دودگدود مخصوص تغییر تاریخ سلم که امانت حیران ناخبر نیستند مسلم  
بغیر از کرم و سلم و سلمین و کرامت و زردستی گریز و نثری و پشت کردن به سلم خدا  
پرستی است باید این عنصر فائز رسوا شود و بیچاره از ذکر جنایات او غفلت نشود  
باید با نرده خردار و نرده دی جا رید و نرده کلمه داشته شود تا جلد درش از خاطر  
نرود و سلم آتیه جرائم شان سفاک را بداند

(۷) از اینکه در دستور آسمانی بهم پیوسته که همه دانشجویان اسلام است در هر نقطه بنده شما را  
و کانا دار دین و قیدین و دیگرها و دیوانه همه ام کار و هم خدا بفرمانها بدهی است  
خدا را مددیه تقدیر میکنم و توفیق همه را در قیامت خدایم در نام مددیم است پایله ارباب  
برابر معرفی سلم و نثر حقیقی نبات نثر در هر نقطه از جهان که امان است برقرار باشد  
و دست یکسانان هانگه باز نثر است و قطع ایاد ستمکاران و بیچاره را از نثر



ندم است جوانان که تجربه گزین فرود ما را با یکا رکود انحراف سیر ملایم داشتند بنام  
سیدی نبات دهر و من اهی نفسا فلانا اهی ناسر جیعا

(۸) ندیم است فایتهای سیدی و ثریات شاد در ایران فصولی خزه علیه زنده قم و در کله  
بیدار نشسته و سنگر گردد تا قشر داخل و خارج به پستیانه ام دنگم و با هم همدا شوند و به کار با هم  
بر خیزند و در چشم باطله ای در دهن کشور بر نگویند و عیب است ایما شود بر این نسبت با حرف واحد  
با این کار ملطفان تفریت روی هم مان و تصنیف در زلال روی دشمن میزند

(۹) باید با کمال هشیا در در قریب و دعوت سیر انجمن را بر قریب از راه در در صف انجمنها  
دگره ای که تمام مرز و خوف یا هم در انحراف در داخل انجمنها دگره ای راه نیابند و اگر راه یفتند  
انها را طرد کنند ندیم دشمن را سمت قریب و هشیا ز فرزند کشید و کلمان اهل غیبت را در  
ندیمه که در در قریب همراگی در ناسیه

(۱۰) از خفتنات ملطف بلور هم خود دار کشید که ان چون سلطان سار در مهکد قشرا را  
فرمی گزید و فایتهای را فرج میکند و حرف را زیاد میرد و در باب که میرا عوف در هرین  
بفرد حرف میزند و تمام را که خفتند می اندازند یا به ان دامن می نازند از خود برانید  
که یا ما مورد یا سونیت دارند و اگر فرها کرده ای بوسله غدر ای با انجمنها نه پیوستند  
و در فایست پنهان و سیدی دارند با اننا حضرت کشید که خفتند فاعل و ضرر آن می  
همه شود سعی کشید با رشاد دست نه هم پیوسته داشته و اگر نشه چون حرف واحد است با هم  
برادر و پشتیبان هم همیشه حرف سیدم است باید هر ان ناسیه و تقدم طلب فرادتر شود

(۱۱) ندیم است طبعات محرم رده ای در ناسیه هر با هم تمام تعابیر داشته باشند جوانان  
در شکر دانشگاه بروی نیت و رده انونی احوام بگزارند خرا دند قالی آنها را محرم شماره  
داهیه است و می سازند آنها را بهت فرود اند رده انت قدرت بزرگ است که با  
از دست دادن آن خرا نخواستند پایه ای سیدم فرود میرزد و قدرت چهار دشمن حاضر شود

مطالعات دقیق اجابت استوار در طول تاریخ بر آن رسیده که باید این سه سگسته شود  
و بیغایت دانسته در آنها و اعمال آنها در چند صد سال در جبهه شده که بعد از روز ششگزاران در  
در آنها جدا و پدید آنها بدین گونه تا جمعه و شنبه به معارض شود ، اگر ایما در بین آنها که  
به صدقیت خود را جا بزنند لکن نوع آنها در خدمت تنه کجی مختلف موقوف و خدمت  
آنها ملت را پای بند اصول و فروع دین است نموده بر غم اجابت و اعمال آنها باید این قدر  
تایید و حفظ نمود و باید به احترام کثرت چنانچه روحانیون محترم باید بطبقه جهان روشنفکر  
که در خدمت اسلام و کشور اسلامی است و بهین جهت بعد در اعمال اجابت است احترام گذاشته  
آنها چون فرزندان عزیز و برادرانی در چشمه جانند و این قدرت بزرگ که معصرات خواه  
ناخواه در دست آنها خواهد افتاد و از دست ندهند و از تبلیغات سولای که بر ضد آنها در این  
چند صد سال شده و آنها را در نظر منفی طرد دیگر جلوه داده اند تا از تفرقه سعاده هر چه  
بیشتر بزد احرار کنند و کتای را که جملد از سونیت در جبهه دور نگذاشتن این بقعه  
موسس است و از روحانیت از خود برانند و با آنها اجازه ایجاد تفرقه ندهند و مطمئن باشند که  
با هم این دو قدرت بزرگ پروردگار است می آید و با جدائی در آنرا نخواهند دید

( ۱۲ ) باید چه طبقه جوان روحانی و چه دانشگاه بر احوال جدیت تعمیر علم هر یک در محیط  
خود ادامه دهند. این زفره بسیار ناراحت کننده که اخیرا بین بعضی جوانان شایع شده که در  
فراغ چه فائده دارد در طلب استخوان و مطمئنا با از در جهالت و بی خبری است و با با نیت  
و از انبساط طافه شیطانی است که نمیخواهند طلب معلوم و نیز از علم اسلامی باز دارند  
که علم اسلام بطن نسبی پرده نموده نمود و موافق دین است خداوند متعال پدید آید که در جوانان  
دانش هر اما انگل و مکتب بیشتر است شمار بسیار زیادند که همه کس چون همه چیز در دایه شبه و قبیاح  
به جنبی در تمام ابعاد در شسته امر علی هر چه بیشتر روز افزون شود و این خطر بزرگ است که کشور را  
هر چه بیشتر متعصب براند اگر معلوم اسلامی مردان تصفیر نیست تا کنون انار و یا - مورد

و اگر پس از این گذشته باشد این سه عظیم متاخر اجابت نمودند و راه برابر استوار گران بر چه بیشتر  
باز می شود و اگر دانش و افعال از مردان دانشمند و تقصیر شود اجابت نعمت طلب چون سرف  
در تمام کشور ریشه دوامه در تمام امور اقتصاد و علمی ما را در دست بگیرند و هر چه می کنند با جوانان  
با این فکر غلط اشتغال سازند که بهترین دوشیزترین بازره با اجتناب از علم و بی ادبی  
و دنیا است و فایز کردن این سگ در دعوت تبلیغ این سدح فحاشت با بسلام و مملکت بدمی است  
اینجا با کمال تواضع دست خود را بطرف تمام جناها که در قدرت بسلامتند دراز میکنیم  
و از همه استمداد میکنیم که با هم پیوسته همه جانیه در راه بسط عدالت بدمی که بیگانه راه سعادت  
ملت است کوش باشد و از سایر جناها که در تحت تاثیر تبلیغات سرد اجابت واقع شده اند  
و طاعت میجو در تو این بسلام همه ابعاد اثر خزانة تقاضا میکنیم که در کار خود تبه بر نظر کنند  
و با احترام از غرض و تعجب بکتابت بزرگ همه جانیه بسلام نظر و در آن مطالعه و تفریق کنند  
و پس از این عقیده به آن کتبها را بگردار ما بگیرد و مسلمانان پرستند تا با عدالت کلمه  
زود فالت اجابت و طلال فائز اندین آنها در او کسور جلیویر و آنها را از کسور خود برآیند  
رضه او تا در تعالی ترفیق مهملانی را در قدرت بسلام و مسلمانان خوب است هم و بسلام عسکرم  
مجمع برتر

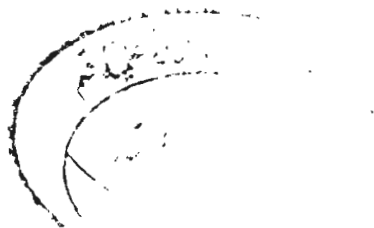
سوم پر اربع اربع

امکن بندی و انجمنی اریط و لانا دارا

مردم زین و میرا کرد و درین است جزای ازین سه دریم فاسد دست نشانی  
 حاضریت در یک از طرف به است سلطان ایران است طالب است پرده شیراز است  
 که اینرا این تصور کنیم که آنرا که تا کون است این پرده پرده و معر دست نشانی  
 اجاب واقع شده و صد بار از سیاسی دیگر است که است ایران با و درین زمان است  
 اگر نزار نگواسته وقت پیدا کند دست دران آن درینها را از دست برنده کنن در دست  
 اوضاع ماضی و عارضی و نظایر حیات رژیم در جمیع بطوریت عارضی و ضمنی است که با و  
 صاحب علمی و فنی در حال وطن خود و در انجمن قابع در هر دو انجمن بندگی مدینه است و  
 درین زمان استاده که و به پرده پیچید و به وضع حاضر و حیات تمام سال حکومت  
 نیز قافله رژیم در کتاب بند بر امر است و صد بار در جمیع این اوضاع است  
 و درین جمیع اریط بهمانه که مختار بندگی حیات این عازان را اصراف در بار  
 و غیره از دست جمیع اریط میداند دولت اریط با پستان از این حاضر در نظر سلی  
 مد در هر سالان و حیات کاران تاریخ است دولت اریط با ساسانده و اطلاق  
 لذت باج در هر سلیب میوه مردم تربیت را اطلاق حاضر کیفیت و دور از پستان  
 گرفتار کرده و اگر نیز جمیع نفع تمییز نظر کنه و راه عهد و تلف با صالح جدا کنه  
 مسوولیت همه حیات است که است نمی لذت با به هر دو عهد و پستان است میوه همه اوست  
 تا و یک گرفتن حقوق صد امیرین سلم و سلسله نمودن شتی او با شر بر سواد است اونا  
 و حال و ادق رژیم غیر قافله ایران در دست پستان و اسامیر و در هر حق سلیب  
 و حسب لذت و معر قرون و با جمعی حیات است که در پستان و در جمیع اریط است  
 میوه و لذت است و نیز صاحب که صد اوست نزار اریط حیات با و در دست سلیب

ما کون ندانیم که در بیت ضحی ارباب شرفیت خود را در این شاخ ما در یکدیگر یافت  
 طبعی فیروز شریف تر باشد و همواره استخوانی که با یکدیگر استخوان در این می  
 آمده عینیت در شرف حکومت خدا میماند هم از آنجا که بعد از این که در جاست  
 ملام که در مابعد خدا با حق هر چه بهتر است که در این هر روز که در عدد تفرقه  
 و شرف بین آنهاست طرد گشته و در بیان معرفت گشته و به علم و علم نهایت بشر  
 از او سر برود بر نامه خود قرار دهند از ضلالت عالم رفیق و تاسه تا مسلمانی را  
 در بلاد بستان اعظم ندانند قرآن و اسلام خوانند و به علم و علم در علم و علم در علم

مدح بر شریف



سبب بر ابراهیم

آنجن سید محمد علی از شیعیان ایران است

مرقم زینت آفتابان در وقتی همیشه که جناب دریم نخواهد بود سبب است از نموده و فرقت و سبب که باردا  
 نیدار دلنجات خیر مد جراب شده ، بار جوان خود سید می با بر آنکه کتابت است و هم نه به  
 و حرف خود را سبب که تنگت نباشد بجز زینت و طمانه کنیز از او در دستل مناسف است  
 قرار زینت سید پروردگار نباید داشته باشد ، امروز که بجز زینت خمار تا در عت با با همه طمانه  
 در با و شراکت و مردان با خورسند و بهمال را پر شده ، دارد و دست را در شرفان سبب کرده  
 که حق زینت خرد و حمت دارد نه بهین و حمت و در کمال حجت است و چون آید سبب که بجز زینت  
 خرد و حمت و در محرم ۹۸ بنا بر ۵۰ تا زینت است از زینت از زینت از زینت از زینت از زینت از زینت  
 آتش می نمازک دارد آب شرفی بر است آورده اند به است تا جوان را سبب که از حرم و چه به هم  
 پرست و با سبب است است چون اوقات سبب که بر زینت است و چه سبب که از حرم و چه به هم  
 این است و سبب که نباشد بجز زینت که کما به نسبت بهین خود قرار در هم و در سبب که بجز زینت  
 مدق با طمانه سبب که از زینت بر زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 خرد و حمت است این خاست تا مانع قطع و از زینت است که تا بهین شود

خبر طمانه است از زینت شیعیان فرزندان در سبب است این خبر طمانه است که در سبب است  
 همه است در پیشان خود سبب که سبب است از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 او در است و طمانه است از زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 غیره سبب که زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 از پیش سبب که زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 راه از زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 من سبب که زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است و از زینت است  
 باید تمام است از زینت است از زینت است و از زینت است و از زینت است و از زینت است

پیام رهبر خردمند جهان اسلام، مرجع عالیقدر و مجاهد، حضرت  
آیت الله خمینی به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا ایدهم الله تعالی  
مرقوم محترم ضمیمه گزارشات جلسه سال گذشته و تصمیمات سال آینده واصل و  
موجب تقدیر گردید در این سال که در عین خونین بودن و مواجه شدن  
ملت ایران با سخت ترین وحشیگریهای قرون وسطائی رژیم منحط پهلوی نمود  
های بارزی از ضعف و سستی پایه های لرزان حکومت طاغوتی به چشم میخورد  
بهم پیوستگی قشرهای بیدار ملت و طبقات مختلف از روحانی تا دانشگاهی  
از خطیب تا نویسنده از بازاری تا کارگر و دهقان چنان لرزه بر اندام رژیم  
افکنده و چنان بر اعصاب شاه خائن فشار آورده و ضربه زده که با حمله های  
سبعانه بلطی که سلاحش اسلام و پناهنش قرآن مجید و شعارش کلمه ی توحیدیه  
است و حوزه علمیه قم که در محکم وحی و عدالت و طغیان مسلمین عدالتخواه  
است و مردم مسلم قم که همواره سرباز فدائیان اسلام و پشتیبان مکتب قرآن  
است و بالاخره با حمله بفرهنگ نجات بخش شیعه خواست بفشار و حمله عصبی  
تخفیف دهد. مفتضح ترین حرکات مذبحخانه، بوقهای تبلیغاتی و تظاهرات  
ساختگی است از عده های سازمانی و نفع طلب و افرادی که مجبور به شرکت شده اند  
در حالی که در بوق رادیویی بصراحت اعتراف کردند که در تظاهرات ششم  
بهمن بیش از یک ششم از دعوت شده ها شرکت نکردند در صورتیکه همه  
میدانند که این دعوی جز لاف و گزاف گوئی نیست و در بین ملت مسلم کسی  
موافق ندارد و نمی تواند داشته باشد. جنایتکاری که علیه تمام شعائر  
مذهبی و اسلامی مبارزه میکند و با همه مظاهر اسلامی مخالف است نمیتواند  
در بین مسلمین موافق داشته باشد. جنایتکاری که میگوید مذهب در حکومت  
من نقشی ندارد چه طور ممکن است موافق داشته باشد.

شخص منحرف و کهنه پرستی که در سفر اخیرش به هند زردشتی ها و  
گیرها را نوازش و احترام میکند و از آتش پرستان و از آتش پرستی تائید میکند  
و به خاطر مرام ارتجاعی آنها تاریخ پر ارزش و مرقی اسلام را تغییر میدهد

چگونه ممکن است موافق داشته باشد جز همان فرقه کهنه پرستان کون بر شما  
جوانان روشن فکر و بر تمام طبقات ملت است که :

۱- سر لوحه‌ی هدف‌تان اسلام و احکام عدالت پرور آن باشد و ناچار بدون  
حکومت اسلامی عدالتخواه رسیدن به این هدف محال است، تولی و  
تبری دواصل اساسی اسلام است باید با حکومت عدل موافق و بحاکم  
عادل دل به بندید و از رژیم غیر اسلام و غیر اسلامی که در رأس آن  
رژیم ضحط پهلوی است تبری کنید و با کمال صراحت مخالفت خود را  
اظهار و در سرنگون کردن آن کوشا باشید و در غیر این صورت روی  
استقلال و آزادی را نبینید.

۲- باید قشرهای غیر اسلامی را که عقیده و عملشان برخلاف اسلام است  
و دارای گرایش بمکتبهای دیگرند هر نوع از آن باشد بمکتب مرفقی  
عدالت پرور اسلام دعوت کنید و در صورت نه پذیرفتن، از آنها هر نوع  
که باشد و هر شخصیت که هست تبری یا لااقل احتراز کنید و باید  
جوانان ما بدانند تا معنویت و عقیده بتوحید و معاد در کسی نباشد  
محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد و باید بدانند تبلیغات  
دامنه دار کمونیسم بین المللی همانند تبلیغات پروسو صدای امپریال-  
لیسم جهانی جز برای اغفال و استثمار توده های مستضعف نیست باید  
این بوقهای استثمار شکسته شود.

۳- باید جوانان روحانی و دانشگاهی قسمتی از وقت را صرف کنند در  
شناخت اصول اسلام که در رأس آن توحید و عدل و شناخت انبیا  
بزرگ پایه گزاران عدالت و آزادی است از ابراهیم خلیل تا رسول  
خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و در شناخت طرز تفکر آن‌ها  
از نقطه‌ی اقصای معنویت و توحید تا تنظیم جامعه و نوع حکومت و شرا  
امام و اولی الامر و طبقات دیگر از امراء وولات و قضاة و فرهنگیان که  
علماء هستند و متصدیان مالیات اسلامی و شرایط آنها تا برسد بشرطه  
و کارمندان شهرداری و به بینند اسلام چه کسانی را برای حکومت و کارمندان  
آن برسمیت شناخته و چه کسانی از شغل حکومت و شاخه های آن مطرود آ



۴- باید شما دانشجویان دانشگاهها و سایر طبقات روحانی و غیره از دخالت دادن سلیقه و آراء شخصی خود در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید و در تاویل احکام اسلام و مدارک آن جدا خودداری کنید و ملتزم با احکام اسلام بعهده ابعادش باشید و مطمئن باشید آنچه صلاح جامعه است در بسط عدالت و رفع ایادی ظالمانه و تأمین استقلال و آزادی و جریانات اقتصادی و تعدیل ثروت بطوری عادلانه و قابل عمل و عینیت در اسلام بطور کامل میباید و محتاج بتاویلات خارج از منطق نیست و لازم است مراقب باشید با کمال دقت و هوشمندی که کسانی که التزام با اسلام ندارند بجمع ابعادش ولو در اصلی از اصول با شما موافق نیستند آنها را دعوت بالتزام کنید و اگر موثر نشد از شرکت دادن آنها در اجتماعات و انجمنهای اسلامی احتراز کنید و گمان نکنید زیادی افراد هر چه باشد شما را به هدف نزدیک میکند و پیروز و حصول بهداف آنها قابل تصیفه هستند باید بدانید و میدانید که قشرهای غیر مسلم یا غیر ملتزم با اسلام از پشت بشما خنجر میزنند و شما را قبل از حصول بهداف از کار می اندازند یا نابود میکنند از تجربه سابق عبرت بگیرید .

۵- باید برنامه و نشریات همه جناحها بدون ابهام متکی باسلام و حکومت اسلامی باشد و در مقدمه سرنگون کردن طاغوت و شاخها و ناخه های آن که در کشور رژیم دست نشانده پهلوی است و جدأ از خواستهای که لازمه اش تائید رژیم طاغوتی پهلوی است اجتناب کنید مثل آنچه در نوشته های بعضی احزاب و گفته های بعضی دیده میشود که هدف چهار چوب قانون اساسی است و باید در نشریات و خطابه ها هر جا ممکن است با صراحت و الا با کتایه نقطه ای اصلی مظالم و جنایات و خیانتها را که شخص شاه است معرفی کنید و از توجه دادن آنها را بامورین یا هیئته حاکمه که لازماتش دور نگه داشتن مجرم اصلی است جدأ احتراز کنید و نویسندگان و گویندگان را از این امر آگاه کنید .

۶- باید در هر فرصت در نشریات حزبی و غیر حزبی و در خطابه ها

و تظاهرات اعمال ضد اسلامی و انسانی شاه تذکر داده شود خصوصا تغییر تاریخ اسلام که اهانت جبران ناپذیر بشخصیت معظم پیغمبر اکرم و اسلام و مسلمین و گرایش به زردشتی گری و آتش پرستی و پشت کردن باسلام و خدا پرستی است باید این عنصر خائن رسوا شود و هیچگاه از ذکر جنایات او غفلت نشود باید پانزده خرداد و نوزده دی جاوید و زنده نگهداشته شود تا جلادی شاه از خاطره ها نرود و نسلهای آتیه جرافمشاهان سفاک را بدانند .

۷- از اینکه در دستور اتحادیه بهم پیوستگی همه دانشجویان مسلمان است در هر نقطه هستند مثل امریکا و کانادا و هند و فیلیپین و دیگر جاها و میخواهید همه هم کار و هم صدا بفعالیتهای اسلامی انسانی خود ادامه دهید تقدیر میکنم و توفیق همه را از خداوند تعالی خواهانم. لازم است پایگاههای اسلامی برای معرفی اسلام و نشر حقایق نجات بخشش در هر نقطهای از جهان که امکان است برقرار باشد و در تحت یک سازمان هماهنگ برای نشر عدالت و قطع ایادی ستمگران و چپاول چپان مشغول فعالیت شوند . لازم است جوانان کم تجربه گول خورده ما را با آشکار کردن انحراف سایر مکاتب و آشنا نمودن با نظام اسلامی نجات دهید و من احی نفسا و کانتا احی الناس جمیعا .

۸- لازم است فعالیتهای اسلامی و نشریات شما در ایران خصوصا حوزه علمیه قم و دانشگاههای بیدار نشر و منعکس گردد تا قشر داخل و خارج به پشتیبانی هم دلگرم و با هم همصدا شوند و به همکاری با هم برخیزند و لازم است پایگاههای در داخل کشور بهر نحو ممکن و عملی است ایجاد شود برای فعالیت یا هدف واحد با این کار مطمئنا تقویت روحی همگان و تضعیف و تزلزل روحی دشمن میشود .

۹- باید با کمال هوشیاری و مراقبت و دعوت سایر انجمنها را بمراقبت از راه و روش اعضا انجمنها و گروهها که اشخاص مرموز و منحرف یا متحمل الانحراف در داخل انجمنها و گروهها راه نیابند و اگر راه یافتند

آنها را طرد کنند . لازم است دشمن را سخت مراقب و هوشیار فرض کنید و گمان اهمال و غفلت در او ندهید که در مراقبت سهل انگاری نمائید .

۱۰- از اختلافات مطلقاً بطور حتم خود داری کنید که آن چون سرطان ساری و مهلك قشرها را فرا می گیرد و فعالیتها را فلج می کند و هدف را از یاد میبرد و چه بسا که مسیر را عوض و جریان بحد هدف میشود اشخاص را که اختلاف می اندازند یا به آن دامن می زنند از خود برانید که یا مأمورند یا سوهنیت دارند و اگر فرضاً گروههایی بواسطه عذرهایی بانجمنها نه پیوستند ولی فعالیت انسانی و اسلامی دارند با آنها ضدیت نکنید که اختلاف حاصل و ضرر آن طاید همه شود سعی کنید با ارشاد دوستانه هم پیوستگی داشته و اگر نشد چون هدف واحد است با هم برادر و پشتیبان هم باشید . هدف اسلام است باید هواهای نفسانیه و تقدم طلبی فراموش شود .

۱۱- لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی با عم احترام متقابل داشته باشند جوانان روشنفکر دانشگاهها بروحانیت و روحانیون احترام بگذارند خداوند تعالی آنها را محترم شمرده و اهل بیست وحی سفارش آنها را بعلت فرموده اند روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن خدای نخواستہ پایه های اسلام فرو می ریزد و قدرت جبار دشمن بی معارضی میشود .

مطالعات دقیق اجانب استعمارگر در طول تاریخ به آن رسیده که باید این سد شکسته شود و تبلیغات دامنه دار آنها و عمال آنها در چند صد سال موجب شده که مقداری از روشنفکران را از آنها بدبین کنند تا جبهه‌ی دشمن بی معارض شود ، اگر احیاناً در بین آنها کسانی بی صلاحیت خود را جا بزنند لکن نوع آنها در خدمت هستند بحسب اختلاف موقف و خدمت آنها ملت را پای بند اصول و فروع دیانت نموده بزعم اجانب و عمال آنها باید این قدرت را تائید و حفظ نمود و با دیده احترام نگر نیست چنانچه روحانیون محترم باید

بسه طبقه جوان روشنفکر که در خدمت اسلام و کسب  
اسلامی است و بهمن جهت مورد حمله فعال اجانب است احترام  
گذاشته آنها را چون فرزندان عزیز و برادرانی ارجمند بدانند و  
این قدرت بزرگ که مقدرات خواه ناخواه در دست آنها خواهد افتاد  
از دست ندهند و از تبلیغات سوئی که بر ضد آنها در این چند  
صد سال شده و آنها را در نظر بعضی طووف دیگر جلوه داده اند تا  
از تفرقه استفاده های هر چه بیشتر برند احتراز کنند و کسانی را که  
جهداً یا از سوء نیت موجب دور نگه داشتن این طبقه موثر است از  
روحانیت از خود برانند و بآنها اجازه ایجاد تفرقه ندهند و مطمئن  
باشند که باضم این دو قدرت بزرگ پیروزی بدست می آید و با جدائی  
روی آنها نخواهند دید.

۱۲- باید چه طبقه جوان روحانی و چه دانشگاهی با کمال جدیت بتحصیل  
علم هر یک در محیط خود ادامه دهند این زمزمه بسیار ناراحت کننده  
که اخیراً بین بعضی جوانان شایع شده که درس خواندن چه فائده ای  
دارد مطلقاً است انحرافی و مطمئناً یا از روی جهالت و بی خبری  
است و یا با سوء نیت و از القاء افکار طوفانی شیطنانی است که میخواهند  
طلاب علوم دینی را از علوم اسلامی باز دارند که احکام اسلام بطاق  
نسیان سپرده شود و محور آثار دیانت بدست خودمان تحقق پیدا کند  
و جوانان دانشگاهی ما را انگل بقصرهای استعماری بار بیاورند که  
همه کس چون همه چیز وارداتی باشد و احتیاج به اجنبی در تمام  
اجام و رشته های علمی هر چه بیشتر روز افزون شود و این خطیر  
بزرگی است که کشور را هر بیشتر بحقب میراند اگر علوم اسلامی مرد  
شخص نداشت تاکنون آثار دیانت محور شده بود و اگر پس از این  
نداشته باشد این سد عظیم مقابل اجانب منهدم میشود و راه بسزایی  
استشارگران هر چه بیشتر باز می شود و اگر دانشگاهها خالی از مرد  
دانشمند و شخص شوند اجانب منفعت طلب چون سرطان در تمام  
کشور ریشه دوانده و زمام امور اقتصادی و علمی ما را در دست

میگیرند و سرپرستی می کنند باید جوانان با این فکر غلط استثنای مبارزه کنند و بهترین و موثرترین مبارزه با اجنبی مجهز شدن به سلاح علم دین و دنیا است و خالی کردن این سنگر و دعوت به خلع این سلاح خیانت با اسلام و مملکت اسلامی است.

اینجانب با کمال تواضع دست خود را بطرف تمام جناحها که در خدمت اسلام هستند دراز می کنم و از همه استمداد می کنم که با هم پیوستگی همه جانبه در راه بسط عدالت اسلامی که یگانه راه سعادت ملت است کوشا باشند و از سایر جناحها که در تحت تاثیر تبلیغات سوء اجانب واقع شده اند و مطالبات صحیحی در قوانین اسلام بهمه ابعادش ندارند تقاضا می کنم که در کار خود تجدید نظر کنند و با احتراز از غرض و تعصب بمتکب بزرگ همه جانبهی اسلام نظر و در آن مطالعهی دقیق کنند و پس از بستن عقیده به آن مکتبهای دیگر را رها و بگروه مسلمین پیوسته تا با وحدت کلمه از دخالت و عطل خائن نالایق آنها در امور کشور جلوگیری و آنها را از کشور خود برانند. از خداوند قادر متعال توفیق همگان را در خدمت با اسلام و مسلمین خواستارم والسلام علیکم ورحمة الله.

روح الله الموسوی الخمینی

نامه آیت‌اله خمینی به انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا

مرفوم شریف و اصل مطالبی که مرفوم شده است جزئی از مقاسد رژیم فاسد است نشانده حاضر است ویرگی از گرفتاریهای ملت مسلمان ایران است. مطالب پشت پرده بیش از آنست که ما بتوانیم تصور کنیم. کارهایی که تاکنون بدست این پد رویسر و عنصر دست نشانده اجانب واقع شده مقدمه کارهای اساسی دیگر است که ملت ایران باید در انتظار آن باشند. اگر خداوند نخواست فرصت پیدا کند ملت و سران آن فرصت‌ها را از دست بدهند اکنون بواسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطن خواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمنهای اسلامی در هر جاست بیدارند از آن استفاده کنند و بی‌خیزند و به وضع حاضر و جنایات پنجاه سال حکومت غیرقانونی رژیم نوکرمآب پهلوی اعتراض کنند و صدای خود را با مجامع بین المللی برسانند و رئیس جمهور آمریکا بفهمانند که ملت‌های اسلامی جنایات این خاندان را خصوصاً در سالهای اخیر از روسای جمهور آمریکا میدانند. دولت آمریکا با پشتیبانی از این عناصر رنظر مسلمی در رأس ستمکاران و جنایتکاران تاریخ است. دولت آمریکا برای استفاده رایگان از منابع زرخیز مسلمین میلیون‌ها مرد شریف را بچنگال عناصری کثیف و ورازانسانیت گرفتار کرده و اگر رئیس جمهور فعلی تجدید نظر نکند و راه خوراز سلف ناصالح جدا نکند مسئولیت همه جنایات که بدست مفتی از خدا بیخبر و ورازانسانیت میشود بعهده اوست.

نادیده گرفتن حقوق صد‌ها میلیون مسلم و مسلط نمودن مفتی اوساش بر مقدرات آنها و مجال دادن بر رژیم غیرقانونی ایران و دولت پوشالی اسرائیل برای غصب حقوق مسلمین و سلب آزادی و معامله قرون وسطائی نمودن جنایاتی است که در بیرون و روسای جمهور آمریکا ثبت میشود و لازم است رئیس فعلی که وعده‌هایی داده است از کارهای جنایت‌بار و ولت‌های سابق اجتناب کند.

ما اکنون در انتظاریم که دولت فعلی آمریکا شرافت خود و ملت خود را فدا کند

منافع مادی میکند و با نفع ملتی فقیر و شریف شرافت خود و ملتش را شمشیر می‌کند یا با ترک پشتیبانی از این عناصر کثیف اعاده حیثیت و شرافت حکومت خود را مینماید . من از انجمنهای اسلامی در هر جا است تقاضا دارم که روابط خرید را با هم هر چه بیشتر مستحکم کنند و عناصر مرموزی که در صد و تفرقه و شکاف بین آنها است طرد کنند و بد یگران معرفی کنند و اسلام و احکام نجات بخش آنرا سر لوجه برنامه خود قرار دهند . از خداوند تعالی توفیق و تأیید تمام مسلمین را در نگار بستن احکام نورانی قرآن و اسلام خواستارم .

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

روح الله الموسوی خمینی

رهبر خردمند جهان اسلام، مرجع عالیقدر و مجاهد  
حضرت آیتالله خمینی به انجمن اسلامی دانشجویان  
ایرانی در هند

۲۵ صفر المظفر ۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی هند ایدهم الله تعالی

مردم شریف آقاییان در وقتی واصل شد که جنایات رژیم ضحط پهلوی  
سلب آسایش نموده و فرصت رسیدگی باهوش را نمیداد و لهذا تاخیر  
در جواب شد. باید جوانان غیر اسلامی ما بدانند که تا دست اتحاد  
بهم ندهند و هدف خود را اسلام که تنها مکتب نجات بخش بشر است  
و یگانه کفیل آزادی و استقلال ملتهای مستضعف است قرار ندهند، امید  
پهروزی را نباید داشته باشند. امروز که بخواست خدای قادر ملت ما با  
همه طبقات و ابعادش آگاهانه و مردانه بپا خاسته و مجال را بر شاه  
و دار و دسته‌ی اراذلش چنان تنگ کرده‌اند که حتی از سایه‌ی خود وحشت  
دارند و همین وحشت زدگی موجب حرکات وحشیانه جنون‌آمیز شده که  
بقتل عام نوزده دی بیست و نه محرم ۹۸ پناه برده تا از ناراحتی هلاک  
روز افزون و دلپهره‌های پیاپی با خون آشامی ضحاک وار آسایش موقتی  
بدست آورند. لازم است شما جوانان دانشگاههای قدیم و جدید بهم  
پیوسته و با سایر طبقات ملت پیوند اخوت اسلامی برقرار کنید. و اعتصوا  
بجبل الله جمیعاً و لاتفرقوا. این است دستور محکم نجات بخش قرآن  
کریم که باید نصب‌عین خود قرار دهیم و از تفرقه و تشتت که جز شکست  
در مقابل طغوت نتیجه‌ای ندارد پرهیز نموده از خداوند تعالی نجات ملت  
را بخواهیم. من امید آن دارم که بفضل خداوند متعال بزودی دست این  
جنایت‌کاران قطع و آزادی و استقلال کشور تأمین شود.

خبر تظاهرات مردانه دانشجویان عزیز در هند در مقابل  
شاه این ضحاک جنایتکار که با لاف و کزافه همه ملت را پشتیان خود  
صرفی میکند رسید. با آنکه در داخل و خارج همه جا با موج تنفر و انزجار



عمومی روبرو است و تظاهرات اخیر سر تا سر کشور چنان او را  
دیوانه کرد که بقتل رجال علم حوزه علمیه و مردم غیر محترم قسم  
دست زد تا ناراحتی روحی خود را جبران کند لکن مقاومت مردانه ملت  
معظم او را بیش از پیش رسوا نمود اکنون میخواهد این شکست مفتضحانه  
را با جار و جنجال شنسازمانی که در شهرستانها راه انداخته عریضه  
جاوید شاه سر میدهند سرپوش نسبد که جز رسوائی سودی نخواهد برد .  
من امید پیروزی دارم و بشما وعده میدهم با توکل بخدا ای تعالی.  
پهوستن شما باتحادیه دانشجویان اروما بجاست. باید تمام اقتدار بهم  
بستگی داشته و با یک صدا آزادی و استقلال خود را بدست آورند .  
و السلام علیکم ورحمة الله

روح الله الموسوی الخمینی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
پیام کنگره شریعتی  
سیزدهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا  
مهرماه ۱۳۵۶ به  
رهبر خردمند جهان اسلام مرجع عالیقدر و مجاهد  
حضرت آیت الله العظمی خمینی دام بقاءه

مرجع خردمند، سیزدهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در اروپا با کمال افتخار گرمترین درود ها و صمیمانه ترین احساسات  
و یاکثرین تحیات خود را بحضرت تقدیم می‌دارد.

نشست امسال که بخواست خداوند متعال و با تأییدات و رهنمودهای راه  
گشای آن مرجع عالیقدر و رؤف اندیش در حساسترین شرایط سیاسی داخلی و  
خارج کشور برگزار شد و به دستاورد های گرانبهائی رسید، موفقیت خود را مرهون  
فداکاری ها و بیاداری ها، هشیاریها و تلاشهای جوانان مسلمانی میدانند که به  
یمن حرکت آزاد بیخشن آن رهبر خردمند و شکستن دیواره های ابهامات اعصار و  
قرون بدست توانای آن وجود عزیز، امروزیش از هر روز دیگر و این زمان بیش از هر  
زمان دیگری این آئین پاک الهی و این مذهب نجات بخش بشریت روی آورده و  
پای بند آن شده و در این راه همه وجود خود را تا تحقق حکومت حق و عدل الهی  
وقف خواهد کرد.

پای بندی فرزندان آنحضرت را به اصول شریعت اسلامی و چاره جوئی  
مشکلات عصرشان را از این مکتب عظیم عقیدتی میتوان از اصولی که کنگره شریعتی  
بر اساس آن خط مشی سال آینده خود را تصویب کرد دریافت:

- "باتوجه به وظیفه اسلامی که برعهده ما جوانان مسلمان است و نظریاتیکه"
- "بخود بازگشتن و خودسازی اساسی ترین پایه در فعالیتهای اسلامی"
- "میشاند، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا در سالی که"
- "در پیش است همچنان در راه خودسازی بعنوان اصلی ترین شرط تلاش"
- "های مفید اجتماعی اسلامی کوشا خواهد بود و همواره رهنمودهای"
- "خردمندانه قائد بزرگ اسلام حضرت آیت الله خمینی را چراغ راه خود قرار"

"خواهد داد. براین اساس اتحادیه اسلام رئیسوان يك نظام جامع"  
 "الاطراف می‌شناسد و می‌شناساند، اسلام شناسی را در روابط مادی اجتماعی  
 "خلاصه نکرده و مفاهیم اسلامی را فقط از نقطه نظر مادی و اجتماعی نمی‌گیرد."  
 "بلکه همواره کوشش خواهد کرد بهر دو وجه معنوی و مادی اسلام، آنطور"  
 "که قرآن می‌آموزد بپردازد. اتحادیه برای مبارزه با بیماری التقاط اندیشه"  
 "هرگونه فکری را که منشاء آن خارج از جهان بینی اسلام است بسدرون"  
 "حوزه فکری و چارچوب اسلامی راهیاب مشکلات خود، مانع خواهد شد.

"اتحادیه در سال آینده نیز با نهایت قدرت خواهد کوشید تا از نفوذ عناصر  
 "ناپاب و کسانیکه تعهدشان نسبت باسلام چندان روشن نیست جلوگیری"  
 "بمعمل آورد و دستهای نفاق افکن و فرقه گرا را با کلیه اعوان و انصارشان از  
 "پیکره خود کوتاه سازد. اتحادیه با اعتقاد باین امر که عناصر دشمن کوشش  
 "میکنند بمنظور تلافی اتحادیه در صفوف انجمنها رخنه کنند، به هر قیمت"  
 "در حفظ مجموعه سازمانی خود و گسترش آن خواهد کوشید و مبنای کار را در این  
 "راه بر این قاعده میگذارد که خود را از هرگونه درگیری های مصنوعی کف  
 "بمنظور انحراف از راه مقدس تلاشهای اسلامی میشوند برکنار داشته و توطئه  
 "هارا به توطئه گران و تهمتها و ناسزاها را به جا علان آنها بازگرداند.

"برای بانجام رساندن رسالت اسلامی و تحقق اهداف خود و بمنظور  
 "آمادگی هرچه بیشتر در فعالیتهای خلاق اجتماعی برنامه های سال آینده"  
 "خود را با توجه به چهار اصل زیر تنظیم میکند :

۱- اصل آگاهی : بالا بردن سطح آگاهی اعضاء خود از مکتب عظیم  
 عقیدتی و علمی اسلام و مسائل فرهنگی اجتماعی، سیاسی و اعتقادی جوامع  
 بخصوص جوامع اسلام.

۲- اصل استقلال : استقلال و اتکا به نفس، که شرط اولیه و اساسی برای  
 ایجاد خلاقیت در خود و جمع انسانی است باین امید که با تائیدات الهی  
 بتوان در راه مبارزه همراه توده ها برای کسب استقلال همگام شد.

۳- اصل وحدت نظر و عمل : پیاده کردن فکر و عمل و مجهز شدن به ارزشهای  
 اسلامی که ما را برای، تلاشهای کوبنده و سازنده آماده کرده و هم پایگاه

توده ای مارادرمیان مردم ماستحکمتر میسازد .

۴- اصل همکاری با مردم: بازگشت بعیان توده زحمتکش مردم جامعه خودمان بدان ضلوه که بتوان با آنان در مبارزه بیکیرشان علیه فساد واستعمار واستبداد همگام شد . . . . .

ما اعتقاد داریم که این دستآورد ها و این موفقیت ها اثرتواند گاری باشد - هرچند کوچک - در جهت آزاد ساختن خود ما از قید بندی " خود ونفس" و حرکتی باشد - هرچند ناچیز - در جهت آزاد ساختن جامعه اسلامی از زندگی غیر خدا و راههای امت اسلامی از جنگال عفریت استعمار، این دستآورد ها و این کارآمد ها را بعد قیاید مرهون تلاشها و مساعدت هائی دانست که آن مرجع مجاهد در جهت بیدار ساختن امت خفته ای که دانشجویان و تحصیلکردگان هم بخشی از آنرا تشکیل میدهند بدول داشته اند و نیز پیروزی چشمگیر آنرا در قبضه کردن اندیشه و جوخارج از کشور باید بازتاب وسیع آن حرکت الهی دانست که از ۱۰ خرداد بدین سو تحت قیادت آن رهبر عظیم الشان جامعه ما را بسوی آزادی و تعالی رهنمون است .

اتحادیه در سال گذشته موفق شد با قاطعیت تمام در برابر هجوم دشمنان دشمن بایستد و خود را از زکند افکار انحرافی و حیلله های نفاق افکن برهاند . سال گذشته برای ما چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ تشکیلاتی سال چنگیری بود . پیوند تحصیلکرده دانشگاهی با طلبه روحانی بعد جدیدی بخود گرفت و نشان داد که این آرزوی مرجع عالیقدر، که همواره خواهان این پیوند بوده اند تا چه حد موجبات ترس دشمن را فراهم میکند، تا چه حد بعد مردمی بخود میگردد . اتحادیه مفتخر است علیرغم مشکلات و نابسامانی های کوچک و بزرگی که در سر این راه وجود داشت و بدون شك در آینده هم وجود خواهد داشت، در این پیوند و تحقق عینی آن پیشقدم بوده است .

هم اکنون ارتباط ما با برادران روحانی در ایران و نجف از مرحله حوری گذشته و وارد مرحله تبادل فکری گشته است . امید داریم با پشتیبانی ها و راهنمایی ها و توجه های خردمندان آنحضرت بتوانیم بر مشکلات فائق آئیم و این خلا استعماری را بر ساخته، موجبات پیروزی نهائی مردم را فراهم آوریم .

از خداوند متعال توفیق روزافزون آن مرجع عظیم الشان را در خدمت  
 باسلام و مسلمین خواستاریم و امید داریم بزودی ملت ماتحت رهبری های آن وجود  
 عزیز از جنگال استبداد پهلوی رهائی یافته و بابت سرگرفتن سرنوشت خود  
 بدست خود شاه لوده حکومت اسلامی را پایه ریزی کنند .

والسلام علی من اتبع الهدی

نشست سیزدهم اتحادیه انجمنهای اسلامی در ارومیا

مهرماه ۱۳۵۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام اولین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در هند

بسم الله

حضرت آیت الله خمینی مرجع عالیقدر شیعیان جهان و مجاهد

عظیم الشان زمان

دیماه ۱۳۵۶ برابر صفر ۱۳۹۸ هجری

"هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ مِنْهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ."

(جمعه ۲)

اولین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در هند

که متشکل از نمایندگان واحد های عضو اتحادیه و سایر اعضا بود در تاریخ ۲۶-

دیماه ۱۳۵۶ برابر صفر ۱۳۹۸ بایاری خد اوند برگزار گردید .

مادر این مقاله مکانی " هند " و زمانیکه زیر فشار سرنیزه و خفقان و ترس

حکومت فاشیستی مزدور هند بسر میبردیم .

در حالیکه در جلول تاریخ ، داغ تازیانه ها و قتل عامهای ۲۰۰ سال

زور و سکوت جنایت و فجائت و در انتهای آن چکمه پوشان پهلوی بسر کرد کی ابر

جانغوتها را بر پشت و پهلوی ملتمان با گوشت و پوست حص میگیریم ، با نشاط فراوان

" که نشاطی ست حاکی از رفتن و سوختن در مسیر شهادت برجاده طولانی خدا "

حرکتی را که در سخت ترین شرایط از پیش ، سترگ و مقاوم برای احقاق حقوق

انسانی و قانونی خود آغاز کرده بودیم ، بیاری خد اوند و همت و رهنمود های

برادران اتحادیه اروپا ، تشکل و سازمان بخشیدیم .

بر خود میبایم که مراتب وفاداری و خلوص و پشتکار توحیدی خود را - در راه

خود سازی ، تقویت ایمان و فضیلت و آماده کردن خود برای یک زندگی پاک و فعال

اسلامی همگام و هم رزم با نوده های مستضعف جامعه و نیز پیروی از دستور العظمی

زندگی ساز و انسان ساز آن قائد نستوه و بزرگوار اعلام داریم .

همچنین ما در هند همواره ، در راه شناختن و شناساندن کامل طرز فکر

جهانی اسلام و نشر افکار انقلابی مکتب قرآن و به صدق این شعار جاودانه :

— وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا —

در ایجاد برابری و اخوت و اتحاد خصوصا " بین طبقات مسلمان در هند، کوشا بود و همیشه این آیه شریفه:

"وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ"

را - در بحبوحه‌های که آماج تیرهای دشمن و تخته نشان پیکان های زهر آگین در دست بود و در زمانیکه تثلیث زور، زرومک - روتزویر یا جلوه های مختلف در جامعه مذہب حاکم اند - در متن و سرلوحه کار خویش قرار داده و از خند اوئند هماره راههای روشنتروکاملترراکوشائیم وجویا .

حکومت های جور، بویژه دولت طاغوتی هند - که اخیرا بعد از سپهری ساختن دوران سرسپردگی مدیدش از جهانخواره شرق، باغول خون آشام غرب و کرکهای متمدن "آمریکا" - این گنگارمزور - و باصطلاح مدافع حقوق بشر، معاهدات شیطانی بسته و قلاعه زنجیرش را بوی سپرد . . . . .

همگی متفقا" بر این اند که با توطئه هاود سائس گوناگون هرگونه صدایی را علیه ظم و استضعاف و نفوذ روزافزون بیگانگان بر مقدرات مرئی و نامرئی سرزمینهای اسلامی، توسط غارتگران و همچنین معاملات تسلیحاتی و تعهدات نظامی بمنظور سرکوب کردن مردم علیه گسترش هرچه بیشتر زور و ترور و خفقان جهت پیمان کردن نقشه های شوم استعمارگران - در رأس آن صهیونیست ها و ایادی شان "جهانخواران شرق و غرب و ارتجاعیون داخلی - در حلقوم خفه کنند و از توسعه و بسط فرهنگ آسمانی قرآن و احکام اجتماعی اسلام بهر شکلی جلوگیری نمایند . علیرغم همه این تلاشهای کاذب که همچون "بام گرد باد" پوشالی و بوک بود و بیه تعبیر قرآن به سستی تارهای مشبک عنکبوت تشبیه گردیده و روشنائی شان که گوئی:

"آتش افروختند که راه خود را بیابند اما هنگامیکه اطراف آنها کمی روشن شد خد اوئند آن روشنائی را از آنها گرفت و در تاریکی رهایشان نمود بطوریکه هیچ نبینند ."

- آری جولانگه شان بوسعت کوردلی و بیسی دانستی شان خواهد بود - و با این همه صدای آن حضرت علیه ظلم و ستم رساتراز همیشه طلبهای در دند و

و محروم امامت شاق ملت اسلام را نوازش میدهد .

چه هنوز در شهرها و روستاهای هند ، شیعیان محروم و زجر کشیده و ستمبری هستند که از منویات آن قائد مجاهد و استوانه امت های اسلامی پیروی مینمایند و از این شعله حیات بخش گرمی میگیرند .

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در هند با امید و التجاه به خداوند بخشند و مهربان و در هم کوبند و ستمگران ، مبارزه خود را علیه خود فروختگان و دلان آما تور و جعلان و توطئه گران حرفه ای ، " خصوصاً در لباس مذہب و اسلام " همچنین با هرگونه دسیسه و تخطئه ای بر علیه حرکت های اسلامی و سایر حمله ها و کارشکنیهای مستقیم و غیر مستقیم در نوع رسمی و غیر رسمی بر علیه مسلمانان انجام پذیرد شروع کرده و بنا بر گفته " حضرتش به " هرگونه همکاری را با افراد یکسده صد درصد فکری اسلامی ندانند " منع میکند ، و نیز از سزای خود را از دستهای کوشش میکند به هر شکلی و رنگی ( بویژه در لباس روشنگری و روشنفکری متعهدانه و علمی دانشجویی و سازمانی !!! ) در صفوف فشرده و متحرک مسلمانان شکاف ایجاد کنند ، اعلام میدارد و هرگونه رابطه و همبستگی را تحریم مینماید . همچنین اتحاد خویش را با اطلاب مجاهد و همزمان روحانی و نیز برادران و خواهران دانشجویی ( داخل و خارج کشور ) مستحکم مینماید .

همبستگی اخیر " دانشجویان روحانی " نشانه ای از این حرکت بود که نشان داد به یمن قیادت آن امام بزرگ و حرکت نوین اسلامی ، میتوانند دانشجویان روحانی - که استعمار سالها در تلاش تفرقه و در هم شکستن صفوف آن میباشد - در کنار هم مشعلد ار این نهضت باشند ، و نیز دیگر بار مشت عناق ( چون گروههای منحرف خارج از کشور که به در پیوزگی افتاده اند و سدها ایجاد میکنند در راه خدا و خلق خدا ) کوشش میکردند این وحدت از هم بپاشد باز و سواتر نمود . ما بسا استقاده از تجربیات گذشته و عبرت از ضربات و خنجرهاییکه منافقان از پشت بر نهضت های پیروز مندانه اسلامی ( امامت بهی به شکست حداقل در یکی دو قرن گذشته ) فرود آمده که هنوز جایگاهشان باقیست و جاه طلبی و خود کامگی شان افزون - همچنین آموزش از روشنگریهای انقلابی مرد بزرگ عصرمان مجاهد شهید در کتبی شریعتی . امید داریم بهر نحو ممکن بتوانیم در جهت اهداف مقدس اسلامی گام برداشته و با پرورش فکری و عقیدتی جوانان مسلمان



وآزمودن يك زندگى عطفى انقلابى به سهم خود خد متى كه بايسته و درخـشـور  
متعهدان آگاه نسل كنوانى ست به امت مسلمان و مستضعفين هر جامعه اسلامى  
در هر مكان و زمانى اد انمائيم .

در خاتمه آرزو مند يم از نظـرات و راهنمائىهاى خرد مندانـه خود ما را  
بپره مند گردانيد . از پروردگار متعال طول عمر و توفيق و سعادت آن رهبر بزرگ  
را مسئلت مينماييم .

« الَّذِينَ آمَنُوا وَهَلَا جَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ  
« أَكْبَرُ نَجَّةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ »

اتحاد به انجمنهاى اسلامى دانشجويان در هـنـد

## پیام

سیزدهمین نشست اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در اروپا ( کنگره شریعتی )  
به

## خانواده شریعتی

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن  
قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا " احزاب آیه ۲۳ "

" از مومنان ، مردانی هستند که به پیمان خویش با خداوند وفا  
" کردند و بعضی از ایشان تعهد خویش را بسر برده ( و شهادت "  
" یافته ) اند و بعضی دیگر از ایشان به انتظار نشسته‌اند و بهیچ "  
" وجه تغییری نیافته‌اند . "

سیر از خود بیگانگی امت اسلام که زمینه استیلا و چیرگی اش تا به امروز  
از واپسین دم حیات پیامبر (ص) با پیروزی " اسلام اشرافیت " بر " اسلام  
عدالت " فراهم آمد ، همواره سنگر مقاوم تشیع راستین علوی را پیش روی خویش  
دیده است . همیشه شیعه راستین علی با " جور حکومتی ، ظلم طبقاتی و جهل  
عمومی " از بنیاد جنگیده است .

در این راه ، در راه تحقق بخشیدن به آرمان خدایی دین توحید ،  
شریعتی به شهادت رسید . با شهادت او ، برگزیده تاریخ مستضعفین زمین  
شهیدی دیگر نشست ، که زندگیش تمامی وقف بیداری محکوم شدگان و به  
قیام خوانی آنان بود .

طرح مجدد اسلام اصیل ، مذهب انقلابی ای که بدست خداوندان " زور  
و زور و تزویر " به از خود بیگانگی کشیده شد و از " نهضت به نظام " تبدیل  
گشت ، و در روند این تبدیل به صورت " مذهب رسی " درآمد و همواره  
مفاهیمش در پهنه تحولات اجتماعی واژه شد ، در زمان مایاسخ به نیازی

بود که به همت والای شهید شریعتی به انسان سلطان گرفتار نظامهای ظلم طاقوتی عرضه گشت.

عرضه داشت این مکتب به گونه اصیل و راستینش، نسل ما را از سر گشتگی، فرهنگ زدگی و فریفتگی کاذب رهانید، بایمان رساند و شخصیت بخشید و با سرچشمه های اصیل و اولیه مذهب پیوند داد.

کوشش خلاق و حرکت آفرین شریعتی در تکیه بر "عاطل آگاهی" بر اساس واقعیات عینی و ملموس و ساخت اجتنابی جامعه و اندوخته فکری خلق و در رابطه با نیاز فطری آدمی، بر بنیان رهنمودهای خدایی دین توحید، در حیات جامعه ما بی نظیر و در تاریخ سراسر خون و شهادت تشیع علوی، استمرار دهنده مبارزه بر علیه ظلم و زنده کننده سنت پر افتخار شهادت بود.

پویایی عظیم شریعتی در زدودن گرد و غبار نشستمبر سرچشمه های اصیل و اولیه اسلام راستین و شناساندن دین "آگاهی، آزادی و قدرت" به نسل خود باخته و سرگشته و به توده عوام تعدیر شده ما، چنان حرکتی بوجود آورد، که دشمنان مردم را - قدرت زندان سلطه بر جامعه، آنهاکه از جهل مردم تغذیه میکنند و از آگاهی مردم می هراسند و در تلاش اند تا توده مردم را همواره "عوام کالانعام" نگه دارند - از همان آغاز به وحشت انداخت. رژیم طاقتوی پهلوی که مشروعیت و شالوده موجودیت خویش را از استعمار جهانی میگرد، در مقابله با شریعتی و نهضت همیق فکری او با استفاده از همه امکانات ضد خلق خود بسیج شد.

در قوام بخشیدن به ساز و کارهای این بسیج ضد خلقی و در سرکوب حرکت آگاهی بخش شریعتی، روحانی نمایان وابسته رژیم و شبه روشنفکران غریزه و چپ نما، بهترین یاری ها و مساعدتها را به رژیم رساندند. این گروهها که موانع بزرگی در سر راه آگاهی و آزادی و انتخاب و هدایت راستین مردم بوده اند، هر یک از مواضع و منافع خاص خویش، بابتکار گیری امکانات وسیعی که در اختیار دارند و با نفی، تخطئه، ایجاد توطئه و اتهامات ضد

انسانی، به بارزه با حرکت شریعتی پرداختند. در این میان روحانسی نمایان کارگزار "مذهب رسمی" و آن قشر از روحانیت پاسدار "استبداد دینی" در تحمیل مردم و شوراندن عوام بر ضد این حرکت، بزرگترین ضربات را وارد آوردند. اگر شهید شریعتی از طرف این گروه، به بیدینی و لامذهبی متهم میشد و اینان پلیدترین فحاشی‌ها را نسبت باین انسان والای زمان ما روا میداشتند، شبهه روشنفکران و چپ‌نماها نیز به بهانه تکیه‌اش به مذهب، با افتراهای منظم و مداومی که در تحریف حقایق و نظرات و نوشتجات وی می‌کردند، می‌کوبیدندش.

غربتی که در همه سالهای فعالیت شریعتی بوسیله "زورمندان، زورمندان و فریبکاران" جامعه بر او و بر نهضت فکری او اعمال شد، چنان انبوه و یاس‌آور بود، که اگر ایمان خدایی شریعتی به حقانیت اندیشه و عملش نبود، و اگر پاسخ جدی، آگاهانه و متعهد نیروی جوان جامعه، یک صدا و یکپارچه بلند نشده بود، در همان آغاز ارتجاع و ضد خلق پیروز میشد. اما چنین نشد، شریعتی که وجودش مالا مال از عشق "علی" بود و هستی‌اش سرشار از شیفتگی به "ابودر"، در تحمل غربت و پایداری در مقابل ناروایی‌ها، دشمنی‌ها و حق‌کشی‌ها، همچون "علی" و "ابودر" تا پای جان در جناح خلق ایستاد، تن به خواری اسارت اندیشه و عمل نداد، زبان جز به بیان حقیقت نگشود و قلم جز به خدمت اثبات حقانیت نبرد حق طلبانه مستضعفین زمین بکار نیست. این چنین شد که نسل ما در شریعتی، سیمای راستین مسلمانی قرآنی را دید، که همچون چهره روشن و نیرومند یک "امید" در "ظلمت عام شب ظلم و جهلی" که افکار و اندیشه‌ها را به یاس و نابودی و انحراف دچار کرده و سکوت و هراس را بر همه جا چیره ساخته، و "یاس" را تنها ایمان استوار خلق گردانده، همچون "جرقه‌ای در ظلمت و انفجاری در سکوت"، از اعماق سیاهی‌ها و از انبوه تباهی‌ها، بیرون آمد.

نسل ما اندیشه‌انقلابی ژرف و بیکران شریعتی را، اندیشه‌ای را که بسر بنیان حقیقت اسلام استوار است، نه تنها در دوران ما، که برای نسلهای آینده جامعه ما و امت اسلام، راهگشا و راهیاب می‌داند.

جنبش اسلامی جامعه ما دوران سخت حیاتی و تعیین کننده‌های رومی گذراند. پیروزی این جنبش و در نتیجه آزادی راستین خلق مستضعف ما، آنچنان که شهید شریعتی به درستی تشخیص داد - و در راه تحقق جان باخت - در گرو اهمیت ویژه‌ای است که باید به "عامل آگاهی" داد. غنا و قوامی که این جنبش با اندیشه انقلابی شریعتی گرفته است و جهاد مستمر شاگردان و یاران شریعتی، که هم به ادامه راه وی و تحقق بخشیدن به آرمان خدایی اوینا، مضامن پیروزی این جنبش است.

سازمان ما که همواره آموزش اندیشه خلاق شهید شریعتی را محور برنامه ایدئولوژیک خویش قرار داده است، افتخار دارد که به پاس حرمت بیکران این روح بزرگ عصر ما، پاکترین دهرهای خود را تقدیم خانوادۀ مبارز و آزاده شریعتی کرده، نشست اسال خود را "نشست شریعتی" نامیده، و به یاد همواره زنده "او، روز ۲۶ اردیبهشت (روز هجرت مجاهد شریعتی از زندان بزرگ ایران) را، "روز شریعتی" اعلام کند.

نسل ما هرگز خاطره این "ابونر زمان"،  
و تاریخ سردای ما، سیمای تابناک این شهید جاودانه اسلام  
را از یاد نخواهد برد.

او برای ما و برای نسلهای آینده تاریخ ما زنده است،  
شهیدی است جاوید،

شهیدی که

"در قیام هر عصری و در میانه هر نسلی"

تنها برانگیخته میشود.

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

مهرماه ۱۳۵۶

## پیام

انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا  
به "نشست شریعتی" (نشست سیزدهم)  
اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا  
فَمُبْتَغٍ یَّحْمَدُ رَبَّكَ وَ اسْتَغْفِرُكَ اِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا .

چون هنگام فتح و فیروزی خداوند فرارسد در آن روز مردم را بنگبری  
که فوج فوج بدین خدا داخل میشوند در آنوقت خدای خود را حمد و  
ستایش کن و پاک و منزه دان و از او مغفرت و آمرزش طلب که او خدای بسیار  
توبه پذیر است.

خواهران و برادران عزیز

درودهای گرم ما را به مناسبت سیزدهمین نشست سالیانه خود به  
پذیرید. ما از صمیم قلب آرزو مندیم که این تجمع شما ثمرات نیکو بار آورد و  
راه گشای نیازهای آینده باشد.

در سالی که گذشت حتمات بی دریغ نیروهای طاغوتی بر جنبشهای  
اسلامی و مقاومتی گیر و موفق مسلمانان نمودار دیگری در حقانیت حرکت  
الهی ما بود. مسلمانان پس از سالها مبارزات خستگی ناپذیر خود در جهت  
برقراری نظامی بر پایه قسط اکنون وجود خود را بر دشمنان تحمیل نموده‌اند.  
هم اکنون در دور افتاده ترین نقاط جهان مبارزین مسلمان با الهام از  
تعالیم قرآن در راه آزادی از یوغ بهره کشان جهانی از چپ و راست پای در  
میدان نهاد هاند. تشکل نظامهای ضد انسانی در مخدوش کردن و لکسه  
دار نمودن مکتب اسلام خود روشن ترین نشانه موفقیت مسلمانان بوده است.  
این يك ادعای بی اساس نیست. پیروزی انقلابیون مسلمان در فیلیپین بعد

از سالها مبارزات و دادن ده ها هزار کشته ، قیام ملت مسلمان پاکستان و دادخواهی آنها بر علیه حکومت وابسته بوتو ، و حکومت فعلی آن جنبش ها نوین اسلامی در کشورهای تحت سلطه صر ، عراق ، ترکیه ، افغانستان . . . . . شواهدی بر این مدعا میباشد .

در ایران نیز بی گیری روز افزون مبارزات اسلامی و رشد دایمی نیروهای مسلمان نمونه دیگری از این حقیقت است .

ولی هر چه صفوف مسلمانان تقویت میشود و پیروزیهای ما چشمگیرتر ، حملات معاندین نیز افزایش می یابد . ولی عجب اینکه با وجود دسترسی به کلیه دستگاههای تبلیغاتی قادر نبود هاند از شتاب گسترش این جنبش به کاهند ، اگر بدان نیفزود هاند .

حملات گوناگون دایمی مطبوعات غرب و شرق بر اسلام و تبلیغات منفی علیه مبارزین مسلمان در سال گذشته و کوشش در تیره کردن اذهان جهانیان نسبت بدان نیز از نمونه های بارز دیگر است .

سازمانهای ما نیز بعنوان بخشی از نیروهای اسلامی از این توطئهها بی بهره نبود هاند . حملات از داخل و خارج بر علیه ما ادامه دارد . از یک سو برای لکه دار کردن نام مادر داخل کشور دست به شایعه پراکنی می زنند و از سوی دیگر در خارج از کشور به عناوین گوناگون سعی در ایجاد شکاف در صفوف ما دارند . در جایی ما را طرفداران مارکسیست های اسلامی می خوانند و در جای دیگر به ما تهمت همکاری با رژیم را میزنند و . . . . . بی گیری مغرضانه این حملات نیز دلیلی بر صحت راه ما و حقانیت مبارزاتمان است .

هر چه مبارزه جدی تر و شدید تر میشود مسئولیت و رسالت ما نیز خطیر تر میگردد . آنچه در سال پیش گذشت نیز بر مسئولیت ما در قبال جنبش اسلامی افزود .

فاحه شهادت استاد ارجمندمان مجاهد علی شریعتی وظیفه ما

را در به ثمر رسانیدن راهی که آغاز کرده بود بیس از بیش کرده و تحولات اجتماعی - سیاسی داخل ایران سرکوبی بی امان مسلمانان توسط دستگاه حاکمه و تشنگی مردم ستم دیده در آشنائی با حقایق و یافتن راهی برای آزادی از نظام موجود، و با رسوائی نظامی که کوس رها نیدن زحمتکشان را از اسارت موجود می نواختند و هم پالگی شان با جنایتکاران تاریخ و هم پیمان شدنشان در غارت کشورهای زیر سلطه و در نتیجه سرگردانی بیشتر و انتظار بشر امروز در یافتن مکتبی آزاد بیخس مسئولیت ما را صد چندان می نماید .

حال بر ماست که صفوف خود را فشرده تر نمائیم، رسالت خود را که گسترش تعالیم اسلام است از یاد نبریم و نگذاریم که دشمن ما را از این هدف باز دارد، و تا آنجا که در قدرت داریم در همگام نمودن جنبش های اسلامی در جهان کوشا باشیم .

علی الله توکلنا رینا لا تحملنا فتنه للقوم الظالمین  
 " بر خدا توکل کردیم، خداوند ما را در معرض فتنه ظالمین

قرار مده " ( ۸۵ یونس )

بار دیگر موفقیت شما را از خداوند بزرگ خواهانیم .

انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا





پیام انجمن اسلامی دانشجویان فیلیپین به کنگره شریعتی

( سیزدهمین نشست )

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

برای همه ما موجب کمال خوشوقتی است که سیزدهمین کنگره اسلامیاتان را برگزار میکنید . گرچه شرایط ماطوری است که فعلاً "توفیق شرکت در اجلاسیه ویافرستان نماینده ای را نداریم ، اما دل‌هایمان در آنجا نمایندگی ما را بعهده خواهند گرفت . بی‌پیرایه یگوئیم این دست‌هایمان را که بعنوان همکاری و خدمت به اسلام و میهن عزیزمان در دست‌های شما قرار داده ایم ، فقط بامسرت جمعیت جدا شوند .

موقت شما و کنگره تان ( و همه انجمنهای اسلامی را ) از پروردگار

جهان خواستاریم .

انجمن اسلامی دانشجویان در فیلیپین

## پیام

دانشجویان دانشگاههای ایران

به

سیزدهمین نشست سالیانه اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در اروپا

بِسْمِ اللّٰهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِیْنَ

بنام خداوند در هم کوبنده ستمگران

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِنِّ دُونِكُمْ لَا يَأْتِيكُمُ"

"خَبْرًا وَلَا مَأْوَاهِمُمْ وَمَا تَخْفَىٰ"

"صُدُّوهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ"

(آل عمران ۱۱۸)

"هان ای ایمان گزیدگان از غیر خودتان (و مخالف با اید و ثلوی شعاد رهر حرکت صالح) همراز نگیرید (و روابط و اسرار مبارزاتی و تشکیلاتی خویش را با آنان در میان نگذارید) (چراکه) در فساد و آشفتگی علیه شما کوتاهی نمی کنند و همی خواهند که شما در رنج و سختی باشید و کینه و دشمنی آنها از دهانهایشان (گفتارها و تبلیغات و تهمت های مفرضانه آنان) آشکار شد و آنچه کدر سینه هایشان (برای نابودی نهایی مومنان) پنهان است بسیار بزرگتر است و به تحقیق ما نشانه های خویش را برای شما بیان کردیم شاید که بیندیشید."

خواهران، برادران:

درود هامان - سرخی خون شهیدان شکوهند مان و زلالی و خلوص  
دریاد لان همیشه مجاهدان - بخاطر سیزدهمین نشست، نثارستان باد.  
ما، در این شب وحشی زخمی، ستاره های امید مان را در جهره های  
صادق شما نور باران می بینیم - تلاشتان نستوه - دستانتان پر بار و سینه

هاتان گسترده تر باد، تا همچنان پرشکوه و بالنده بر سر این شهر قساوت و شرک، باران آگاهی توحیدی ببارانید و خواب سالیان این شب زندگان را بر آشوبید، اینک، صمم تر از همیشه پیمانمان را باشما همزمان خارج از کشور استوارتر می‌کنیم و عهد می‌بندیم که با خون و پیام پاسدار قلعه‌های پر شکوه حماسه‌های اسلامی باشیپو تاکید میکنیم که اسلام تنها امید "فلاح" و تنها راه پیروزی بر "فاجعه" است. فاجعه‌ای که اینک با هزار پیای خونین و خوفناک و هزار جنگال درنده و وحشی بر جای جای جهـان "ستضعفین" را می‌چلاند و می‌دراند، و سالهاست که پوزه خونین و چرک آلودش بنام ننگین "پهلوی" بر این سوی ما - از مغز سرهای جوانان و شیریه جان مردان و باده عروسک کردن زنان - می‌جنید و زبان میگرداند - ولسی با همه وحشیگریها اینک زخمی و از نفس افتاده است، چون بیش از ده سال است که تخم بارور طوفان انقلاب در شکوهمندی دستان توانای قائد اعظم ما - زعیم رشید عالیقدر شیعه - امام خمینی علیه السلام - بر این سرزمین پاشیده شد و پس از آن چه حماسه ها که خروشید و چه پرجمهای پر شکوه که با خون برافراشت و چه مردان و زنان که به اسطوره های خون جگر پیوستند و نامهای مقدسشان بر سینه‌های ما و نسلهای نیامده به خون حک شد - شهیدان زنده - آیت اللصعیدی و غفاری - مجاهدان کبیر -

تله‌های پرشکوه ایمان عشق عمل، سلسله جنبانان زنجیره هابیل در این زمان ابوزران دوران، حنیف نژاد، بدیع‌زادگان سعید محسن، عسکری زاده، مشکین فام، صادق، بازرگانی، باکری، رضائی، رضائی‌ها... تا آنجا که خون پاک و خروشان شهیدانمان "مطلق" را نمیداد و صبح نزدیک میشد و قلبها مان از شوق می‌طپید که بوی خوب سحر می‌آمد و آزادی و آگاهی و عدالت اسلامی و جامعه توحیدی - و همه تندیس قلب شهر را می‌دیدیم که می‌لرزید - هراسان و زخم خورده و جلاد به شکست خموش یقین کرده بود و ما به پیروزی. و "فلاح" لبخند می‌زد و از دور می‌درخشید با چه درخششی! و ما دهان شهید خوانمان می‌خواندیم: نصر من الله و فتح قریب و می‌خواندیم از اجا " نصر الله و الفتح و می‌خواندیم ایس الصبح بقریب. و سرودمان، انا فتحنا لک فتحا مبینا... که بناگاه

جلاد در محبت، مجاهد خنجر را از پشت در کف بزرگانمان - دلاورانمان و پاکانمان شکست و منافق در چهره مجاهد - ننگین تراز شکنجه گر - به شکستمان کین کرد - باورمان نیشد که مجاهد - امیدمان بود و همیشه آرزوهای سالیان دراز خون و شکنجه و احتیای را در پیام راستین و دشمن شکنش می دیدیم باورمان نمی شد - اما حقیقت داشت، فاجعه سیاه تر از همیشه بمجلوه در آمد و دشمن پیروز به ما خندید و خون سرد امان را بر دست قاتلان به کمان، برادر، نشانمان می داد. باز حدیث قابیل بود که تکرار می شد و اینبار از پشت و با کمال زبونی و حقارت و نامردی خنجرهاشان در پشت مجاهدین راستین شکسته و جثمان بی آرم و درید، شان بر خون پاکترین و انقلابی ترین فرزندان خلق - شهیدان کیمر راه خدا - مجاهد نستوه و پیروز - مجید شریف واقفی و دیگر اسطوره های خونین مقاومت و ایمان، گستاخانه برق می زد. اما اینک آشکار است که نه تنها پیرویشان، که شکست جبهه حق و غلبه باطل و تباه کردن دستاورد درخشان سالها تلاش مؤمنانه مجاهدین راستین بود، بگامشان زهر شده است و نه تنها با خشک کردن بهاران پرباری که با خون مقدس، پاکان مجاهد و با الهام از قرآن آبیاری شده بود و از زمین بردن هراس و دلهره عمیق و کشنده دشمن کاری از پیش نبردند بلکه حرکت انقلابی جسکیر و تنهاضربه کوبنده ای که پس از آن نیز هر دشمن وارد شد از طرف مجاهدین راستین و جنگندگان راه خدا - شهیدان پاکبازی چون آلا دپوشوس ها بود که یادشان گرمی و خونشان جوشان باد. خلق قهرمان و مومن ما بارها عملاً اعلام کرده است که نجات تنها در اسلام انقلابی است و پیوندش را تنها با مسلمانان مبارز است که تجدید کند مگر پیشروی خیره کننده نهضت مجاهدین (حتی در مقیاس جهانی) تنها به دلیل پشتیبانی بی دریغ توده مسلمان نبود - بگذریم که حقیقت از خورشید درخشان تر است و اینک با بزرگداشتی نظیری که از شهیدان شکوه مند این کودتای ننگین از جانب دانشجویان، روحانیان آگاه و مبارز و بقیه گروهها شده است، نشانگر پیوستگی همیشگی با اسلام و مسلمانان واقعی و همچنین شکست مفتضحانه دشمنانمان در هر جبهه می باشد. پس از این فاجعه -

خنجرهای در پشت نشسته از خیانت قایلان - حسودان و نامسردان - دشمن را حری‌تر کرد و شروع به بند کشیدن و شکنجه بزرگوارانی چون آیت الله طالقانی - مجاهد کبیر و مفکر ارزشمند انقلابی شیعه و آیت‌الله منتظری مرجع عالیقدر و سردار سالخورد مبارز اسلام نمود .

اینک دشمن هراسان و گریزان ، بیاری مثلا انقلابیون ، حانی تبارزه گرفتارست زیرا باقرار خود ساواک ( حسین زاده ) این منافقان ارزشمندترین خدمت‌ها را که حتی در خواب هم نمی‌دیدند تقدیمشان کرده اند و این بیروزی و بیاری تازه بود که به ساواک و اربابان امپریالیست - صهیونیست‌ها این گستاخی عظیم و خوفناک را داد که بفکر توطئه‌های مرگبار برای آن‌کسار پرشکوه و عظیمی باشند که همه این مبارزان راستین چون عقابهای بسال گستری بر صخره های غرور آفرین پیکر بر صلابت و روح بی‌کرانش پرواز فرا گرفته و پناه گرفته بودند - این جنگ انبوه و بی‌مرزی که هزاران درخت بارور را بردستان توانای خویش می‌پروراند . این دریای پرشکوهی که هزار موج خشم از هر سوی سینه‌اش ساحل اختناق و جهل را نشانه می‌رود - این وارث حسین - این شهید کبیر همیشه - این مجاهد پرور - شهید ساز - این ابودر - مقدار - مالک - این شهید که قلب جامعه هست و برای همیشه خون می‌دهد و می‌طپد ، او که زینب وار رسالت سنگین پیام را بر دوش کشید و از کلمه کلوله ساخت و سرانجام با خون خوینتر جهنم انقلاب را تمام کرد که گفته بود :

" هر انقلاب دو چهره دارد خون و پیام "

او که سومین نسل بزرگ تاریخ را بایسته بود و گفت . نه ای بر حاکمیت حابر زمان ، نه ای بر روحانیت حاکم زمان و نه ای بر مالکیت ظالم زمان . نه ای درخشانی که بزور و زر و تزویر گفت سومین نسل بزرگ تاریخمان شد . نه ای که محمد گفت در اسلام که لا اله . . . نه ای که علی (ع) گفت در سقیه و نه ای او - ابرمرد ابرمردان - شهید شهیدان - دگر علی شریعتی که برای تحدید حیات اسلام و تشیع راستین به هر سه صبه حاکم نه گفت . مردی که هنوز نیز از جنازه‌اش وحشت دارند - و شما برادران و خواهران

پاس حرمت بی مرزش را داشته‌اید که این را سپاس می‌گوئیم - همچنین هم صدا با دانشجویان مسلمان و مبارز خارج از کشور - دانشگاه‌های داخل نیز با فریادهای کوبنده و قاطع "انتقام - انتقام" و "درود بر خمینی" "درود بر شریعتی" خیابانها را بلرزه انداختند و بانکها این موسسات ثروتمند و عرق فروشی‌ها وسینماها را در هم شکسته و یاد گرامیش را بشکوه بر دره دره این خاک برافراشتند که همیشه در اهتزاز خواهد ماند - همیشه - این را یقین داریم و اینک خواهرانمان نیز با دلآوری‌ها در برابر هرزه‌های درباری که چشم به کشف حجاب اجباری آنها دوخته بودند نشان دادند که الگوهاشان فاطمه است و زینب و برادرانمان فریاد بر آوردند که :

"خواهران - ما همچنان از دامان مبارک و پاکتان شهید می‌خواهیم همان که دامان شهید پرور را از هر چشم آلوده‌ای حذر باید - این سرهای سرافرازی که پرغرور بر سردار، آیه‌های قرآن بر لب رقصیدند - بردامان شما سرنهاد دهند - خواهران - آغوش دامتان همچنان پاک و شهید پرور باد" و در نتیجه این توطئه گسیف رژیم نیز با شکست روبرو شد، هرچند هنوز هم مذبحخانه تلاش می‌کند و از خواهران مذهبی تعهد نپوشیدن چادر می‌گیرد و فارغ التحصیلان را تنها در برابر عکس بی حجاب کارنامه می‌دهد ولی زنان مسلمان که در طول تاریخ شایستگی و برازندگی خویش را بارها عملاً اثبات کرده‌اند این بار نیز از مقاومت و افشاگری لحظه‌ای نیا سوده‌اند و به مبارزه ادامه می‌دهند که خدای فاطمه و زینب یارشان باد .

موضوع قابل توجه دیگر اینکه دست نشاندگی رژیم حاکم ایران بسطه امپریالیسم جهانی اینروزها بشکل مفتضحی حتی در روزنامه‌های وابسته آشکار شده است پس از پیروزی کارتر از حزب دمکرات بنا بر سیاست کلی و خط مشی این حزب که دفاع از حقوق بشر نیز از خطوط اصلی آن است ناگهان می‌بینیم که در کشورهای وابسته که سر نخ تمام تحولات آنها در آمریکاست، تغییرات یکسان و همزمانی مثل عفوزندانیا ن سیاسی - صحبت از آزادی مطبوعات و آزادی قلم و بیان - دفاع از حقوق بشر و کیفیت زندانها، شروع شده

است که ایران نیز از حمله آنهاست که می بینیم فرمانهای عفو صادر میشود و اغلب زندانیان بی گناه و مبارزی را که حتی مدتها از محکومیت غیر قانونی و به ناحق آنها نیز گذشته است به اسم عفو آزاد می کند. صحبت از آزادی قلم و بیان مد می شود و احیانا چند کتابی هم که مدتی است زیر چاپ مانده پس از سانسور اجازه چاپ می دهند تا بدین طریق اطاعت از ارباب را مشلا اجرا کرده باشند و به حمایت بی دریغ آنها مطمئن و از خشم خروشان خلق هراسشان کمتر گردد. هر چند نمی خواهند باور کنند که نیروی لایزال خلق ها به پشتیبانی قهر خداوندی همماین جباران و استثمارگران را در هم خواهد کوبید که ان الارض یرثها عبادی الصالحون و اینکه . . . و نریدان نم علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الوارثین - که خدای بزرگ اراده کرده است که پاکان صالح و آنها که ضعیف گرفته شدند وارثین زمین و فرمانروایان جهان شوند . و بارها و بارها در قرآن از حکمت هائی نامبرده است که چسان قدرتمند بودند و بخواست و پاری خداوند نیروی توده ها نابود شده اند که خود در توبه - آیه ۱۴ می فرماید قاتلوهم یعدبهم الله باید یکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین . بکشیدشان - خدا با دستاں شما آنها را عذاب می کند (نمی گوید از آسمان سنگ می باریم یا زلزله یا . . .) و خوارشان گرداند و یاریتان کند بر آنها و سینه های گروه گروندگان را بدان شفا بخشد - بهر حال به این گمان واهی که بتوانند تخت و تاج خویش را حفظ کنند ، به بیگانمکنیه می کنند . و اینک می بینیم این برنامه دقیقاً در سایر کشورهای وابسته - عینا در حال اجرا است . شیلی با آن حکومت نظامی پس از کودتای خونینش اینک دست به آزادی زندانیان سیاسی زده و از آزادی مطبوعات و آزادی قلم و بیان دم می زند و همینطور اروگوئه - دومینکن - آرژانتین - السالوادر نیز در رابطه با ارباب دست به اقداماتی زده اند (لوموند - مقاله کارتر و آمریکای لاتین) و برای اینکه مشخص شود شیپور و قاحت این رژیم دست نشانده مرا تا کجاها زده اند - به کیهان یکشنبه ۲۰ شهریور ماه - شماره ۱۰۲۶۳ توجه کنید که تحت عنوان دفاع آمریکا از تجاوز احتمالی به ایران و توسعه همکاری ایران و آمریکا می نویسد :

" مقامات آمریکائی در گزارش خود فاش کردند که پرزیدنت کارتر ماه گذشته دستور العملی را تصویب و امضاء کرد که بموجب آن دولت " آمریکا دفاع از خلیج فارس و بخصوص ایران را در برابر تجاوز خارجی " از حمله اولویت های استراتژیک خود تلقی کرده است و در برابر هر " تجاوز احتمالی به ایران در کنار این کشور قرار خواهد گرفت "

همچنین

" رئیس جمهوری آمریکا در پیام خود تاکید کرده بود که مردم آمریکا " معتقدند که با ایران هدفهای مشترک دارند و همکاری با ایران " با هالح ملی ما منطبق است پرزیدنت کارتر تاکید کرده است که " تصمیم دارد این روابط استوار را که از زمان جنگ جهانی دوم آغاز " شده است حفظ نماید . "

اینک در خانه با پوزش از بدرازا کشیدن پیام که در دهای مجاله شده مان بود و با همدرد آگاه در میان گذاشتیم - می خواهیم تقاضا کنیم که :

۱- در نشر هر چه بیشتر و وسیعتر مقالات و سخنرانیهای استناد اعظم دکتر علی شریعتی مخصوصا آنها که هنوز چاپ نشده است و در ایران نیز دسترسی به آنها مشکوک و یا غیر ممکن است . اقدامات لازم و گسترده مبذول دارید .

۲- در همبستگی هر چه بیشتر و آگاهانتر اتحادیه - و گسترش آن چه کمی و چه کیفی برای آگاهی و آزادی خلق صلحمان ما تلاش کنید که سخت به آینده ای روشن دل بسته ایم .

۳- ارتباط هر چه بیشتر خویش را با کانونهای داخل کشور - دانشگاهی و جغیره گسترش داده و از راهنمایی ها و تجربه ها و آگاهیهای خویش بهره مند مان سازید . با درود های آتشین و امید پیروزی در را خدا بدردتان می گوئیم .

دانشجویان دانشگاههای ایران

مهر ۱۳۵۶



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیام سیوز همین نشست (نشست شریعتی) اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در اروپا به دانشجویان و محصلین مسلمان  
برازایران

"وَكذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلٰى النَّاسِ"

"وَيَكُوْنَوْنَ الرَّسُوْلَ عَلَیْكُمْ شَهِیْدًا"

"و اینچنین شمار گروه پیشاهنگی در وسط گود، نه در خود فرورفته و از ستر"

"زمان پرت افتاده و از جمع خلایق و از عرصه کشاکش و حرکت و نبرد و اندیشه"

"ها و فرهنگها و تمدنها و توطئهها و سازندگیها گرفته، بلکه در وسط"

"معرکه و میانه میدان و قلب زمان و محبوبه حوادث ایام، قرار دادیم"

"تا در پیش روی مردم جهان نمونه باشیم و الگو سرمشق و در پیش روی شما"

"آن صاحب رسالت نمونه و سرمشق و الگویتان باشد. (بقره ۱۳۷)"

خواهران، برادران :

مادر لحظاتی این پیام را بشما میفرستیم که تاریخ ایران یکبار دیگر یکی از حساسترین مراحل خود را میگذراند و تخیم استبداد بیش از پیش بر سر نوشت ملت مایه افکنده است، فساد بر تمام ارکان اداری مملکت حاکم است و رژیم شاه میکوشد آثارنااعاق جامعه ایران گسترش دهد تا کارآئی و پویائی توده های مردم برای تغییر سرنوشتشان عقیم ماند.

ایران که در زمان حکومت ملی در کمر صدق صادر آتش بر وارد آتش فزونی داشت در ظلمت حاکم پهلوی به برهوتی بدل گشته است که میبایست ابتدائی ترین مواد غذایی اش را از خارج وارد کند. طبق آمار سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر بیش از صد هزار نفر از خواهران و برادران مجاهد مبارک سیاهچالهای شاه به بند گرفته شده اند و تحت شدیدترین و مخوفترین شکنجه های قرون وسطائی بسر میبرند.

رژیم شاه میکوشد با در اختیار داشتن لگیه و سایر تبلیغاتی و ارتباطات جمعی توده های مردم را در ریائین ترین سطح آگاهی نکهدارد و اسلام را که

تنها سرچشمه زلال آگاهی و خودآگاهی و آزادی است در جامعه ایران یا حذقی و یاصح و تحریف نماید .

یکی از اهداف استعمار از کودتای ۱۳۰۹ و تحمیل رضاخان انهدام اسلام انقلابی بود . این جریان در دوران نندین پهلوی روز بروز شدت و گسترش یافته و اکنون باوج خود رسیده است . حال که علیرغم کوششهای مذبحانه رژیم شاه ، به یمن وجود امام خمینی و تلاشهای خستکی ناپذیر مجاهدین راستین اسلام خلق ایران در شرف دست یافتن به آگاهی های نویسن اسلامی و در راه بازگشت باصالتهای اسلامی است ، بیش از پیش رژیم شاه نیروهای شیطانی خود را در نابودی و شکجه و قتل مجاهدین اسلام و انهدام اسلام راستین متعزکز کرده و بکار گرفته است . آنچه که امروز پایه های نظام طاغوتی حاکم را بلرزه در آورده است اسلام است و همین دلیل است که دستگاههای تبلیغاتی رژیم میکوشند که برای مشوب کردن اذهان مردم مجاهدین مسلمان را " مارکسیست های اسلامی " و حرکت انقلابی اسلامی را " ارتجاع سیاه " بخوانند و مرزبندی ها را مخدوش نمایند تا بحیات پلید خود ادامه دهند .

خـــــــــــــــــواهران ، بـــــــــــــــــرادران :

اکنون که طغوت میکوشد با توسل به قدرت و خشونت و خدعه و فریب بحیات خود بقاء بخشد در این دقایق دردناک و پیرا اضطراب ، در این لحظات پرتب و تاب که مرزبندی حق و باطل عدل و جور ، آزادی و اسارت ، پاکی و لیدی ، خیر و شر ، زیبایی و زشتی در معرض مخدوش شدن است ، در این آخرین فرصتها که دارد همه چیز از دست می رود و همه چیز پایان میگیرد و زمان با سرعت میگذرد ، بر شماست که بعنوان بخشی از روشنفکران جامعه ما همچون گذشتگان پرافتخارتان چراغ هدایت را همچنان برافروخته نگاه داشته و کشتی نجات خلق را بحرکت آورید و برای آگاهی خلق و نجاتش بپاخیزید باشد که پاسداران امامت عدل باشید .

خـــــــــــــــــواهران ، بـــــــــــــــــرادران :

شما همواره علی وار با استقبال محرومیتها شناخته اید و علی وار به هر آنچه انسان را در صیرو رتشی بسوی کمال مطلوب منحرف میسازد و از رفتن باز میزدارد و به ماندن میکشاند " نه " گفته اید و بیوسته مبارزه ، زندان ، شکجه ، شهادت

راه رفاه شخصی و کسب مقام و درجات در نظام شرک ترجیح داده اید . امروز خلق ما بیش از پیش در انتظار شعاست ، ملت ما امروز نیازمند آگاهی و خود آگاهی است .

آگاهی بمعنی شناخت روابط ظالمانه ای که بر احوالک است و اورا با استعمار و استبداد و استعمار گرفته است . تا ملتی نظام شرک تحمیلی حاکم بر خود و را شناسد و به باطل بودن آن یقین نیابد و بخود آگاهی خود بمشابه شناخت و ایمان یافتن به نیروهای ذاتی و فطریش که در او بعنوان محرک و نیز پیشخوانه عمل کردی صحیح و انقلابی بود یعنی نهاده شده اند نرسد نمیتواند در صد در سرنگونی آن و تغییر سرنوشت خود بر آید .

شما بعنوان بخشی از روشن فکران جامعه ماکه در متن و بطن توده جای دارید نیروهای شایسته ای هستید که قادرید چهره کریه نظام طاغوتی حاکم راه توده های مردم بشناسانید و آنان راه خیر بخوانید .

"كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ."

بر شماست که چهره ضد اسلامی ، ضد انسانی نظام شاهنشاهی را که محور تمامی نکبت ها و ننگون بختی های حاکم بر ملت ماست به توده های مردم بشناسانید و فریاد حجت عصرمان و راهگشای نسلمان ، امام خمینی را که فرمود :

" اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است . . . . . و اسلام آمده است تا "

" این کآخهای ظلم شاهنشاهی را ویران سازد ، شاهنشاهی از ننگین "

" ترین و مبتذل ترین مظاهر ارتجاع است . . . . . ایران تا گرفتار ایمن "

" در دو مان ننگین است روی آزادی نخواهد دید . "

بگوش توده های تحت ستم برسانید ، باشد که ملت ما بخود آید و جهت تغییر سرنوشت خویش بسیج گردد و نظام طاغوتی حاکم را سرنگون سازد .

شناخت روابط حاکم ( آگاهی ) بتنهائی آفریننده حرکت و نهضت نیست . اگر انسان خود را مستول و متعهد برای تغییر وضع حاکم ، حاضر و قیام در

نخواهد بود که وارد صحنه مبارزه گردد و تا مرحله ایشار" من" برای رهائی "ما" پیش برود. لذا توده های مردم میبایست همزمان با دست یافتن به شناخت لازم به مکتبی مسلح گردند که در آنها مسئولیت و تعهد تغییر را بیافریند تا حرکت آزادی بخش بر اساس آگاهی و خود آگاهی، شناخت و مسئولیت و تعهد آغاز گردد و جریان یابد و به پیروزی بیانجامد. اسلام تنها مکتبی است که نتوان مسئولیت آفرینشی و حرکت زائی و هویتی بخشی دارد. ایشار" من" برای نجات "ما" تنها در اسلام میتواند جایگاه منطقی خود را بیابد و درست بهمین دلیل است که رژیم شاه میکوشد که اسلام را تا آنجا که ممکن است از صحنه تفکر جامعه ماحذف کند و بابه استخدام گرفتن عناصر مزد ور به تحریف و مسخ اصالتهای اسلامی بپردازد. و درست در همین رابطه است که امام خمینی در تبعید بسر میرود و مجاهدین کبیر آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری و هزاران مسلمان آگاه و مسئول دیگر که بیانگر اسلام راستین و پاسداران حقیقی تشیع سرخ اند با سارت گرفته میشوند و در سیاهچالهای رژیم شاه به شدیدترین وجه شکنجه میشوند و به شهادت میرسند.

ولی آتش فروزان و انقلاب آفرین اسلام نه تنها در قلب ملت ما خاموش نمیکرد، بلکه روز بروز دامنه آن گسترده تر میشود. اکنون نهضت بازگشت باصالتها و ارزشهای اسلامی و شناخت اسلام مسئولیت آفرین محمدی و تشیع سرخ علوی با مجاهدتهای خستگی ناپذیر مجاهد شهید دکتر علی شریعتی و یارانش جهش و شکوفائی یافته است و بیری نخواهد گذشت که طلوع فجر سرسبز و ظلمت حاکم در هم نور دیده میشود.

دکتر شریعتی شهید شد ولی انشی که او در دل و اندیشه نسل ما بر افروخت هر روز شعله و تر میگرد. او بعنوان معمار توانگر تجدید بنای تفکر اسلامی منعطفی بر افروخت که همواره روشنگر طریقت مجاهدتهای نسل ما جهت سرنگونی نظام طاغوتی شاهنشاهی و برپائی حکومت عدل شیعی خواهد بود.

حال که شمع وجود نر خاموش گشته است، بار سنگین رسالت او بر دوش تکتک نسل است که همواره در زمان حیاتش یار و مددگار و تنها امیدش بودید. بر شماست که عیاشی بدست کبیرید و چار و قش بپا کنید و کوله بارش را بر پشت نهید و راه را از آنجا که اوماند، خستگی ناپذیر و مقاوم و عاشقانه ادامه دهید تا عشق بحق در دل فرد فرد

ملت ماشعله و روشود و تعهد و مسئولیت مبارزه با باطل و نظام شرك حاكم در دل خلق ما احياء گردد و با سلاح شناخت و مسئولیت كفن برخویش بدرد و از قبرستان سكوت و ركود و تباهی برشود و نظام حاكم را سرنگون سازد و جامعه ای استوار بر توحید بنا نهد ، جامعه ای كه بر آن عدل و قسط ، برادری و آزادی حاكم است ، جا ملكها ده در آن انسان منزلتهايش را بازمیابد و با بازشت به فطرت الهی خود قادر خواهد بود در صیوروش بسوی كمال مطلوب بقیه\* قرب الهی برسد و خدا ایگونه ای گردد در زمین كه شایسته مقام خلیفه الهی باشد .

خـــــــــــــــــــــواهران ، برادران :

در فرایند آگاهی و خود آگاهی بخشی به توده های مردم باید همواره هشیار بود كه تغییر مواضع تاكتیكي دشمن نمایست تعیین كننده\* مشی كلی نیروهای پیشاهنگ باشد . زیرا كه در اینصورت نهضت بر صیوراصل خود تداوم نخواهد یافت و قوام نخواهد گرفت . اکنون كه رژیم شاه از يك سو در تنگای بحران اقتصادی قرار گرفته و ایران به درجه ای از ورشكستگی افتاده است كه حتی بعنوان كشور تولید كننده نفت با نبود نفت در كیاست و از سوی دیگر رشد مبارزات مردمی روسه گسترش است ، خود را مجبور بك عقب نشینی مرحله ای میبندد . هوبد استعفا\* داده و آموزگار به نخست وزیری برگزیده شده است و ظاهرا\* آزادی های نسبی در چهارچوب اسارت داده شده است ، ولی كیستكه نداند آموزگار و هوبد ادوروی يك سكه خیانت و وابستگی اند و هدف از این\* آزادی های نسبی\*! چیزی جز تحكیم میانی سلطه\* استبداد داخلی و استعمار خارجی نیست .

شعادر طول نهضت ملی ایران پیوسته به ثبوت رسانده اید كه پاسدار حرشید . نشان خون شهیدان ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نشان داده كه با وجود تمامی توطئه های كه از طرف امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی بكار گرفته میشود حرکت ادامه خواهد داشت .

در سالهای ۴۲-۴۹ كه سیاستمداران سنتی در كیك از حساستریسن مراحل تاریخ ایران سیاست\* صبر و انتظار\* را پیشه كردند شما با اتخاذ مشی\* پایداری و استقامت\* نشان دادید كه صحنه پیکار را هرگز خالی نخواهید گذاشت بر شعاست كه اینبار نیز دشاد و شاد برادران مبارزتان در حوزه های علمیه اسلامی و در كارهای برادران و خواهران مسلمانان خدعه جدید رژیم را افشا\*

کرده و در منی کلی خود که سرنگونی نظام شاهنشاهی و برپائی نظام توحیدی است کوچکترین تردیدی در راه ندید و اگر زمینه های مساعدی بعلمت عقب نشینی دشمن بدست آمده است از آنها فقط جهت گسترش دامنه مبارزه تان در چهارچوب منی کلی تان سود جوئید .

طبیعی است که در راهیکه در پیش دارید مقابله با دشمن از یک سو و خنجر از پشت زدنهای منافقین از سوی دیگر راه راصعب و حرکت را دشوار میسازد و لسی نگرش اسلام به هستی به مسلمان حتی لحظه ای اجازه تردید نمیدهد . مسلمان یقین دارد که اگر ایمان داشته باشد و عمل کند و در برابر سختیها پایدار و مقاوم باشد شاهد پیروزی را در آغوش خواهد گرفت .

”يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَلَا قِيَامَ لَكَ“

”ای انسان آگاه باش که در حرکت بسوی پروردگارت با مشقتها و سختیها فراوان پیش میروی اما باز نخواهی ماند و او ملاقات خواهی نمود.“

تشکل نیروهای مسلمان و ایمان براه خدا و نجات خلق و تحمل سختیهای راه و پایداری و مقاومت و احترام از همکاری با کسانیکه انگیزه فعالیتشان صد درصد بر موازین اسلامی استوار نیست ضامن پیروزی است .

والسلام علی من اتبع الهدی

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

مهرماه ۱۳۵۶



پیام نشست سیزدهم اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

در ارومیه

به برادران دانشجویان علوم دینی حوزه های علمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادران عزیز، نشست سیزدهم اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در ارومیه که در تاریخ مهر ماه ۱۳۵۶ برگزار شد و بیاس حرمت تلاشها و مجاهدتهای برادر شهید علی شریعتی و نشست خود را نشست شریعتی نام نهاد، گرمترین سلامها و خالصانه ترین احساسات خود را به شما برادران عزیز پاسداران آئین اسلام و مجاهدین راه آزادی امت اسلام تقدیم می‌آورد. شما حافظان علوم اسلامی و مجاهدین جانبازی و پاکبازان فقه و ادگستر و آزادی بخش اسلام و رهروان طریقی علی و حسین و روشنگران راه و سنت ابودرد و رسالتی کسبه گذشت نشان دادید چگونه به عهد و میثاقی که خدا با شما بسته است و علی در نهج البلاغه از آن یاد میکند

" اخذ الله على العمان لا يقرروا على كنهه ظالم و سغب مظالم "

وفادارید و بما آموختید که راه و رسم اسلام و تشیع علوی و سنت ابودردی جز در استمرار مبارزه علیه طاغیان و جباران و لگنان بین الملل نیست. شما بالهنام از هنرمند های قائد زمان امام خمینی راه و رسم شناختن دوست را از دشمن و عالم روحانی را از آخوند درباری و بی تعهد بر مردم جامعه ماعرضه داشتید. شما باتلاشهای پیگیرتان در قم و مشهد و نجف علی رغم بساطدیکتاتوری جلا در قرن محمد رضا شاه خائن و عمال وابسته اش و ایادی سلطه گران غسرب و شرق طرفدارش در داخل و خارج هرچم مبارزه اسلامی را همچنان بود و شهنشود خود برافراشته نگاه داشتید و با موضع گیری های دقیق و قاطع خود علیه زورگویان و وزیرستان و تزویرگران، این پاسداران مثلث شکر و کز و این یغماگران عقل و دین و این سودگران شرف و عزت راه نجات امت در بند و مستضعف ما را چراغ راه بودید. سلام خدا و رسولان و پاکان و رحمت های او بر شما ارزانی باد.

در سالی که گذشت برادران و خواهران دانشجوی شما در داخل و خارج از کشور - همچنانکه آگاهید - لحظه ای از تلاش بازناهیستادند و لحظه های از

رسالت بزرگسی را که بدوش گرفته اند غفلت نورزیدند . پایداری شان در مقابل دام های مکارمکاتب شرک و منحرف و از خود بیگانه ساز ، هوشیاری شان در برابر دسائس نفاسه های استثمارگران و استعمارگران چپ و راست ، بیستداری و قاطعیتشان در برابر نیرونگ های منافقین خائن بر خد او خلق و تعهد شان در برابر مسئولیت خطیری که شرایط زمین و زمان بر آنان عرضه کرده است ، هر چند در شوار بود اما موفقیت آمیز بود .

سالی که گذشت پیوند دانشجوی دانشگاهی با طلبه روحانی جلوه ای دیگر است . خلا استعماری فاصله بین این دو نیروی عظیم و تعیین کننده حرکت یک جامعه بیهن مجاهد تهای رهبرمان امام خمینی از میان برداشته شد . هشد ارهای مکرر این بیدار مسئول ، پرده از غبار تیره و تار که صورت های ناشی از جدائی استعماری زدود ، اندیشه بزدل شریعتی به این نور یکس و این پیوند الهی غنائی رهای ساز بخشید ، هر چند مشرکان و کافران را ناگسوار بود .

در این پیام نیازی نمی بینیم به اینکه از موضع خود در مقابل رویداد های سال گذشته سخنی بمیان آوریم . چه از خلال انتشارات و بیانیه های مانقطه . نظرات ما را خوب میدانید . آنچه در اینجا لازم میدانیم بدان تکیه کنیم ، اهمیت و شور و هلا ای است که خواهران و برادران شعبه وحدت نیروهای اسلامی عموماً پیوند دانشجویان علوم دینی و دانشگاهی خصوصاً میزول میدانند . ما امید داریم خدا ما را نصرت دهد تا آنچه در توان داریم در این راه بکار گیریم و ما راه رفت آن در هد تا با کک هم عناصر مقاوم را از سر راه این پیوند رهایی بخش بود ابرسم . دست شمارا بگرم می فشاریم و برایتان موفقیت بیشتر آرزو میکنیم . امید داریم خدا ما را توفیق دهد تا با پیروی از راه و رسم رهبر مجاهدان آیت الله خمینی مسئولیت خود مان را در قبال خد او خلق بخجوی که رضای خد او قربت او حاصل گردد انجام دهیم .

السلام علیکم وعلی عباد الله الصالحین

— نشست شریعتی —



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام سیزدهمین نشست سالانه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان  
در اروپا

محصلین مسلمان دانشگاههای افغانستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"إِنَّا جَاءْنَا لِلَّهِ وَالْفَتْحِ . وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا"

"چون هنگام فتح و یاری خدا فرارسد . بینی که مردم فوج فوج بدین"

"خدا میگردند ."

خواجه اهران و برادران

در ظلمت شب سیاه سرد و یخ زده و مایوس کننده امت اسلام، بار دیگر  
شعله های گرمی بخش خود آگاهی افروختن آغازیده و به چشمان به راه رفته  
و منتظر میلیونها محروم و مستضعف زمان ما نور امید میبخشد .

در فضای مخوف حاکم بر آنها فریاد آزادی و رهائی راستین از بند عبودیتها  
غیر خدائی هر چند خفیف اما قاطع گوش می رسد و امید آزادی راستین میدهد .

مکتب خدا پرستی و خون، رسالت خود را بار دیگر به یمن ظلم و بیان و خون  
مجاهدان راستینش آغاز نموده و می رود تا با بسیج توده های محروم مستضعف و  
مستضعف و یاری خدای منان کاخ های سیاه و سرخ و زرد استعمار و ارتجاع را  
بگورستان ابدی تاریخ بسپارد .

خواجه اهران و برادران

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا بختابه بخش کوچکی  
از جنبش اسلامی در سطح جهان توانست با موفقیت و دست آورد های نویسن  
وارزنده ای که در واژه سال تلاش و کوشش خواهران و برادران ما پشتوانه  
آنست . سیزدهمین نشست سالانه خود را که بنام نشست مجاهد شهید  
شریعتی نامیده شد برگزار نماید .

درود ها و سلامهای گرم و بی پایان سیزدهمین نشست اتحادیه بر شما  
محصلین مبارز دانشگاههای افغانستان باد .

## خسواهران و سرداران

همسایگی خلق ما با شما، هم امت بودن ما با شما و اشتراکات در الهام از ایدئولوژی انقلابی اسلام پیوند ما را با شما در ایران مبارز محکم تر و ناگسسته تر میگرداند سالها بود که مردم مسلمان و محروم افغانستان بطریق گوناگونی در چنگال قدرت انگلیس و حکومت دست نشانده، آن استعمار و استثمار میشدند، ولی این قدرت استعمار بحکم اراده، خداوند و قانون حاکم بر نظام آفرینش ضعیف و ناپا بود شدنی است از میدان بیرون رانده شد اما جای خود را به استعمار نوین روس تحت لوای پوشش انقلابی و دفاع از زحمت کشان جهان داد.

د او دخان این عنصر ضد اسلام و دست نشانده، روسها از طریق یساک کودتای عسکری و به حمایت حکومت شوروی روی کار آمده و خواست آنها کمر بسته ناپودی وحشیانه، اسلام و مسلمین بسته است.

در آغاز کودتای حکومت راتحت عنوان جمهوری اسلامی نامیدند و بعد دستور صادر کردند که کلمه، اسلام را حذف کنید. از امر خصوصی صادر شد تا مهر محاکم که در آن کلمه، ( لا اله الا الله محمد ا رسول الله ) حک شده بود از این بیبند مورد استفاده قرار نگیرد.

تا آنجائی که معن بود پست های دولتی را به کمونیستهای وابسته بمسکو دادند. کشف حجاب زنان و اثناعه فساد، برجیدن گت و دروس قرآنی و اسلام می از مدارس و دانشگاهها و جای آن نشر افکار ماتریالیستی و پخش کتابهای کمونیستی از جمله خیانت های این عنصر ضد اسلام بوده و می باشد. تقلیل تعداد زائرین خانه، خدا تلافی شد بگریست که در راه محوشعائر اسلامی در افغانستان صورت میگیرد. چنانچه تعداد حجاج در سال ۱۳۵۲ نسبت بمسال ۱۳۵۱ (سال قبل از کودتا) از هفده هزار به پنج هزار تقلیل یافت. به زندان انداختن، شکنجه کردن و قتل عام بیرحمانه، علمای محترم اسلام و دیگر مبارزین مسلمان بعنوان پایید ارترین، با وفاترین و ستمو ترین عناصر جنبش از جمله خیانتهای این عنصر وابسته به روسهاست که خاطره، خیانتهای رضاخان دست نشانده، انگلیسها و دشمن قسم خورده، اسلام و مسلمین را در ایران زند ه میکند. اما حقیقت امر اینست که نه تلاش دشمنان دیرینه، اسلام و نه تلاش

دست نشانندگان آنها چون رضاخان و فرزند ناخلفش توانست نفوذ اسلام  
آزاد بیختر برادر میان توده ها مانع شود و نه تلاش سردار د اود خائن وابسته  
به روسها خواهد توانست، زیرا که به حکم قرآن :

"يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ"  
"وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ"

"میخواهند نور خدا را با دهانهایشان - بر خلالی قوانین و بطور هندی -  
" خاموش کنند ولی خداوند نورش را تا پایان خواهد برد اگر چه بر کافران  
" ناگوار باشد ."

و بر همین اساس است که علیرغم همه این فتنارها و خفانها و خیانتها  
مردم سلیمان افغانستان از پای ننشسته و مبارزه خود ادامه میدهند و یگانگی  
حلقومی که در افغانستان ندای آزادی و استیقامت میکشد و یگانگی گروه و دسته ای که  
مورد تهدید و فشار می باشد مسلمانان آگاه و متعهدی که بخش عمده ای از زندانیان  
سیاسی افغانستان را علماء محصلین و روشنفکران سلیمان تشکیل میدهند . ما  
این مبارزات و استقامتها را از دل و جان میستائیم و شمارابه پیروزی بزرگ  
بشارت میدهم چه خدا شمارابه پیروزی بشارت داده است .

خواهران - برادران افغانی

اینک بر شصت بعنوان بخشی از روشنفکران جامعه افغانستان که  
در بین توده ها جای دارد در جهت بازشناسی و شناساندن اسلام راستین به  
مردم و افشای عرجه بیشتر چهره ضد مردمی نظام طاغوتی د اود خان  
تلاش کنید و به توده های محروم بیا موزید که بر اساس جهان بینی توحید در چار  
چوب نظامهای طاغوتی و ضد مردمی هیچ عمل خیری ساخته نیست باید  
این نظامها را از رستان تاریخ سپرد .

اینک که برادران و خواهران مبارزه محصل ایرانیان مردانه بیا خواسته  
و مجاهدتهای خود را در جهت آگاهی دادن به توده وسیع و تشنگ آنها برای  
مبارزه علیه رژیم شاه و نظام شاهنشاهی تا سرنگی آن و برقراری نظام توحیدی  
تشدید نموده اند ، بر شصت که دوشاد و تر آنها و هم آرمان با آنها تلاش کنید تا

توده های محروم افغانستان رایبه امرسرنگسونی نظام طاغوتی د اودخــان  
 وبرقراری يك نظام توحیدی آگاه ساخته تا آنها نتیجتاً " درجهت تحقق این امر  
 بسیج وتشکل یابند . اینک برشعاست که بالهام ازتجربیات مبارزات جامعه تان  
 ودیگر جوامع اسلامی بیاموزید که تشکل نیروهای مسلمان وایمان براه خدا  
 ونجات خلق وتحمل سختی های راه ویایداری ومقاومت واحترزازهمکاری با  
 کسانی که انگیزه فعالیتشان صد درصد برموازین اسلامی استوارنست ضامن  
 پیروزی شعواومت اسلام است . درود خداوندگان صالحین برشما فرزندان دلیر  
 ومبارز خلق مسلمان افغانستان باد .

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در ارپـــــا

پیام سیزدهمین نشست اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در  
اروپا (ککره شریعتی) به زندانیان سیاسی ایران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

"ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الطیبة الا تخافوا"

"ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم تعدون نحن اولیاءكم فی الحیوة"

"الدنیا و فی الآخرة و لكم فیها ما تشتهی انفسكم و لكم فیها ما تدعون"

"آنها که بخدا ایمان آورند و پیام خدائی را ابلاغ کنند و در این راه هر"

"گونه زجر و شکنجه را بجان خزند و بپایداری و زنده‌حیاتی خدائی بر دل و"

"جان آنها ببارند، میگرد، که دشواریهای راه مبارزه شما را در سرد"

"نکند و گردنم بر خسارتان نه نشیند که به پیروزی و پایان خوشی خواهید"

"رسید. من خدا و جناح من (توده مستضعف) در این دنیا یار و یاور"

"شما هستیم و جهانی پرازتعمت و موفقیت و پیروزی نتیجه تلاش شماست."

(سوره فصلت - آیات ۳۱ و ۳۲)

خدا و اهران و سراداران درینند :

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا سیزدهمین نشست  
سالانه خود را "نشست شریعتی" نامید و کلیه دست‌آورد های آنرا باو که نمونه  
یک مسلمان انقلابی و متعهد و مسئول بود تقدیم داشت، چه علی‌برادر مجاهد  
آن زمان که در زندان شکنجه‌ها و دمنشی‌ها و ناسزاها را تحمل می‌کرد و  
استقامت می‌ورزید و چه آنگاه که در زندان بزرگ ایران با همه محدودیت‌هاییکه  
برایش استبداد پهلوی و استحمار مذهبی اعمال می‌داشتند، از تلاش و فعالیت  
در جهت آگاهی امت اسلام لحظه‌ای دریغ نمی‌کرد و بدین ترتیب الگویی بود  
برای همه کسانی که با عمل، و نه فقط با شعار برای رهائی ملت ایران در تلاشند.

ماگرمترین سلامها و صمیمانه‌ترین درود های خود را انشاء فرزند ان خلف  
دریند این مرز و بوم می‌کنیم. در سالی که گذشت همچون سالهای پیش ما شاهد  
دلوریها و فداکاریها و حماسه‌آفرینی های شما انسانهای نمونه، در زیر سیعانه  
ترین جنایات و وحشی‌گریهای جلادان استفاده شده محمد رضا شاه بودیم.

مقاومتها و از خود گذشتگی های شما براء، همه کسانی که قلبشان براء، آزادی امت مسلمان عموماً و ایران خصوصاً می تپد محرك تلاش و کوشش بیشتر بود و ما را نیز — براهمان مومن تروقد مه ایمان را استوارتر نمود .

امروز آب و خاک مسلمین وهم سرزمین عزیز ما بیشتر از هر روز دیگر مورد هجوم و استثمار و استحمار و استبداد ایادی شرق و غرب قرار گرفته است . صهیونیسم و امپریالیسم شرق و غرب برای بزیوسلطه کشیدن هر چه بیشتر، وغارت هر چه زیاد تر توده مستضعف و خلق مسلمان ایران از هیچ نوع حيله و نیرنگ و شکنجه و بزیوس زنجیر کشیدن و حتی اعدام و ترور ابائی ندارند . برای اینکه منافع این گرگان حریص در منطقه حفظ شود باید قدری بنام پسر رضاخان باتکیه بر قدرت نظامی و ترس و وحشتی که توسط سازمان امنیت بر سر توده مردم گسترده است حکومت کند و روز بروز اختناق و خفقان توسعه بخشد . هر روز که میگذرد اختناق و سیه همراه آن چپاول وغارت سیر صعودی می پیماید . مردم فقیر تر و مملکت و رشکسته تر میشود . قیام پانزدهم خرداد با اندازهای خمینی بزرگ تجلی بیداری و جوشش پرخروش مردم میگردد و نیز تبلور د منشی ها و سر سپردگی رژیم نزد اربابانش .

در این اثنا رژیم منفور و پهلوی برای چاپلوسی نزد ارباب خود نیکسون و برای تامین منافع بیشتر غرب قانون ننگین کاپیتولاسیون را بدون اطلاع ملت و بطور قاچاق بتصویب میرساند و بقول خمینی بت شکن :

" دولت سند بردگی ملت را امضاء کرد ، اقرار به مستعمره بودن ایران نمود ."  
 " سند وحشی بودن ملت مسلمان را به امریکاداد . ظم سیاه کشید بر جمیع "  
 " مفاخر اسلامی و ملی ما ، ملت ایران را در تحت اسارت امریکائی ها قرار داد "

و در این لحظات حساس بود که ملت با قیادت و رهبری امام خمینی به حرکت در میآید و نقطه عطفی را در تاریخ ما بوجود میآورد . آگاهی بوده بالا میروند ، بگونه ای که تبلور آنرا میتوان در رشد ها و تکامل جنبش اصیل اسلامی ملاحظه نمود .

از پس ۱۵ خرداد ، ۱۷ خرداد میآید و مبارزات ملت شکل جدیدی بخود گرفته و وارد مرحله جدید تر و حساس تری میشود . بی جهت نیست که ارباب خطر

را احسن کرده و کارتر سیاست چپا و لگرا نه خود را در فاع از حقوق بشر در سراسر جهان اعلام میکند و دست نشاندگان خود مقداری آزادی مهار شده و اغفال کننده را دستور میدهد. باشد که افرادی که تاکنون سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفته بودند با شوق ورونی باز از این امر استقبال کنند، زهی خیال باطل! ملت مسلمان ایران با الهام از قرآن راه رهائی خویش را باز یافته و کول هیچگونه نیرنگ و دسیسه را نخواهد خورد. براه خود را هر روز بکنند و تراروز بگردانند. منماید، عمدنانکه خاک و طمان را هر روز لگون تروریدان، بار و روزی تروریدان مگردان. این نویدی است برای بیروزی ملتعل و نشانه ای از شکست و سجارگی رژیم حاکم که مردم مسلمان ایران بفول سربستی در یافته اند:

"در چنین روزکاری است که "مردن" ، برای بن مرد، تضمین "حیات"  
 "یک ملت است و شهادت او، مایه بقای یک امان است، گواه آنست که"  
 "جنایتی بزرگ، فریبی بزرگ، غضب و قساوت و جور حاکم است، شاه عدل"  
 "اثبات حقیقی است که انکار میشود، نمونه وجود ارزشهایی است که با مال"  
 "میکرد، از یاد میروند، و بالاخره اعتراض سرخی است بر حاکمیت سیاه،"  
 "فریاد خشمی است بر سرسکونی و که همه حلقه‌توم همار بریده است."

و اینک به توای برادر و خواهر درینند وای محاهد اسیر،

که برای پیشبرد نهضت و انقلاب مجاهدین مسلمان و برای برقراری قانون قرآن و جهت احیای حکومت توحیدی و عدل همه در یز خود را فدا کرده ای و تمام زجرها و شکنجه‌ها را احسان خریداری و راهت، راه سعید محسن ما و حنیف نواز ما و رضائی ما بر کرده ای و در این راه لحظه ای از خدمت و فداکاری دریغ نداشته ای، ای محاهد درینند، که اسلحه و قدم همسنگرت در حساس‌ترین لحظات جدایی ناری نبود فاع از تو، در اسارت و ریختن خون توبه خدمت گرفته‌شده و نومورد محوم دشمن داخلی و خارجی، استبداد پهلوی و استعمار صفتی و استعمار نازی و غرب قرارگرفتی، در روز صفرستیم. ما برای رساندن ندای حقوق طلبانه تو بگوش و حدانهای بیدار جهان و سوا کردن رژیم ضد خلقی ایران که با همه وحشیگری سعی دارد موجودیت و ندای شمار را برچکمه‌های خونین خود محو و خاموش سازد از تلاش و کوششی که تا حد توانائی ماست در برع نخواهیم هرزید.

در اصال توفیق نصیبمان شد بایرگزاری اعتصاب غذای هفت روزه پاریس افکار عمومی جهان را متوجه این همه ظلم و جنایت رژیم پهلوی کرده و تبلیغات بی شمار شاه را آزاد کردن عده ای زندانی که دوره محکومیشان پایان رسیده و با اصولا محکومیتی نداشته اند و اینکه در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد بسی اثرتر نمودیم و چهره فرزند رضا خان را به همه نمایاندم و نقاب از چهره کریه اثریاز گرفتیم . ما با زهم بتلاش و کوششمان در این راه برای آزادی شعورسانیدن پیام شعورانه خواهیم داد . هم ما و هم شما امید انیم که محرکس که مسئولیت پذیرفتن حق را انتخاب کرده است و امید اند که مسئولیت " نییعه بودن " یعنی چسه ، خوبید اند که در شبرد همیشه تاریخ و همیشه زمان و همه جای زمین که همه محنه ها کربلاست ، همه ما هم محرم و همه روزها عاشورا - باید انتخاب کند :

یا خـون را ، یا ایـام را ، یا حـسین  
 بودن را یا زینب بودن را ، یا آنچنان مـردن را ، یا  
 این چنین مانـدن را ، اگر نمیخواهد از صحنه غائب باشد ."

بـرقرار یـاد حـکومت توحید و عدل اسلامی

والسلام علی من التبع الیه ی

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

مهرماه ۱۳۵۶



## پیام

کنگره شریعتی (سیزدهمین نشست سالانه) اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در اروپا به  
خلق مسلمان فلسطین  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خواهران و برادران مبارز فلسطینی

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا بمثابة بخش کوچکی  
از جنبش‌رهای بخش اسلامی در سطح جهان توانست بیاری حق سیزدهمین  
نشست سالانه خود را که به نشست مجاهد شهید شریعتی نامیده شد با  
موفقیت و بادستاوردهای ارزنده‌ای برگزار نماید.

درود خدا و درود سیزدهمین نشست ما به شما رزمندگان دلیر  
و محرومان خارج از وطن باد، درود بر شما پرچم داران نستوه انقلاب  
برحق فلسطین باد.

خواهران و برادران رزمنده، شما، پاکان محروم، به حق قیام کرده‌اید  
تا سرزمین مقدس خود را از جنگال استعمار، صهیونیسم و اسرائیل غاصب  
آزادی بخشید و ما به حقانیت این امر مواظبیم، این حتی است که خداوند به  
همه بندگان محروم و مستضعفین عطا فرموده: **اِنَّ لِلَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ بِاَنْفُسِهِمْ  
ظُلْمًا وَاَنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْرٌ. الَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقِّ الْاٰنِ  
یَقُوْلُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ.** (حج - آیه ۳۹)

..... **فَاتْلُوْهُمْ یَعِدُّهُمْ اللّٰهُ بِاَیْدِیْكُمْ وَاُخْرِجَهُمْ وَیَنْصُرْكُمْ عَلَیْهِمْ وَیَشْفِ  
صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ** (توبه - آیه ۱۴)

"بدانان که بخاطر ستمی که بدیشان شده، به بیگار برخاسته‌اند، اجازه  
کارزار داده شده و خدا بیاریشان توانست. همان کسان که بناحق از  
دیارشان رانده شده‌اند و گناهی جز آنکه می‌گفته‌اند، پروردگار ما اللّٰه  
است نداشته‌اند."

"به کارزار برخیزید تا خدا آنانرا (غاصبانرا) بدست شما عذاب کند و خوار  
گرداند و شما را بر آنها منصور و غالب نماید و دل‌های اهل ایمان را شفا بخشد."

ما بر اساس این حکم قرآنی است که تنها راه آزادی شما محرومان خارج از وطن و سرزمینتان را راه انقلاب میدانیم، انقلابی که بتواند بدست مجاهدان راستین فلسطینی سرزمین مقدس فلسطینی را آزاد کند.

ما بر اساس جهان بینی توحید و آگاهی نسبت به سرگذشت خلق شما پیروزی انقلاب فلسطین علیرغم همه توطئه‌هایی که از راست و چپ در جهت تلاشی آن صورت می‌گیرد آشکارا مومن هستیم و در جهت تحقق آن تا آنجائی که در توانمان باشد چه از طریق قلم و بیان و چه از طریق مال و جان در ریغ نخواهیم نمود.

ما مسلمان و مومن به قرآنیم و بنا به این اعتقاد و ایمان آزاد ساختن امت اسلام و همه محرومان و مستضعفان زمین را از چنگال استعمار، صهیونیسم و ارتجاعیون داخلی و دستنشانندگان آنها وظیفه و رسالت خود و هر مسلمان آگاه و مسئول و متعهد دیگری دانیم. و از آنجائیکه فلسطین و فلسطینی را بخشی جدا ناپذیر از اسلام و حریم آن می‌دانیم سنگینی رسالت جهاد در راه آزادی فلسطین را بر دوش خود احساس نموده و وظیفه همه مسلمانان آگاه و متعهد میدانیم.

و درست بر اساس همین جهان بینی است که مجاهدان دلیران (سازمان نظامی شیعیان لبنان) همواره مخلصانه بدفاع از انقلاب شما بر خاسته اند و دوشادوش شما خواهران و برادران فلسطینی در جهت آزادی سرزمین مقدس فلسطین جهاد میکنند. ادغام و بهم پیوستن این دنیرو در جنوب لبنان باندازه‌ای در جهت رشد و تکامل انقلاب شما و انقلاب آن محرومان پیش میرود که بقول ابوعمار (یاسر عرفات) امل امید ما و فتح پیروزی ماست.

#### خواهران و برادران مبارز فلسطینی

خلق ما هنوز علیرغم همه توطئه‌های اسرائیلی و ضد فلسطینی رژیم شاه عشق و محبت به شما و سرزمین شما را در قلب خود حفظ کرده است و حتی گاهی فرزندان دلیر خود را مخلصانه به انقلاب شما تقدیم داشته و میدارد و امروز

به یمن قیادت مجاهد بزرگ امام خمینی و رهنمونهای ارزنده ایشان و به یمن قلم و بیان و خون مجاهدان راستینش خلق ما می‌رود تا در جهت سرنگونی رژیم ضد انسانی شاه و نظام فسادزای شاهنشاهی، انقلاب خود را آغاز نموده و دوشادوش خلق شما بمبارزه برخیزد و ما آشکارا شاهد این رشده و تکامل مبارزاتی در جامعه ایران به یمن احیای فرهنگ انقلابی اسلام هستیم و این نویدی است نه تنها برای ما که برای شما هم.

خواهران و برادران مبارز فلسطینی

ما کلیده سیمه های استعمار، صهیونیسم و دیگر کشورهای قدرتمند جهان و خیانت و استگان محلی آنان و جنایات اسرائیل غاصب را در جنوب لبنان محکوم کرده و بار دیگر با شما پاکان مجاهد تجدید عهد می‌کنیم و همچون گذشته همبستگی و هم‌سرنوشتی خود را با خلق مسلمان فلسطینی اعلام می‌داریم. با امید روزی که فلسطین بدست فلسطینی آزاد شود.

ثورة حتى النصر

اتحادیه انحضای اسلامی دانشجویان در اروپا

پاسخ با سرعروا در کتاب "مسئله فلسطین" ما را آزاد بختی فلسطین  
به پیام کثره شرعی را... هر چه از احصای اسلامی  
باشویمان در اروپا

خواهران و برادران ، اعضاء اتحادیه احصای اسلامی دانشجویان  
در اروپا ، السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن صَفَىٰ نَفْسَهُ  
وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا" عَدَّ وَاللَّهُ الْعَظِيمُ "

از مؤمنین مردانی هستند که در پیمانی که با خدا بسته اند صادقند ،  
بعضی از آنان بعهده خود وفا کرده و ترویجی بانتظار وفای بعهده خویشند  
و هرگز پیمان خود را تعویذ نمی دهند .

با کمال خوشوقتی پیام کثره سبز هم شما را دریافت کردم و با قدر  
شناسی و افتخار از پیام شما بملت محاهد فلسطین که شهادت حق و تائید  
و درودهای برادرانه بود اطلاع حاصل نمودم . قلاً هم تلاشهای مبارک  
شما را طی سالیان گذشته در راه خدمت مسائله عادلانه ما خلال نشریات  
منظم خود ، و نیز آنچه را که در راه آزاد ساختن سرزمین مقدس ما عطا  
کردید ، تعقیب میکردم .

ما بنام انقلاب فلسطین عمیقترین سیاست خود را تقدیم می داریم و  
همچنان یاد آور می شویم که ما انقلاب عادلانه خود را ادامه دادیم و علی رغم  
توطئه های فراوان صهیونیسم و امپریالیسم بر گسترش آن خواهیم افزود  
و نیز خوب میدانیم همچنانکه گفته اند ، که پیروزی به یاری خدا با صاست ،  
زیرا انقلاب ما از نظر هدی و وسیله اخلاقی بر حق است و دفاعی است  
از قدس شریف که استعمار ناکار صهیونی بر آن و بر همه زمینهای فلسطینی  
تکیه کرده است .

ما از این فرصت استفاده کرده فردانی خود را از جوانان "اصل"  
اعلام می کنیم ، آنان که همینه در سنگرهای خود و در سخت ترین شرایط  
و زمانها از انقلاب عادلانه ما و از وحدت لبنان دفاع کرده اند و در خندق

واحد در کنار ما بوده‌اند تا وحدت لبنان و عربیت آن را حفظ کنند  
و در برابر همه توطئه‌های خطرناکی که علیه ملت لبنان و فلسطین چیده  
می‌شود بایستند .

حقیقت آنست که روابط بین مجاهدین فلسطین و اهل و رهبران آن  
امام موسی صدر، رابطه‌ای است پایدار و بر اساس علائق ملی و نسبی  
در لحظات سخت و بحرانی ناگسستنی، که بدون شك با وفاداری انقلابی  
و اصیلی حفظ خواهد شد .

خواهران و برادران، درودهای انقلابیون فلسطین، برادران خود  
را بپذیرید و دعای شهدای آزاده ما را قبول کنید . السلام علیکم  
ورحمة الله وبرکاته .

انقلاب تا پیروزی

برادر شما

یاسر عرفات

رئیس کمیته اجرائیه سازمان آزاد یخس فلسطین

رهبر کل نیروهای انقلاب فلسطین

بیروت ۱۹۷۸/۱/۲۴

پیام سیزدهمین نشست ( کنگره شریعتی ) اتحادیه انجمنهای  
اسلامی دانشجویان در اروپا به حرکت المحرومین  
بسم الله قاصم الجبارین

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَتَلَ نَفْسَهُ وَ مِنْهُمْ مَن  
يُنْتَظَرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ( احزاب ۲۳ )

( از مومنین مردانی هستند که بر پیمانی که با خدا بسته‌اند صادقند ، بعضی  
از ایشان بعهد خود وفا کرده و گروهی به انتظار وفا بعهد خویشند و هرگز  
پیمان خود را تغییر نمیده‌ند )

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَارُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ  
شما بهترین امتی هستید که بخاطر مردم قیام میکنید تا بنیکی امر کنید و از  
زشتی باز دارید در حالیکه بخدا ایمان دارید .

خوهران و برادران مبارز !

درد های فراوان ما از کنگره شهید شریعتی شما محرومان و مجاهد  
ان راه حق و حقیقت . این پیام را در زمانی برای شما میفرستیم که بیش از  
دو سال از جنگهای ویرانگر داخلی لبنان میگذرد . جنگی که با توطئه های  
ضد انسانی امپریالیسم و صهیونیسم جهانی بدست عاملین لبنان تحمیل شد .  
و شما بیش از همه در مبارزه با این توطئه فداکاری نموده‌اید ، شهدای فراوان  
شما بر پیمان خود با خدا وفا نمودند و شما راه مقدسشان را ادامه  
مید هید . الحق که مجاهدات شما علیه دشمنان داخلی و خارجی در دفاع از  
عظمت اسلام و مرزهای لبنان و مقاومت بحق مردم فلسطین افتخار بزرگی برای  
جهان اسلام است . ما از مشکلات فراوان شما و بیرحمی و درنده خوئی  
کتاب و صهیونیسم با اطلاعیم ولی شما که خود در صاف اول مبارزه با این  
دشمنان انسانیت قرار دارید و بیش از همه خونهای ریخته شده بدست  
پلیدشان و جان دادن کودکان معصوم و ویران شدن خانه های مردم  
را زیر بمبارانهایشان دیده‌اید آنها را بهتر میشناسید و از نقشه ها  
و توطئه هایشان علیه خود و مقاومت فلسطین با اطلاعید .

پشتنای و برپا آوردن و پیمان استوار شما مومنین، با جنبش آزادی بخش فلسطین و مجاهدات بیدریغ شما در این راه شاهد صداقت و اصالت شما و صدای گفته امام است که "المومن هو الکیس الفطن...".  
 خالص الرئود وثیق العهد محام عن المومنین... رفیق بالخلق... یحب فی الله یجاهد فی الله... مرحو نکل کریمه مرحو نکل کریمه مومن کسی است که: بزرگ و با فراغت باشد... در دوستی خود خالص است، در پیمان خود محکم و پایدار است، حمایتگر و پشتیبان اهل ایمان است... با مردم برفاقت رفتار میکند... دوستی او در راه خدا است، در راه خدا کوشا و مجاهد است... در هر کار شرافتمندانه‌ای امید باری و شرکت در او وجود دارد... در هر منگلی امید یاری را او هست...  
 و احضار امر امام حبیبی که "برادران ما... یعنی مردان برحمته حضرت فتح و رزمجویانش "عاصم" و دیگر فدائیان آزاده... از مجاهدین راه خدا بید و پشتیبانی و کمک به آنان تا تمام سیر و امکانات واجب می‌باشد."  
 حضرت انقزلی فلسطین که بیش از ۱۲ سال است صلحانه علیه درنده ترین دشمنان اسلام و انسانیت، امریانسیم غارتگر و صهیونیسم غاصب برای آزادی سرزمین مقدس فلسطین و قدس (اولین قبله گاه صلح) مردانسه می‌کنند و غیرهمه توطئه‌ها و کارشکنیهای مغرورین و غامضین بیگانهدر پیشبرد این امر مقدس موفق بوده است بقتل خود را بعنوان پیشنهاد نهضتکاران رهائی بخش، مذاقته نیز در نهایت صداقت و فدائیکاری در حمایت همه حرکت های انقزلی القا نموده است. بقول آقای صدر "اعذاب فلسطین نعلیه مقدسی است که باید خاموش گردد" آری این نعلیماید، راه حرکت های آزادی بخش، منطقه همچنان روشن بماند تا از حرارت آن سیرو گیرد و بسا روشنانش راهمانند، شما سهمین ترین انقلاب منقذ را به بیند صرید و بسا دشمنی می‌کنید که از حمایت همه قدرتهای جهانی برخوردار است و بقول امام خمینی "..... انگلیس و امریکا با تقویت نظامی و سیاسی و با گذاشتن... در اختیار اسرائیل آنرا به تحاویزاتی در پی علیه اعراب... ادامه اشغال فلسطین و دستگرمیهای استعماری تحریم

و اادار میسازند و شوروی با جلوگیری از تجهیز شدن مسلمانان و با فریب و خیانت و سیاست سازشکارانه موجودیت اسرائیل را تضمین مینمایند.\*

صهیونیسم و سرمایهداری غارتگر جهانی که انقلاب ظفرمند فلسطین را بزرگترین خطر برای موجودیت و منافعی خود میدانند بگمان اینکه با خسروج دولتهای عربی از صحنه جنگ با اسرائیل و درگیر کردن آنها با مقاومت فلسطینی میتوانند مقاومت مسلحانه مسلمان فلسطین را درهم شکنند. دستهای پنهان و پندای خود را در سازمانهای سیاسی و فرهنگی و ادبی و دیگر انداخته اند و به زعم خود همراهی و همکاری جهانی دولت های اشد خصم عرب با سرمایه های حوثی پیروزی در این راه میسازد. آری در این راه اما در صورت عدم خروج دولتهایی مثل حکومت ملک حسین (امام استامبر) راهی که ریشه گیربهایش از C.I.A و عضویتش در این سازمان ماسومی مومنی استیفات اول روزنامه های جهان است) و یا افراد خائنی مثل سادات (که هیچ پایگامردمی ندارد و نیسروی حکومتی خود را تنها بپاس خد متگذاری از بیگانه میگیرند و بعلت ماهیت ضد انقلابیشان خیلی زود دستهای خائن و فریبکارشان برای مردم با قتل عام سپتامبر سیاه و اضا قرار داد سینا و . . . . روشد) نه تنها باعث تضعیف نهایی مقاومت نگشت بلکه وسیله خوبی برای شناخت دشمن از دوست و رسوائی این مرتجعین خائن بود که میخواستند زیر عنوان جنگ با اسرائیل و دفاع از مقاومت فلسطین بزرگترین انقلاب ضد امپریالیستی جهان امروز - با کسل تبلیغات همه جانبه برای خویش کسب وجهه نموده و با آن به داد و ستد های سیاسی بپردازند.

اما توطئه ها در اینجا ختم نشد و صحنه سازیهای چپ و راست در جنگ های لبنان با کمال تاسف موفق شد بمنظور تضعیف مقاومت فلسطینی و آزاد کردن اسرائیل در تحاوزات خود برزهای لبنان و کوبیدن بیشتر شما محرومان آن سرزمین و . . . . . ههای مقاومت را علیرغم خواست رهبران مقاومت - که حاضر تحرکات ضد مبارک سپاه سیاه در اردن بود و بقیمت خون بیش از ۱۵ هزار شهید راه آزادی فلسطین تمام شده بود به جنگ بازترش سوریه بکنانند.



تا جائیکه برادر هانی الحسن در صاحب‌هاش با نمایندہ ما گفت: «جنگ فلسطین - سوریه را توطئه‌ای بین الطلی میدانم که علی‌ما و ارتش سوریه اجرا شد» و در باره قربانیان این جنگ افزود: «اینها قربانیان یک توطئه بودند و شهدای انقلاب فلسطین». نقش شما در عقیق گذاشتن این نقشه‌شوم ضد فلسطینی بسیار قابل تقدیر است و به سخن برادر منیر شفیق ایمان داریم که در این باره گفت: «حرکت المحرومین و فداکاران امل و شخص امام موسی بیش از هر قدرت دیگری در این راه‌گام برداشتند».

امروز نیز کسیدن این جنگهای خانمیرانا، از مرکز به جنوب لبنان جز ادامه همان توطئه و جز بمنظور در هم کوبیدن بیشتر مقاومت - اینبار با حمایت آشکار اسرائیل - تمرکز فشار بر شما زیر ستم ترین اقشار اجتماعی و اصیل ترین نیروهای انقلابی لبنان نیست. همه دستهای خائن در اجرا این توطئه مشغولند. امید ما تنها بیاری خدا و فراصت و فداکاری شما و برادران فلسطینی است که در صفا اول مبارزها این توطئه ها قرار دارید. در این لحظات حساس دوستی و برادری بیش از پیش فتح و امل را که اثرات تعیین کننده در قطع ایادی اجانب از لبنان و فلسطین دارد (و خدای نخواستہ کوتاهی در این امر خطرات عظیمی را میتواند متوجه منطقه عربی و جهان اسلام بنماید) حاصل مبانی فرهنگی و مواضع سیاسی مشترک و فراصت و لیاقت رهبران و اصالت و سازمان میدانی و بدان سخت مومنین. نَصْرَمِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و اما بعد ،

بیش از هر چیز دوست داریم در این فرصت از مشکلات ملت برادرستان ایران در رابطه با مبارزات حق طلبان شما و برادران فلسطینی یاد کنیم: بیش از ۲۴ سال از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدست C.I.A و بر سر کار آمدن شاه میگذرد، رژیم دست نشانده در این مدت بحمایست امپریالیسم و صهیونیسم جهانی همواره کوشیده است تا ایران را به بیسک پایگاه ضد انقلابی وسیع در منطقه تبدیل نماید .

شاه بزرگترین مشتری اسلحه از امریکاست و تنها یک سفارش او در سال ۷۵ بالغ بر ۳ میلیارد دلار بوده است. تعداد مستشاران امریکائی که در

راسارتش ایران قرار دارند متجاوز از ۶۰ هزار نفر است. بزرگترین پایگاه هوایی ایران "وحدتی" آموزشگاه خلبانان اسرائیلی است و... منابع سرشار طبیعی که در ایران وجود دارند از نفت، گاز، آلومینیم، مس، اورانیم و... در معرض غارت سرمایه داری جهانی است.

صنایع ملی توسط برنامه های خائنانه رژیم نابود و صنایع متناژ وابسته جای آنها گرفته است بنام پیشرفت صنعتی، کشور را بازار فرآورده های غربی نمود و مانند جالب تر آنکه کالاهای اسرائیلی بدون پرداخت حقوق گمرکی در بازارهای ایران وارد میشوند و بهمین دلیل بازارهای ایران در قبضه اسرائیل درآمده است.

بنام مکانیزه کردن کشاورزی بهترین زمینهای زیرسدها را که بخرج ملت مظلوم ایران آبیاری شده در اختیار شرکتهای امریکائی و اسرائیلی قرار داده، کشاورزان بومی با بی رحمی و قساوت فوق العاده های از آن اراضی رانده میشوند درجه استثمار و فشار بر مردم تاحدی است که کارگران و دهقانان معترض را بارها بصلسل بسته اند.

رژیم میکوشد تا محیط ایران را از نظر فکری و اخلاق بمنجلاب عفتی تبدیل کرده نسل جوان مملکت را با اشاعه فحشاء، استعمال مواد مخدره ترویج فرهنگ استعماری و ایدئولوژی شاهنشاهی یا فاشیسم سلطنتی و مسخ مبانی اصیل و انقلابی اسلام دور از آگاهیهای سیاسی و فضائل اخلاقی نموده، رشد انقلاب را مانع گردد تا حکومت در منشانه خود و غارت اربابان خارجیش را از هرگونه خطر انقلاب حفظ نماید. اختناق بحدی است که "ساواک" حاکم بر همه مقدرات مردم است و خون پاکترین و فداکارترین جوانان مسلمان بدست جلادان شاه بنام خرابکار مذهبی، مارکسیسم اسلامی، توطئه علیه سلطنت و... بر زمین ریخته میشود. و بزرگترین استعداد های انسانی جامعه را با سانسور، تبعید زندان و اعدام از مردم جدا میسازند. و جامعه را از تجربه علم، آگاهی و رهبری آنها محروم مینمایند. اما علیرغم همه این بیدارگریها، خلق قهرمان ما برهبری امام خمینی بجبارزات خود

ادامه می‌دهد. وهم اکنون بیش از صد هزار زندانی سیاسی در سیاه‌جالی‌های رژیم ایران در بدترین شرایط غیرانسانی بهارزه خود ادامه می‌دهند. علما<sup>۱</sup> دینی پیشاپیش مردم در حال بهارزه با ظلم و فسادند و بیش از هر دسته دیگری مورد آزار و اذیت رژیم پهلوی می‌باشند. حضرت امام خمینی مرجع عالیقدر جهان تشیع از ۱۵ سال پیش تاکنون در تبعید بسر میبرد. حضرت آیت‌الله العظمی و آیت‌الله منتظری دو مجاهد نستوه هم اکنون همراه با صد ها تن از مجاهدین مبارز برای حیدرآباد در زندانهای شاه‌اسیر می‌باشند. در زندانهای شاه‌اسیر و سجن‌الاسلام عموری در زیر شکنجه‌های آدم‌کشانه همواره در بند کتف و قفسه سینه سرچندگان به یکباره مدارس محمد باقر و امام خمینی و دانشگاه و دانشگاهی در نهایت گرگرفتنی انجام میگیرند. با غیرهم محمد باقر و سایرها، هم‌را که بیست عالم شیعی راستین باشد بهارزه میرحربان دارند. رژیم می‌کوشد تا با علم کردن روحانی نمایانی چند که زندوران اویند در صوف روحانیت شکاف ایجاد نماید و مردم را از ایشان جدا سازد. اما تاریخ ما صوبند که مبارزات ضد استعماری ملت ایران عمدتاً برهبری علما<sup>۲</sup> دینی انجام پذیرفتند و پیوند مردم با ایشان ناگسستی است. یاد سید جمال الدین ها، شیرازها، مائینی ها، مدرسه‌ها و خمینی ها...  
همواره در قلب ملت مستعمر ما جای خواهد داشت.

در آن روزهای سیاهی که نقطه‌های دشمن هم‌روشنفکران جامعه را گنج کرده بود، امام خمینی به پیروی از اسلاف خود بیا حاست و آوای انقلاب برآورد. پشتیبانی ملت از این ندای حق بدرده ای رسید که نقطه عطف مبارزات ضد استعماری میهن ما شد. کارگران، دهقانان، کسبه و روشنفکران همه در کنار هم برای مبارزه با رژیم پهلوی در یک صف فشرده قرار گرفتند. در ۱۰ محرم ۱۳۵۳ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) سترار ۱۵ هزار ایرانی آزاد مردان آزادزان به شهدای راه آزادی پیوستند ولی سه تا که شهادت از مبارزات اسلامی است و حور شمع صحنات تاریخ را کنگون نمود هاست و شیعه علی یا سنی ترین فرقه اسلام حاساری در راه عقیده را از مسلمانان بدر اسلام، ابوذر حکیم، بدر افشان انقلاب محرومان معنی انسان تمام، حسین نمونه والای انسان انقلابی و تحسم راستین مکتب شهادت بار سیرد هاند.

به سخنش ایمان داریم که کل الارض کربلا و کل الیوم عاشورا از آن پس مبارزاً خلق ما برهبری امام خمینی هر روز اوج بیشتر گرفته و دهها گروه مسلح به ایدئولوژی انقلابی اسلام یا بعرضه مبارزه رهائی بخش گذاشته اند. روحانی نمایان یا تعبیر زیبای امام خمینی "جل جلاله گوها" که در همه جای جهان نقشی جز تحمق مردم برای تثبیت نظامهای ظالمانه حاکم ندارند، حیثیت کاذب خود را از دست داده و راه فریب بیزان زیادی بر آنها بسته شده است ولی رژیم شاه باز هم می‌کوشد از این حربه که کهنه جهت ایجاد فاصله بین ملت ما و شما برادران مجاهد استفاده نماید ولی از آنجا که به یمن روشنگریها و مجاهدات امام خمینی این حيله دشمن نتیجه ای نداد، همچنان سایر مرتجعین به زور متصل شده و ایجاد تضیقات کسانی که می‌خواهند ککهای خود و دیگران را بشما برسانند مینماید. نقش خائنانه قدر سفیر ایران را در سپتامبر سیاه در اردن و هم امروز در لبنان خود بهتر از ما میدانید. این همه کوششهای مذبحخانه رژیم ایران در این راه بدین جهت است که از پیوند های فرهنگی و مذهبی محکمی که بین ملت ایران و شما وجود دارد رنج می‌برند. رژیم ایران ۸ سال پیش هنگام برقراری بازیهای آسیایی در تهران دیده است که چگونه خلق قهرمان ایران علیرغم تـرور و اختناق حاکم، بزرگترین میدان بازی را در هنگام ورود بازیکنان اسرائیلی تبدیل به صحنه نبرد ضد صهیونیستی نموده و پرچم فلسطین را برافراشته اند. و اگر از زبان یک رهبر برجسته فلسطینی سرگرد کاید میشنومیم که: "اخیراً دولت ایران مبلغ ۳۵ میلیون دلار در اختیار محسن سلیم ویک آخوند بنام سید حسن شیرازی گذاشته است که تبلیغات سمعی را علیه امام صدر و حرکت المحرویین و فلسطینهای جنوب براه بیانند از...". جای تعجبی برایمان نیست چرا که از یک طرف ارتجاع ایران را خوب میشناسیم و از سوی دیگر یقین داریم که حرکت انقلابی شما همانطور که با منافع دولت غاصب اسرائیل، فاشیستهای فلانزیست، فقودالهای مرتجع روحانی نمایان اجیر اساساً در تضاد می‌باشد بعلمت پیوند های فرهنگی عمیق شما ملت ایران در تضاد با امیال شاه خائن و اربابان امریکائیش میباشد و اصالت شما بالاچار همه جناحهای ارتجاع منطقه و اعوان و انصارشان را در مقابل

تان قرار خواهد داد .

مشکل دیگری که امروز در سراسر جهان اسلام بر سر راه آزادی وجود دارد (منحصراً به ایران و لبنان نیست) دست‌کسانی که تحت‌عنوان چپ و وظیفه را انجام می‌دهند یکی تبلیغ برای بیگانه و دیگری خیانت بمردم از طریق ایجاد درگیری و تفرقه در صف مبارزین و بدبین نمودن مردم نسبت به رهبران راستین و انقلابیشان. حساب اینها را باید بکلی از آزادخواهانی که برای دفاع از شرف انسانی و سرزمین خود و حقوق محرومین تا سرحد جان خالصانه مبارزه می‌مایند جدا نمود .

این فرقه در ایران (کشوری که از نظر عاطفی و مذهبی نزدیک‌ترین ملت بشماست) سه باز جنبش ملی و آزادی‌بخش ما را که در آستانه پیروزی کامل قرار داشت با خیانت‌هایی که حاصل وابستگی‌شان به اجانب بود با شکست روبرو نمودند. اولین بار هنگامیکه جنبش ملی ما برهبری میرزا کوچک خان جنگلی تا تشکیل حکومت مردم در بعضی نقاط کشور پیش‌رفته بود و بستگان سه روسیه و حکومت لندن تا همراهی با امپریالیسم انگلستان پیش‌رفته خنجر را از پشت بر انقلاب فرو کردند. بار دوم در مبارزات ضد امپریالیستی ملت ما برهبری مرحوم دکتر محمد صدق بود (که توانست در عمر کوتاه حکومتش خدمات ارزنده‌ای بخلق ما و خلقهای منطقه خاورمیانه در راه مبارزه با امپریالیسم انگلیس بنماید و اجازت را از ایران بیرون رانده و صنایع بزرگ نفت را ملی نموده بمردم بازگرداند) که یکبار دیگر بدستور اربابان روسی در عهد استالین باز خنجر از پشت بر ملت ما فرو شد و حزب کمونیست ایران در کودتای C.I.A. علیه دکتر صدق مظهر مبارزات ضد استعماری منطقه با ارتجاع هم راه شد بعاین دلیل شاه یک پایه از تخت خود را مدیون این عناصر چپ است. اگر گردانندگان اصلی ساواک امروز همان چپ‌نماهای دیروزند . بار سوم دو سال قبل درست هنگامیکه جنبش انقلابی خلق ما اوج میگرفت و سازمان پرافتخار مجاهدین در بین اقشار وسیعی نفوذ مادی و معنوی یافته بود و بسرعت خود را توسعه میداد و پایه‌های تخت‌شاه را میلرزانید باز هم خنجر "چپ" از درون در قلب مردم فرو شد . و در نهایت ناجوان

مردی دست بقتل دلیرترین، فرزندان امت اسلام زدند و تا مفرق دست خود با خون شریف واقعه‌ها و صدمه لبافها و . . . هرنگ با دست جلادان شامخون آشام نمودند و . . . و از همیجا نقش "چپ" در رابطه جنگهای لبنان برای ما بسیار قابل فهم است.

تکریم شما در سال گذشته از برادر شهید دکتر علی شریعتی متفکر انقلابی جهان اسلام و آموزگار نسل جوان ما همراه با فتح و سایر سازمانها مبارز انقلابی پیوند انقلابات منطقه را باهم و همه را با ملت ایران هر چه محکمتر نمود. از خدا پیوند و حمایت متقابل هر چه بیشتر انقلابات جهان اسلام و نیروهای مبارزش را آرزو داریم. نامه برادر دکتر حسن از طرف هیئت پزشکان شما ما را در انجام وظائف خود نسبت بشما هرتر کسود.

با ایمان به پیروزی شما محرومان

وَنُهِدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُيْمَةً وَنَجْعَلُكُمْ  
الْوَارِثِينَ (قصه) و اراد کردیم که بر بضعف کشید شدگان روی زمین منت  
نهاده و آنان را امامان و وارثان زمین گردانیم.

برهبری اما خمینی بمبارزات خود ادامه دهیم

پیروز باد انقلابات جهان اسلام

دست اجانب از سرزمینهای اسلامی کوتاه

والسلام

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

## پیام

کنگره شریعتی (نشست سیزدهم) اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان  
در اروپا به سلطانان مبارز اریتره

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا  
فَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا . (سوره نصر)

درود کنگره شریعتی (نشست سیزدهم) اتحادیه انجمنهای اسلامی  
دانشجویان در اروپا به شما خواهران و برادران مجاهد راه حق، درود ما  
به شما که با ایمان راسخ خود برای آزادی اریتره برخاستید و با مرخصی‌های  
مستضعفین، همچون بنیانی مرصوص چنان در برابر هائب و مشکلات کثیر  
داخلی و خارجی استقامت کردید، که امروز شاهد موفقیت‌های چشمگیر  
و امید بخش شما هستیم. پیورش در منشانه و قتل‌عام‌های زنان، پیر مردان  
و کودکان از طرفی توسط رژیم امپراطوری برهیری کارشناسان اسرائیلی و خاطر  
حفظ منافع امپریالیسم جهانی و سرمایه داران و نوکران داخلی اش، و از طرف  
دیگر رژیم حاضر با حمایت شهروی و کارشناسان کوهانی اش نتوانسته خللی  
در اراده آهنین شما وارد سازد و از گسترش مبارزات شما جلوگیری کند.  
اوجگیری مبارزات بحق شما، بمجرانهای کفگیرانگر رژیم دست‌نشانده  
حبشه بود شدت بخشید. امپریالیسم جهانی که با حرارت بسیار در صدور  
تثبیت موقعیتش در جهان و بخصوص در خاورمیانه و جنوب دریای احمر  
و اقیانوس هند می‌باشد برای جلوگیری از گسترش انقلاب دست بتغییراتی  
سطحی توسط همان عناصر رژیم امپراطوری سابق زد. ادامه کشتارهای  
مکرر و بی رحمانه خواهران و برادران آزادیخواه ما در اریتره، توسط رژیمها  
وابسته به قدرتهای غرب و شرق خود دلیلی است بر این ادعا .

دسیسه‌های امپریالیسم جهانی و صهیونیسم در جهت نابودی انقلاب  
خلق مسلمان فلسطین، سرکوبی انقلاب خواهران و برادران مسلمان مادر

ظفار با تباری همه قدرتهای بزرگ و با تجاوز آشکار ارتش ایران، خفقان عمومی و تعقیب و شکنجه و کشتار خلق مسلمان ایران توسط رژیم فاشیستی شاه، بعنوان یکی از کیفیتترین عناصر دست نشانده که از پشتیبانی قدرتهای سلطه گر غرب و شرق بر خوردار است و از هر جهت در ارتباط بسیار نزدیک با اسرائیل غاصب میباشد، کشتار مسلمانان صحرای غربی و بیرون راندن آنها از سرزمینشان توسط رژیم های دست نشانده مراکش و ماوریتانی نزدیک و تقویت روابط ما بین حکومت های مرتجع منطقه منجمه اتحاد شوم عربستان سعودی، مصر، سودان در رابطه با منافع امپریالیسم امریکا، کشتار مسلمانان در پاکستان و فیلیپین و . . . . . همبیا نگر ادامه و بسط سلطه شیطانی امپریالیسم جهانی و در نتیجه خاموش کردن شعله های انقلاب که با الهام از مکتب انقلابی اسلام رو بگسترش است و سرنگونی نظامهای شرک را نهد می دهد، میباشد. ولی این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که تمامی این دسیسه ها و توطئه ها در برابر اراده آهنین خلق نابود شدنی است. **مَلَهُمْ كَمَلُ الَّذِي اسْتَوْقَدْنَا نَارًا فَلَمَّا اُتَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَجْعُرُونَ** (بقره آیه ۱۷)

#### خواهران و برادران مبارز

ما، دانشجویان مسلمان، در ضمن محکوم کردن و افشای کلیه جنایات و توطئه های امپریالیسم جهانی و مرتجعین وابسته آنها در کلیه مناطق آنها در کلیه مناطق زیر سلطه، پشتیبانی خود را از مبارزات حق طلبانه شما اعلام میداریم. کمیته فلسطین اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا در زمینه انتشارات و تبلیغات خود که به بررسی و شناساندن نهضت‌ها و جنبش‌های آزادیبخش منطقه خاورمیانه و سایر مناطق میردازد، شماره ۶ مجموعه کرامه، ارگان تحقیقی این کمیته را به بررسی جنبش آزادیبخش اریتره و تحولات حبشه اختصاص داده است که در ادامه و تکمیل آن نیز بزودی جزئیات انتشار خواهد داد. بگنجه شریعتی بار دیگر درودها و احساسات خواهران و برادران عضو اتحادیه را بشما تقدیم داشته، آرزو می کند که پیروزی نهایی شما با تکیه بر مکتب توحید هرچه نزدیکتر باشد. **وَأَخْرَىٰ تَجِبُونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ** (صف آیه ۱۳)

پیروز باد خلق مسلمان اریتره



کنگره شریعتی (سیزدهمین نشست سالانه) اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا به مسلمانان مبارز فیلیپین

اِنَّ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاَنفُسِهِمْ ظِلْمًا وَاِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ لِّمَنۡ يُّقَاتِلُ فِيۡ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَقَدِيْرٌ (حج آیه ۳۹)  
 بدانان که بخاطر ستمی که بدیشان شده به پیکار برخاسته اند، اجسازه  
 (پیکار) داده شد و خدا بیاریشان تواناست.  
 خواهران و برادران مجاهد!

درودها و سلامهای سیزدهمین نشست اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا (کنگره مجاهد شهید دکتر علی شریعتی) بر شما خواهران و برادران مجاهدی باد که با اراده و عزمی پولادین را بیست جنگ رهائی بخش خلق مسلمان جنوب فیلیپین را علیرغم تمامی دشواریها و سختیهایش بر پا داشته و جان و خون پاکتانرا وثیقه نگهداشت آن نمودید.

ما از سالهای گذشته بدینسو شاهد تجاوزات و تشبثات گوناگونی علیه خلق مسلمان جنوب فیلیپین بودیم، ما مطمئن داریم نه تجاوزات دشمنان خدا و مردم شما را بستوه می آورد و نه نیرنگها و دامهای فریبکاران شما را می فریبد که: (اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيْفًا نَّسَاءً - آیه ۷۶)  
 و این را تاریخ حماسه آفرین شما بما نشان میدهد، تاریخی که سرشار از مجاهدات و جانبازیهای برادران و خواهران مسلمان ما در برابر غارتگران و جنایتکاران بوی و بیگانه میباشد.

مارکوس خائن بی جهت میکوشد که با تشبثات گوناگون که اربابان آمریکائیش میآموزند شروزی با قتل و عام و تجاوز و روز دیگر با باصطلاح "آتش بس" خلق مسلمان - خلقی را که در مقابل عظیمترین ماشینهای جنگی تجاوزکارانه تاریخ یعنی اسپانیا و آمریکای جنایتکار بزانو نیامده بزانو در آورد. او پس از شکست مفتضحانه نیرنگهای موسوم به "آتش بس" اش و مشاهده هوشیاری مسلمانان شما خواهران و برادران و عقیم ماندن فریب کاریهایش که حاضر بزمین گنابردن سلاحتان تا پیروزی کامل نشدید - اکنون

کمیته تبلیغی  
 تاریخ اسلام  
 تاسیس

با بسیج همه نیروهایش قصد انهدام کامل شما را دارد و در این راه پیران و کودکان و حتی مزارع حیوانات را نیز هون نمیگذارد .

ما این جنگ تجاوزکارانه را کمبدستیاری اربابان امپریالیست مارکسیس و همپالکیهای خود فروخته اش برپا شده و نیز کلیه نیرنگها و تشبثاتی را که از جانب باهطلاح " دولتهای اسلامی " اندونزی و مالزی و باصطلاح رهبران همچون ملك خالد و صادرات انعام میگیرد ، شدیداً محکوم کرد و پشتیبانی کامل خود را از شما خلق مسلمان جنوب و نبرد بحقیقان جهت آزادی انسان مسلمان و سرزمین مسلمانان اعلام میداریم .

ما نیز امروز در ایران شاهد موفقیتهای چشمگیر خلق مبارزمان در مبارزه جهت کسب آزادی و احیای حقوق انسانی و برقراری حکومت عدل اسلامی و زودودن فساد حاکم برهبری شاه دست نشانده هستیم . شاه نیز ، این عنصر پلیدی که در فروختن ذخائر مملکت تا فروش حتی آزادی و حقوق انسانی ملت ایران و عقیم کردن مبارزات آزادپخواهانه سایر ملل مسلمان پیش میرود و با دست آویزی به آخرین مدهائی که حکومت طاغوتی آمریکا در سرکوسی جنبشهای ملی و بخصوص اسلامی تجربه کرده و در اختیارش گذارده است ، به سرکوب و وحشیانه جنبش اسلامی مردم ما مشغول است ، بیپرده گمان میکند که جلو او جگری مبارزات خلق مسلمان را تواند گرفت . ما ایمان داریم که نه قلعهمهای گذشته و بنند کشیدن دهها هزار مسلمان مبارز و نه حيله های اندیشیده جدید و محصول اندیشه طبقه های حاکم ( در فیلیپین و ایران ) و رژیم گارتز کوچکترین خللی در استقامت و پایداری خلق شما و ما در راه تحصیل آزادی و برقراری جامعه اسلامی ایجاد نخواهد کرد . ایمان داریم که پیروزی نهائی از آن جبهه‌ی خداست و این اراد خداست که مستضعفین زمین را ، آنها را که در بندند و محصورند و بناحق تضعیف شده‌اند ، وارثین زمین و رهبران زمین بگرداند .

و نُهِدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ  
خواهران و برادران مجاهد !

ما پیروزی حتی شما را ( اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَهُمُ الْغَالِبُونَ

بعثابه پیروزی بخشی از جنبش‌های پیشرفت اسلامی دانسته، پیروزی خود میدانیم. دست‌شما را در این مبارزه می‌فشاریم و تائیدات الهی را می‌طلبیم که این پیروزی هر چقدر دیکتر باشد. ایس‌صبح بقریب.

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

